

و جسدی سوم از وجه اثبات شد  
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

۱۹۵

روایت جلال الدین بخاری

جلال الدین بخاری

سید بهاؤ الدین عم ایشان شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحا الدین و شیخ  
قوام الدین و شیخ نصیر الدین چایغ دهل و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله  
مطرمی شیخ ابواسحاق گاوری و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبر  
الی غیر ذلک من العلماء المشایخ و سیب سیاحت دنیا و کثرت اساتذہ و شیوخ  
معروف شدند و مخدوم جهانیان جهان گشت و احوال تفصیل ایشان در کتب  
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تارخ قزوینی  
و جز آن شریک ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب و احوال بلکه خواص این  
میگویند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پامی مصطفوی که در دهل است و  
ایشان است لیکن روایتی از سنت صحیح نزد محدثین ثابت نشده که در خور اعتماد  
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگ چسبیده باشد  
اما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکسند وراثت  
این قسم بخانده الله اعلم وفات سید جلال الدین در جمادی الثانی سنه هفتصد و هشتاد  
و پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین  
و مادرش دختر محمد بن خوش بود و دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات بنی  
سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان بود و سید عبد الله و مادرش  
اولاد سید محمد اکبر و دوم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سنده و هند است و  
اگر چه ولادت ایشان در اچ ملتان بوده اما مشهور بجای اری هستند نسبت باصل  
وطن و این نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع  
صحیح از انجا برخاسته که امیر المؤمنین بود در علم حدیث اگر چه وی عجمی الاصل

و ایشان عربی المحض هستند فی الجمله شیعہ بتوکاری بودند و ببلبل همین قافیه کل شود  
وجہ سی و چہارم آنکه سید علی بن شهاب الدین بهمانی کہ از عظامای علمای اہل سنت  
و محدثت چہار صد ولی رسیدہ و از ہارکالات و مقامات بدست عرفان و انقیاد  
چیدہ و بنزدی از مناقب فاخرہ و مدارج زاہرہ و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبا  
از خلاصۃ المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جان  
و کتاب اسلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح  
الدلائل سید شہاب الدین احمد و فوائد حسین بن معین الدین معینی و سمط مجید  
شیخ احمد قشاشی و رسالہ انتباه شاہ ولی اللہ و الد ماجد مخاطبہ بخیران واضح  
و ظاہرست حدیث نور رار وایت فرمودہ چنانچہ در کتاب مودۃ القرنی کہ  
فاضل رشید از اذان کتب شمرده کہ اہلسنت از در مناقب اہلبیت علیہم السلام  
تصنیف کردہ اند و باین وسیلہ و لامی اہل نحلہ خود با اہلبیت علیہم السلام ثابت  
کرده و مبایات بر آن نموده میفرماید المودۃ الثامنة فی ان رسول الله  
صلی الله علیه وسلم و علیاً من نور واحد فیما اعطی علی من الخصال  
ما لم یعط احدا من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن  
سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خلقت  
انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام  
فلما خلق الله آدم رکب فی التور فی صلبہ فلم یزل فی شیء واحد  
حتى افترقا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و عنہ  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کنت انا و علی نوراً

ص ۳۸

حدیث نور از مودۃ القریب  
تصنیف سید علی بن محمد

ووجه سیم چهارم از وجود اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۱۹۷

روایت سید علی بهمانی

در کتاب التوحید

بیدی الله مطیبا یسبح الله قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام  
فلما خلق الله آدم رکب في النور في صلبه فلم یزل فی شی واحد  
حتى اختلفنا فی صلب عبد المطلب فجزانا و جزء علی و عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا و علی من شجرة واحدة  
و الناس من اشجار رشتی و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم خلق الانبياء من اشجار رشتی و خلقني و عليا  
من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسين  
اثمارها و اشيا عن اوراقها فمن تغلق بها تجلى و من زاع عنها هوى  
عن ابی ذر قال انی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
ان الله تعالى ایّد هذا الدين بعلي و الله مني و انا منه و فيه انزل  
افمن كان علی بینة من نبي اياه عن علی علیه السلام قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد  
فهذا العارف الرباني و المحقق الصادق صاحب الفضل الشيعي  
و النبل النوراني علی الهدى الذي هو من مشايخ اجازة و ولد الفخامة  
الغفاني المرواني الحافظ الشافعي لفضائل الوصي الحقايق عليه آلاف  
سلام منزل السبع المثاني قد جحد جهدا لا يشوبه فتور و اثبات  
حدیث النور فجعل هفوات المنكرين كالرماد و اظهر كونهما من اسم  
التعصب و الفحش البعاد و وجه سیم پنجم آنکه نیز سید علی بهمانی در کتاب  
روضه الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار و بیست و شش آن که از نسخه

عتیقه منقول است پیش فقیر موجود گفته الباب الثالث عشرها و عن  
سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا و علي  
من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله  
آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى افترقنا  
في صلب عبد المطلب في النبوة و في علي الخلافة و نیز در این سطور  
و عنه ای عن سلمان قال قال عليه السلام كنت انا و علي بن  
يوسف الله نورا مطيعا يسبح الله ذلك النور و يقدر سه قبل ان  
يخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في  
صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ثم  
انا و جزء علی و در اینجا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبه بر وضه الفردوس  
کرده مناسب ینما که عظمت جلالت احادیث مذکوره در این واضح شود و هوذا  
يقول ضعف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير  
بن شهاب الهمداني عفا الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما  
طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوة  
المحققين حجة المحدثين شجاع الملة والدين ناصر السنة ابي  
الحامد شيرويه بن شهر دار الدليلى الهمداني افاض الله على ربه  
سبحان الرحمة الرباني وجدته حرام من محو الفرائد كنز من كنوز  
اللطائف مشهورا بحقائقه لفاظ النبوية فهو نافي حقائق  
فصوله دقائق ان ثارا المصطفوية ومع كثرة فوائده و شمول

روایت نور در سید علی  
حدیث نور در وضه الفردوس

صلوات کتاب وضه الفردوس  
عظمت جلالت و جلاله



درجه سی و پنجم از وجود اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای جماع بر وضع آن

۱۹۹

روایت سید علی بهدانی

عظمت حدیث نور  
کتاب دقت الفروسی

مؤلف کادان تنطقی انوار و تندس آثاره لما فيه من التطويل والزيادة  
وقصود الرغبات وخفض الطليبات واعراض اكثر اهل العصر عن  
معرفة الكتاب والسنة واشتغالهم بالعلوم المخرقة التي تتعلق  
بالخصومات وشغفهم بالقصص والحكايات ولولا رجال من اهل  
هذا العلم في كل عصر و زمان بمشيئة رب العزة لم يحولون حول  
حقی السنة ویدونون عن جناب قدسه شوائب ذیغ اهل البدعة  
انقال مرشاه ما شاء فخرى لله أمة هذا العلم عنا وعن المسلمين  
خیلأفد عتفی بواعث خواطری لی استفراج لبابه واستقصاء  
ابوابه تشهیلا لضبط اللفاظ وتیسیر الدک الحفاظا فاستخرجت  
من قعر تلك البهو اشرف جواهرها وجنیت من اغصان بياضها  
انفس واخرها وسمیت کتابی وضعة الفردوس مبهوبة علی عشاق  
بابا کل باب منها فردوس وایة صحتی لا غیر انهم کلام الهمدان فی  
خطبة الفردوس این کلام سید علی بهدانی نفس صریحت در آنکه فردوس می  
حریت از بحر فواید و کنز نیست از کنو لطائف و مشتمل بر احادیث نبویه و  
آثار مصطفویه و کتابست کثیر الفایده عمیم العائده و مصنف آن از کسانی بود  
که حفظ و حمایت سنت شریف میکرد و شوائب ذیغ اهل بدع را مندرفع نمیکرد  
و بحمت جردش قضیه قال من شاء ما شاء گسود و جود بزرگرفت پس کلام  
عاقل تجویز توان کرد که در چنین تصنیف خبسی مندرج باشد که باسنت  
بر وضع و کذب آن جماع دارند و نیز سید علی بهدانی این احادیث منتخب خویش را

کتاب

نایب

از اشرف جوهر و انفس و ابرار کتاب گفته پس آیا شده جواب و انفس و انهمین  
موضوعات را می نامد بر حفظ و تحضار آن حجت و ترغیب می فرماید و لعل خ لک لا یرضی  
به جاهل فضلا عن فاضل و چه شی و ششم آنکه نیز سید علی محمدی در شرح  
قصیده همیشه فارضیه موسوم بمشارب الاذواق است در شرح شعرها البده  
کاس و شمشیرهای هلال و کمر بیدار اذ انجنت فجم گفته شاید مراد  
ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و بقدر  
اول مراد از بدر روح محمدی بوده که منظر آفتاب احدیت و وعا حقیقت  
محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذوالجلال  
و موصل شمعشان فیما فی امان مورد زلال وصال اوست که انا صمدین العلم  
و علی بانها و چنانکه هلال غیر بد نیست بلکه جزوی ازوست سید اولیا را  
بامتر انبیا همین حکم است که خلقت انا و علی صمن نور و احد علی صمته  
و انا صمد و از استخراج احکام شرائع مصطفوی اعلام حقائق مرتضوی  
نجوم مشارق اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق جبر  
اصفیاء فرموده که انا و انت ابوا هذی الامه اشارت بدین معنی است زیرا که  
منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول  
کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود ازین بوع هدایت او بوده و هست  
و خواهد بود که انا المنذ و علی الهادی و بیک یا علی بختی المهندون  
چون این سر بر تو مشکوف شود بدانی که طالع انوار حقائق بر ولی مقبوس  
از مشکوف و ولایت علی است و با وجود امام مادی متابعت فخری از اوست

احتجاج سید علی محمدی بحدیث نور  
در مشارب الاذواق

ذکر جلال الخندی حدیث نور را  
در توجیه حدیث انامنه و غیره

وجهی سقیم از وجه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۰۱

وجه سقیم آنکه جلال الدین احمد الخندی حدیث نور را در توجیه حدیث انامنه  
و هویتی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد است ذکر کرده چنانچه  
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف  
والكرامة جلال الدین احمد الخندی یقال فلان متقی و انامنه  
ویراد بیان غایة الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین و قد  
من بمعنی البدل رضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة ای بدل  
الآخرة انامنه و هو متی ای نابذ له و هو بدل ای کل منهما  
قائم مقامه الا فیما استثناء الدلیل و يجوز ان يكون المعنى هو  
فی الکمال و انامنه اظهر ما ارید من الخیر و الکمال و کمال و من یجئ  
بمعنی فی ما اذا خلقوا من الارض ای هو فی امری انما فی امره و من  
یحی بمعنی البقاء ای انما فعل به ما ارید انامنه و هو بدل ای فی  
بی و بقی بی و يجوز ان يكون المراد بقوله صلی الله علیه و علی آله  
و باریک و سلم انامنه و هو متی صاقیل انه ورد فی الحديث انما علی  
من نور احلای کل مناهما منہ الآخر مضی کلامه فذلجلال  
احمد عارفهم الجلیل و جهنهم النبیل قد هتک ستر التلمیح  
و التسویل حیث ذکر هذا الحديث الشریف و جوز تفسیر حدیث  
انامنه هو متی بهذا الشرف المنیع فطاح الانکار و الابطال و ظهر  
انه لم یثبت الا من الاتهام فی الشبهة و الحال و الاستیفاء بالحق  
و الاحتیاط جلالت و اما شیخ جلال الدین خندی بر چند از همین

ذکر جلال الدین احمد الخندی حدیث نور را در توجیه حدیث انامنه و غیره

وجهی هفتم از وجه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۰۲

ذکر جلال محمدی حدیث نور را  
در توجیه حدیث انامنه و یوننی

برای جلال محمدی

توضیح الدلائل وضحت لکن از دیگر عبارات کلام کمال علوم مرتبت و سهو منکرت و عظمت  
قدر و سناء فخر اوظا بهست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشيخ الامام  
العارف العلامة منبع الكشف والعرفان الكرامة جامع على المعقول  
والمقول المشهود له بالصديقية العظمى من اهل اليقين والوصول  
جلال الملة والشرعية والصدق والطريقة والحق والحقيقة والدين  
احمد الخجندی شيخ الحرم الشريف النبوی المهدی قدس وجهه في بعض  
مصنفاته اعلم انه قد راجع في بعض الآثار الصديق الأكبر هو ابو بكر  
رضي الله تعالى عنه وقد راجع في بعض الآثار اطلاق الصديق الأكبر  
على المرتضى رضي الله تعالى عنه وكوثر وجهه وما راجع اطلاق الصديق  
الأكبر على غيرها الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشيخ الامام الفائق  
العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدين احمد الخجندی  
ثم لما رجع الله روحه وانا له كل مقام سني قد نشأ بعنه علياً كرم الله  
وجهه وورث في حجر النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم من الصالحين  
ونیز در توضیح الدلائل گفته عن معاوية بن ثعلبة قال قام رجل الى ابي  
رضي الله عنه وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا عبد  
اللاتخبرني باحب الناس اليك فاني اعرف ان احب الناس اليك اجمعهم  
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم قال اي مريد الكعبة  
اجمعيهم والى اجمعهم الى رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم هو  
ذاك الشيخ وانشأ الى علي كرم الله وجهه رواه الطبري قال اخرجني الملا

کمال معنی جلال محمدی  
از توضیح الدلائل شایسته

روایت شهاب الدین احمد صاحب  
 توضیح الدلائل حدیث نور را  
 و بطلان ادعای اجاع بر وضع آن ۲۰۴  
 و جبریت شریعت از وجوه اثبات حدیث نور

فی سیرته قال الشيخ العارف اسوة ذوى المعارف جلال الدين احمد بن محمد  
 قدس الله سره بعد واية عائشة ومعاوية وابي ذر رضي الله عنهم  
 كما سبق وهذه الاثار عاضدة حديث الطبري اذ لا يكون احدا حب الى  
 رسول الله تعالى عليه على الله باريك وسلم الا ان يكون ذلك احب  
 الى الله عز وجل فيزود في توضيح الدلائل كفته قال الشيخ الموضع الامام الخميني  
 جلال الدين النجندى رحمه الله تعالى وقد ثبت ان الله صلى الله عليه وآله  
 وبارك وسلم ابرئ بسدا الابواب الشارعة الى المسجد الا باب على الخو  
 از تصانيف معين جلال الدين النجندى است شرح قصيده برده كه مشهوره و معتبره  
 و كشف الظنون في ذكر شرح قصيده برده كفته ومن شرحه شرح الشيخ  
 جلال الدين النجندى في نزول الحرام المتوفى سنة اوله الحمد لله الذي  
 اكرمنا به في كتابه و هو شرح مختصر جمعه بعض تلامذته من  
 اصلائه في احكام النبوي و حقه في شرحه انك اين حديث شريف سيد الشهاب  
 احمد روايت نموده چنانچه در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كفته عن محمد بن  
 علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وبارك وسلم كنت انا و علي نورابدين يدي الله تعالى  
 من قبل ان يخلق الله سبحانه آدم و باربعة عشر الف عام فلما خلق الله  
 تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من  
 صلب حتى اقره في صلب عبالا مطلب فقسما قسمين قسما في صلب  
 عبد الله و قسما في صلب علي طالب علي مني و انا منه كجه لحي و دمه

كه عظمى من كتاب  
 واعتقاد و در كتاب  
 توضيح الدلائل ان صدر ان  
 على و در خارج است كما  
 ذكرنا في جلد هذين  
 النشيد و ان  
 دام ظلها على

حدیث نور از توضیح الدلائل على ترجيح الفضائل على ما بيننا

روایت شهاب الدین احمد صاحب  
توضیح الدلائل حدیث نوراً  
و چه سی هشتم از وجوه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای جامع بر وضع آن ۲۰۴

دی و من احبه فحبی حبه و من ابغضه فبغضه و عن جابر  
رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان  
بعرفات و علی کرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی فخرج  
فی خمسی یا علی خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها  
و احسن الحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة  
روى الحديث الاول الامام الصالحان ابو حامد محمد بن محمد الدیلمی  
سافر و رحل و ادرک المشایخ و سمع و اسمع و صنف فی کل فرع و عن  
خلق کثیر و صحب العراق باموسى المدينى الامام و من فی طبقة  
باسنادة الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردويه باسنادة مسلسل  
مرفوعاً و الحديث الثاني الی الامام الحافظ الودع ابی نعلو الاصفهانی  
و روى الحديث الثالث الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن يوسف الاصفهانی  
الزرنجی الحديث باحرار الشریف النبوی المحدثی بروایة ابن عباس  
رضی الله عنهما قل شهاب الدین العماد قلنا شهر عن ساق الحد  
و الاجتهاد فی اثبات حدیث النور و نقله عن الشیوخ النقاذ الذی  
شاع فضلهم فی الاغوار و الاجناد فنفى علی وجوه الجاحدين  
الکاذبین کذا لزماد و اظهر کوهم هائین فی سیاس الخزی و العناد  
ممتطین صخرة الخط و اللاد و چه سی نهم آنکه ملک العلماء شهاب الدین  
بن شمس الدین بن عمرو و لتابادی در هدایة السعداء فی جلوة الشراکه برای  
احقاق حق و ابطال باطل از سه صد کتب اهل سنت جمع ساخته و آنرا



اثبات ملک انعماء حدیث نور  
و احتیاج بان

و جوی و نعم از وجه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای اجتماع بر وضع آن ۲۰۵

رساله معتبر و معتقد انموده و مرکب باقوال سلف و مقبول اراء خلف در بیان  
هدایت سعد و جلوه شعر او از شبهه و اعتراض بعید و با اعتقاد قریب دانسته  
چنانچه فرموده انا بعد عرض می دار و بنده در گاه نبوی مولای بارگاه  
مصطفوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقولست از درون سینه  
کتب لایق الحق و بیطلال الباطل و لو کرة الکافرون و از شبهه و اعتراض  
بعید و با اعتقاد قریب باشد و مرکب است باقوال سلف و مقبول  
اراء خلف در بیان هدایت سعد که الشَّعْبُ مِنْ سَعْدٍ فِي  
بَطْنِ اُمِّهِ و جلوه شعر که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان  
بر زبان هر مسلمانی در قعه اخیره هر نماز فریضه الی قیام قیامت  
جاری میفرماید الجلاوة الثانية فيما عن النبي صلى الله عليه  
وسلم لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه بان يعني عمراو كان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يسير بوجدان حمله ایشان علی  
ولی را برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نور اند و این چنین  
پیچ یکی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر  
درین بدایه گفته شد و فی المصابیح و المشارات و اختزانة الجلا  
والله قال صلى الله عليه وسلم يا حذرت انت و انا  
منك اى انت من نورى و انا من نورك و فی التمهيد في  
فضائل الصحابة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لعلي مر حبا باخي و ابن عمي و الذي خلقت انا و هو مني و انا

۱۹۰  
ص ۳۹۹  
المدایة التاسعة

اثبات ملک انعماء حدیث نور  
و احتیاج بان

اثبات ملکہ العلماء اتحاد نور جناب میر  
 علیہ السلام بانور جناب سالک صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وجہ چہم از وجود اثبات حدیث نور  
 و ابطال کو جمع بر وضع آن

وجہ چہم آنکہ نیز در بدایۃ السعد گفتہ سوال سیادت این پنجتن بحکم حدیث  
 مشہور ثابت است یا نہ جواب سیادت ایشان بحکم حدیث ثابت است و انکار  
 حدیث کفر و کافریت اثبات سیادت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فی  
 الدنیا و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن بن سلم  
 عن جعفر الصادق ع فی تفسیر یس ارادہ یاسید فی الحدیث  
 المتواتر یاسید ولد آدم فی سیادۃ علی کرم اللہ وجہہ و آن  
 بوجہ است اول آنکہ حدیث مشہور و ہوا علی اناسید المرسلین  
 وانت سیّد المسلمین من کنت مولاہ فعلی مولاہ یا علی  
 اناسید ولد آدم وانت سیّد ولد ہاشم و فی الصحائف  
 قالت عائشہ کنت جالسة عند النبی صلی اللہ علیہ  
 وسلم اذ اتی علی فقال هذا سیّد العرب فقالت قلت  
 یا بنی انت و احمی لست سیّد العرب فقال اناسید العالمین  
 و هو سیّد العرب و این حدیث متواتر و مشہور است پس کسی  
 کہ گوید علی سید نیست و مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ علی سید  
 پس او مصطفیٰ را تکذیب میکند و تکذیب سول اللہ کفر و کفر آنکہ علی از نور  
 محمد است و ہم نور محمد سید است سوّم آنکہ علی از شجرہ محمد است ان الله  
 خلقني و عليًا من شجرة واحدة و ہم شجرہ محمد سید است فهذا ملوک  
 العلماء الجہد الناقد الحائز لنفائس الحامض فی اثبات هذه الحجة  
 الشریف کا دح جاہد منکس ساس کل مجادل جاہد

ص ۲۱۷  
 ص ۲۱۸

اثبات ملکہ العلماء اتحاد نور جناب  
 امیر المؤمنین علیہ السلام  
 بانور جناب سالک صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم

و جبهه چنانچه از وجه اثبات حدیث خود  
و ابطال آنچه را که باجماع بر وضع آن

اثبات ملک العلماء استخوان و غیر جناب ابراهیم المؤمنین  
علیه السلام باین جناب سالک کتاب علی النور ع

۷۰

قاصد هر کس که بخواهد حقاقتاً فتح محمد الله اذ جاء الاجماع الذي هو جماع  
الاثر اجماع الرياح و وضع حق الاقصاد انه بحت صراح و قوف بواح  
لا يطور به الا من مد النفس تنفيق الضلال الوضاح شهاب الدين  
دولت آبادی عالم مشهور و معروفست بغیر صفات سنیة موصوفه و اکابر اعیان  
بنده محمد علی او مشغوف شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی  
شهاب الدین بن ساله دارو مسمی مناقب السادات در انجا دو عقیدت و محبت  
با اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سر بایه سعادت و موجب نجات و  
در آخرت آن خواهد بود و انشاء الله تعالی باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند  
که در زمان اوسیدی بود که او را سید اجل میگفتند از اکابر وقت بود و لیکن  
احمال نسبش از علیه علم و فضل عاقل بود غالباً قاضی ابابوی در بعضی محافل  
ملوک و تقدیم و تاخیر مجلس تراعی شده بود در اول قائل شد با فضیلت عالم  
و تقدیم او بر علوی عامی بعد از آن بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین باب  
رساله نوشت و گفت که عالمیت ما شخص متیقن است و علویت شما مشکوک  
پس با تقدیم ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین با این معنی  
از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی گریخت و  
در مناقب سادات و فضیلت ایشان رساله نوشت و از آنچه گذشته بود عذر دار  
نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات  
بخواب دید که او را این معنی تنبیه میفرماید و بر استر ضای سید اجل مذکور تخریص  
بینماید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و در رساله نوشت و الله اعلم

مرکز ملک العلماء و دولت آبادی در سال مناقب  
از اخبار الاخیار تصنیف شیخ عبد الحق

و غلام على ازاد بلگرامى و نسخة المرجان كفتة مولانا القاضى شهاب الدين بن  
شمس الدين بن عمر الزاوى لدولتنا بادي نور الله ضريحه ولد القاضى  
بدولتنا بادي دهلي و تلمذ على القاضى عبدا مقتدا الدهلوى و مولانا  
خواجكى الدهلوى و هو من تلامذة مولانا معين الدين العمري رحمه  
تعالى فاق اقوانه و سبق اخوانه و كان القاضى عبدا مقتدا يقول في  
حقه يا تيني من الطلبة من جلد علم و كج علم و عظم علم و لما  
توجه الموكب اليتيمورى الى الهند و خرج مولانا خواجكى قبل وصوله  
الى دهلي منها الى كابل خرج القاضى شهاب الدين صحبة استاذة الى  
كابل فاقام مولانا خواجكى بكابل و ذهب القاضى الى اراخيو و نفو  
فاغتقر السلطان ابراهيم الشرقى و الى جو نغور و ردة و نظره الله  
بسحائب الاحسان و ردة و عظمه بين الكبراء و لقبه ملك العلماء  
فزين القاضى مسند الافادة و فاق البرجيس في افادة السعادة و الف  
كتبا سارت بهار كيان العرب و العجم اذكى سر جاهدك من النار الموقدة  
على العلم منها البحر الموج تفسير القرآن العظيم بالفارسية و الحاشى  
على كافية النحو و حاشى تصانيفه و الاشراد و هو متقن في النحو  
الترم فيه تمثيل المسئلة في ضمن تعريفها و يدعي الميزان و هو متقن  
في فن البلاغة بعبارة مستحجة و شرح البزدوى في اصول الفقه  
الى بحث الامرو شرح بسيط على قصيدة بانث سعاد و رسالة في تقسيم  
العلوم بالعبارة الفارسية و مناقب السادات بتلك العبارة و غيرها

مراجع نكاح العلم الحاد  
غلام على ازاد بلگرامى







وجوه الازوجه اثبات حديث نور  
وابطال ادعاء اجماع يروى عن

٢١١

اثبات ملك القلبي اتحاد  
نور علوي بانور نبوي

من ملك العباد

بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم ومناق السادات وغير ذلك  
توفي في سنة ودفن بجوفور في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان  
ابراهيم الشراقي مصطفى بن عبد القسطنطيني در كشف الظنون گفته ارشاد  
في النوايض الشيخ ابى محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن جدرستوي  
الفخري المتوفى سنة سبع واربعين ثلثائة وللشيخ الفاضل  
شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندى لدونتا باد شايخ  
الكافيه وهو من لطيف تعمق في تهذيبه كل النعمه وثائق في  
توثيقه حق النائق اوله الحمد لله كما يحب ويرضى الخ وعلی من الهدى  
شرح همزج للفاضل العلامة ابو الفضل الخطيب الكازروني المشي  
ووالى سر والداجد شاه صاحب رمقه سنه في الانتصار للفرقة السننيه  
بعد كره قول خواجه معين الدين چشتي در مبنه وانشاب شايخ چشتيه في شرح حصول  
ارتباط برانج وشر از بهر سده شعبه گفته وانشافهم امور ينكرها الفقهاء كصلوة  
المعكوس و دوام الصيام والقيام ومنها الحزب كرا لله تعا فانه لا يجوز  
عند علماء ماوراء النهر ومنها سماع الاغانى ولو مع بعض المعاصرين  
ومنها غلو في محبة شيوخهم حتى منهم من كان يسجد سجدة المحبة ومنها  
اشارات قبيح الى الاتحاد والخلول تعا لله عن ذلك علوا كبيرا ولهم  
في كل ذلك تاويلات ومباحثات لا يخفى على من تدبج كتبهم فلم يزل  
الفقهاء ينكرون عليهم اشد الانكار وهم كايالون بانكارهم يرون  
ان ما عندهم حسن ما عند هؤلاء من باعده نأوانت بما

اشباح ملك العلماء  
نور علوي بالنور نبوي

مباح ملك العلم

وغيره من انوار وجوده شهاب حديد نور

۲۱۲

عندك راض والواي مختلف ومباحثات ملاخيآ الذين السامع مست  
كتاب نصيب الاحتساب الذي لم يسبق في بابيه الى مثله مع الشيخ نظام الدين  
الدعوى مناظرات القاضيه شهاب الدين الدلتا بادي صاحب البحر  
المواج في التفسير الذي لم يسبق الى مثله في بيان اعجاز القرآن من  
جملة الفصل والوصل والارشاد في النحول التي التزم فيه ان يعتبر  
كل قاعدة بما يصلح مثالا لها وحاشيه الكافيه التي لا نظير لها  
في كثرة السؤال والجواب مع الاستقامة وسلامة التقرير وبديح  
البيان في المعاني الذي تج فيه منجها ليس لك قبلاه في ترتيب القواعد  
وتنقيحها مع الشيخ نور قطب العالم مشهوره ومعروفة الخ وانفا بترجمة  
ابن الجوزي شنيدي كمي فاضل رشيد ملك العلماء دولتا بادي را الزائمه في تقديم  
معتدين نرد اهل سنت وامنوده ونيز در ايضاح لطافه المقال بعد عبات  
على حزين شتمل بر فكر اسامي جميع اهل علمه كه در مناقب تصنيف كرده اند گفته و سوال  
اشخاص ذكر كورين علمائى يگانه عظمائى اهل سنت رسائل منفرد و فضائل  
البلبيت طهارت تاليف نموده مثل رساله مناقب السادات اهل ملك العلماء  
شهاب الدين بن عمرو دولتا بادي ومفتاح التجا في مناقب آل العبا و نزل  
الابرار با صاحب من مناقب اهل البيت الاطهار از ميرزا محمد بن معتد خان بنده  
ومودة القرني از سيد علي بهدائي واسنى المطالب في مناقب علي بن ابي طالب  
از جزي في فضائل اهل البيت از بزار وجواهر العقدين في فضل اهل البيت النبى  
وشرحهم على الامام السيد على السجود و رساله امام فاسمى كه موجب شهادت

ذكر على الله ملك العلماء  
و على جميع في الزمان  
بلغ مصنفات او در تقديم

العلماء

الفاضل رشيد الفاضل ملك العلماء  
عبد علي صاحب اهل سنت

وجه چهارم از وجه اثبات حدیث خود  
در ابطال آداب اجماع بر وضع آن

اثبات ملک العلماء اتحاد  
نور علوی با نور نبوی

مباح ملک العلماء

اوشده و غیر اینها از مصنفات و سوامی ایشان از مصنفین و هرگاه جناب  
بمقتضای این سائل و کتب بهجین قدر سائل و کتب مولف در فضائل اهل بیت  
اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بدکر مولفات دیگر که  
علما اهل سنت درین باب تألیف کرده سرایه سعادت اند و خنده اند خواهد  
پرداخت و نیز فاضل رشید در عروة الراشدین بعد از توجیه تطبیق  
در خصوص قتل بطهارت خمر گفته و این توجیه را از توجیه جناب معترض تحریر  
اشبه است چرا که از توجیه بالاندر می آید که اکثر و سکا علما اهل سنت مثل امام احمد  
بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدین تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین  
بن عمر و ولتا بادی غیر هم که از اکابر هر دو کتاب سنت بودند در خصوص قتل  
مقتضی باشند و هو مستکوه جلالت و نیز رشید الدین خان در عروة الراشدین  
گفته مخفی نماند که بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع اهل سنت باین  
یزید از نظر اهل شمس و این من الامس است چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری  
و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل  
و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و ولتا بادی  
و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثناء در مواضع بسیار با فادات ملک  
استناد و احتجاج نموده درینجا اکتفا بر بعض عبارات کرده می آید قال فی ایضاح  
لطافه المقال و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر و ولتا بادی در مناقب  
الاساتات میفرماید امام حسن شیبانی میگوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه  
که شبی نده و ششی و بروز صائم بودی و نیت زیارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

تصحیح فاضل رشید در عروة  
الراشدین باینکه ملک العلماء از کتب  
اهل سنت و اکابر هر دو کتاب سنت بوده

تصحیح فاضل رشید در عروة الراشدین  
باینکه ملک العلماء از کتب اهل سنت که جامع  
علوم ظاهری و باطنی بودند می باشد

اثبات ملک العلماء اتحاد  
نور علوی بانور نبوی

۲۱۴  
و جرح اهل ازوجوه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعا بر اجماع بر وضع آن

نور علی البیضاء  
نور علی البیضاء

علیه سلام و زیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آنکه وفات بجاور آن دادی  
خود جابری و بی انتی نیز نافلا عن تفسیر سورة یوسف للامام ضیاء الدین  
السنامی میگویی تقریر و محسوس جائز نیست زیرا که شرف او صلی و ذاتی  
و بشرف مصطفی صلی الله علیه و سلم و ملایکات کایز و انوار و نیز در ایضاح  
لطافه المقال گفته و نیز ملک العلماء شهاب الدین بن حمز و ولتا بادی در  
رساله مناقب السادات فرموده و می این ستم عن محمد در جمیع کار با او  
رسول ابر خود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقل عن التشیخ للامام الرازی  
میفرماید که لا یجوز للرجل العالم والمتقن ان یجلس فوق العلوی الا هی  
وابیه الا حق لانه اساءة فی الدین انک و نیز میفرماید می آرند که خواجه  
خرید الحق و الدین گنجشکر رحمه الله را با استد عامی آمدندی فرمودی که یک شرط  
قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صد جای ایشان کنند و قبح شکرانه پیش  
آرند انتی و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن  
حمز و ولتا بادی بابی براسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات  
عقد کرده پاره ازان منقول میشود میفرماید باب ششم در بیان آنکه هیچ کس از اولاد  
رسول صلی الله علیه و سلم با صرا بر کفر نبرد قوله تعالی انما یرید الله لیلظ  
عنکم الوجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلم  
حکم مصطفی و اولاد وی با بنای دیگر قیاس نتوان کرد فضل که مصطفی صلی  
علیه وسلم را بود هیچ مخلوقی را نبود و کفش کسی که مخبر عرش باشد فرزندان میرا  
فرزندان نوح چنان قیاس است آید و بعد آن میفرماید الحدیث الاول فی الکشف

نقل علی ایمنست  
از ملک العبد

دواء علی بن ابی طالب که و الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اول من يدخل الجنة انا وانت والحسن والحسين واخي الجنا عن ايماننا وشفائنا وذرنا خلفنا واخنا وبعدي من ميثاقنا اگر کسی بگوید تاویل این حدیث نیست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم بایمان این خلف و جات در بهشت رود جواب بقدر تاویل حرامست لکن آنکه اقصر من القاصرة و اگر چه مجتهدین تاویل کنند و انباشد زیرا که اگر اینقدر روا داریم در قول رسول صلی الله علیه و سلم تردد باشد و بشارت بر خیزد زیرا که خود بشارت احتمال مبهرست و ازین تاویل این آید ان ابا بکر فی الجنة ان جاء بالايمان هذا باطل و حکم نیست که در حال نزع ایمان از ایشان زایل نشود که حاصل الفهمید عبارت دستور القضاة لایحوز ذوال الايمان عن الانبياء والعشرة المبشرة و اولاد الرسول و ازواجهم صلی الله علیه و سلم و اهل البدن و الحدیبة و امثالهم بعد آن میفرماید الحدیث الرابع فی المشارقة ان الله لا یجمع بدنی و بدنی عده فی محل واحد عبارت حدیث در باب بانوی قیامت است و اشارت در حق جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه و سلم ایشان با کافران در دوزخ نیایند و چون با کافران در دوزخ است ایشان در دوزخ نباشند چه کمان تراست ابوطیب حجام از اشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه و سلم که مضر بود بر عوام خوردن آن حرام از دوزخ سبب مخلص او باشد کسی از خون و نور دو چشم و رخ و وساق محمد صلی الله علیه و سلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

نظر ایمنست  
از ملک العبد

نقل علی شریف

و من گمان چنین برآید که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه و سلم در دوزخ اندازند  
همه آتش دوزخ بوستان شود و انتی صا ارج ذل نقله و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته  
و انا بجملة كنت اچنه ملك العلماء در رساله مناقب السادات میگوید الخشب الاول  
فی الکشف الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا الا و من  
مات علی حب آل محمد مات مستکمل الايمان الا و من مات  
علی حب آل محمد مات شهيدا الا و من مات علی حب آل محمد یز فی  
الجنة کایز فی العروسی بیت زوجه الا و من مات علی حب آل محمد  
علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره  
ملائكة الرحمة انتم و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و انا بجملة كنت اچنه  
ملك العلماء شهاب الدین بن عمرو و لتا بادی در رساله مناقب السادات میفرماید  
که اگر کسی جمیع امور شرعی نبی ایتن معمول دارد و با باینت علوی علیک یا موسی  
مصطفی صلی الله علیه و سلم را میگوید که یار کرد و نعوذ بالله انتم و نیز نقله  
عن مصابیح الدین میگوید اگر کسی علوی ابا باینت علوی که یار کافر شود و بعضی گویند  
اگر علویان بتعظیم گوید کافر شود لان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر در حق  
غضب گوید کافر شود در رساله مولانا ضیاء الدین بر میگوید علیا فتوی دادند  
که باینت و اید امی ال رسول صلی الله علیه و سلم کفرست و کافری پس چون بر علویان  
کفر و دلاسیما در قتل و ایضاح بر او کی کفر باشد انتی و نیز در ایضاح لطافه المقال  
گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمرو و لتا بادی حمه الله در رساله مناقب  
السادات در باب هم که برای اعمی ملعون ملعون و معقود نموده است میفرماید

لخصه الدین که رساله مولانا ضیاء الدین است



و دیانت حامد بن حلقه و سید جمال الحق والدین بخاری می مولانا سعد الدین معلوم  
که در روایع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر لعنت کرده اند فتوی ببر  
لعن می و اولی باشد انتی چون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار الهیست  
بسیار انداز و ملاختصار بمقتضای خیر الکلام باقل و دل بر جمله محلی ختم  
کلام می نماید و میگوید که ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولتا بادی در رساله  
مناقب السادات میفرماید که تصحیح کتب کردیم در منع لعن و او ای که تبصره  
از امامان بذهب اربعه تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواز لعن وی از  
سلف کبار اقوال رسیده انتی و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته  
حال معادوات اکثر ائمه الهیست و جماعت با مطروحه و آنفا معلوم شده  
و اگر سامع را ذوق سماع کلام دیگر از بعضی علمای کبار الهیست که ذکرشان  
آنفا گذشته و غیرشان باشد بشود که ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولتا بادی  
در رساله بیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیله کذاب مکر و  
طبع سامعین گفته حیث قال و تعمیمها ای تعمیم الکراهة فی السمع یتناول  
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض و المستفحش و المستقل و ان  
التفوذک فی الاخرین من حیث ان صریحهم المستعمل فلا یکاد یمکن  
جلان یلزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغیض کسيلة و ید  
فی کلام البلاء انتی و فی حاشیة المتعلقة بقوله اسم البغیض فان  
طبع البشر یتفرع عن سماع اسم البغیض کسيلة و یزید یدبوعه انتی  
و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر

نقل حکایت است  
از ملک العلمی

دولت آباد می رساله مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مؤمنین و اهل سنت  
و جماعت فسخ است و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود و جواب اینست که ایضا  
و امانت حسین بن مصطفی صلی الله علیه و سلم سیرت میکند کاتبینا و قبل  
غیره و ایضا و امانت مصطفی صلی الله علیه و سلم بالاتفاق کفر است و این  
چنانچه نص و ذمه و حسا و عقلا ثابت کردیم انتهی پس آنچه طعن با قول  
تا مجموع و مذہب مردود بر جمیع اهل سنت و جماعت ہو شر با می اهل غیر شیعه  
و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته سوم آنکه مذہب غزالی در باب کبیر بودن  
قتل امام شهید نزد علما کبار اهل سنت بهر تبه بی اعتبار است که آنرا بطریق  
شبهه کرده دفع مینمایند چنانچه آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عید الحق  
در رساله مناقب السادات از مؤلفات ملک العلمی شهاب الدین بن محمد کتبا  
نقل آن گذشته و مذہب غزالی در باب تحمیل علی من لای رحمه الله بغایت شاذ  
و متروک و مدسوس علیه است و طعن بر فرقه با قولی که در آن فرقه بی اعتبار  
و بغایت شاذ و متروک و مدسوس علیها باشد مطعون فیم را نخواهند بست  
بر اینکه آنها بر طاعن بمثل ذرات او پیش آیند و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته  
قوله و الاعتذار باجماع اهل الکوفه علی مسلم غیور مسلم علی  
مقر باهم الخ آقول لا یحتاج الی التثبت بمثل هذا الاعتذار لکن  
علماءنا الکبار صرحوا بکون سیدنا الحسین اماما و اخرج علیه  
حراما و ایضا صرحوا بکون الملعون ملعونا خارجا علی ذلک الامام  
متغلبا علی جنابه العلمی المقام کما قال الفاضل الکامل الموضی الصفا

شهاب الدين عمر في رسالة مناقب ساداتنا قلا عن التشرح ان يزيد  
كان باغيا متغلبا خروجا واخرج على الامام جوام في كاديان  
كلها ويزيد اللعين خرج على الحسين بلا تاويل وقله بالحرب انتقم  
وايضاد كربعيد هذا ناقلا عن التشرح اول باغ في الدنيا معاوية  
وهو باغ ما اول فلما قتل علي بن ابي طالب كانت الخلافة للحسين بن علي  
ثم للحسين رضي الله عنهما وبغى في عهد الحسين يزيد بن معاوية  
بغيا فتسلسل البغاة المتغلبة انتقم ما ارحنا نقله وقال الشيخ  
المحقق عبد الحق الدهلوي قدس سره في رسالة تكميل الايمان  
بعد نقل قول من نفوه بامامة الملعون في ردّه ما حاصله هذا  
نعوذ بالله من القول والاعتقاد بكونه اماما مع وجود سيدنا  
الحسين في البين الى اخر ما نقله آنفا وايضا قال صاحب الصواعق  
في خاتمة كتابه واخر ذكر الملعون المنافق ومات سنة اربع وستمين  
لكن عرج له صاحب شهاب الى ان قال ومن صلاحه الظاهر انه  
لما ولي العهد صعد المنبر وقال ان هذه الخلافة حبل الله فان  
جدّي نازع الامرا اهل ومن هو احق به منه علي بن ابي طالب كرم  
ما تعلمون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بن نوبه ثم قلد الى  
الامر فكان هو غير اهل ونازع ابن بنت رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فقصف عمره وابتر عقبه وصار في قبره رهينا  
بذنبه انتقم ولما صرح علما ونا الكبار يكون سيدنا الحسين

اشبات لکال علی اتحاد توریو بانور وکونو ۲۲۰ وجه پهل از وجه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعا اجماع بر وضع آن

امام و کون اخرج علیه حراما و صرحوا بالتعوی عن اعتقاد امامة  
الملعون الملقب في الشناعة والشين مع وجود سيدنا الحسين  
وجعلوا تشيع ابنه الصالح النبيه رحمة الله عليه دون ابيه علي  
الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله وكونه ابقو قصير العمر  
وهناك نوبه لاجل هذه المنازعة وامثالها من جملة صلاحه  
الظاهر فحيثما جئنا الى تجشم الاعتذار ونيز فاضل رشيد عزة الاش  
كفته بلكه كثرى از صلكا الملسنت قائل بكفر ولعن ان بدخت اند چنانكه كتب  
متاوله ايشان ان دلالت دارد قال العلامة سعد الملة والدين  
التفتازاني قدس سره في شرح العقائد الخفية في حق يزيد فانه  
كفر حين امر بقتل الحسين وايضا كفته ونحن لا نتوقف في شأنه بل  
في ايمانه لعنة الله عليه وعلى ساكنة اعوانه وابن جفركي كما كاير عكا  
حديث مست درين باب ساله تاليف كرده ونام او روه علي المتعصب العنيد  
من منع قدم پير پند ناده وملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولتا باد وحي  
مناعة السادات براي اثبات لعن ان شقي بابي عليه ترتيب اوده واز نام  
احمد بن حنبل شهوت كه ميفرمود قلت لا بى ان قوما نسبونا الى قولى  
يزيد فقال يا بني هل يتولى يزيد احد يوم من بان الله ورسوله لا يلعب  
من لعنه الله الى اخوة وچنين اقول اكثر علماء كرام و عرفاى عالمي مقام  
ناطق بكفر ولعن ان بدخت اند كيچونكه اين مقام محل بيان آن شست  
لهذا بر اند كه از بسيار و يكى از هزار اکتفا نموده شد و نيز در عزة الراشدین

الذي ذكره الخطاط النزيل من جامع اهل كوفه على مسامحة بن عتيق بن ابي بكر

روایت ابن حجر عسقلانی

و چه چهل و یکم از وجوه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن ۲۲۱

و ملک العلماء در رساله مناقب السادات از شرح نقل فرموده اول باغ فی الدنیا  
معاویة و هو باغ صاول فلما قتل علی كانت الخلافة للحسن بن  
علی و بغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا تغلبیا فقتل  
البغاة المتغلبة و فاضل معاصر از الة الغین در ذکر لایعینین یزید گفته  
و از انجمله است ملک العلماء شهاب الدین عمر و ولتا بادی و نیز در الة الغین  
گفته و ملک العلماء شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر  
کسی علوی یا تحقیق علوی یک گوید کافر گردد چنانچه مصنف عزة الراشدین  
هم نقل نموده و چه چهل و یکم آنکه این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد  
المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس  
فی مختصر مسند الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس بابین  
نهیج نموده و اختصره ای مسند الفردوس و شیخ شهاب الدین احمد  
بن علی بن حجر العسقلانی و سماه تسدید القوس فی مختصر مسند  
الفردوس و شیخ عتیقه آن در کتبخانه بعضی فضلا می حیدر آباد موجود است  
در حرف الخافرموده حدیث خلقت انا و علی من نور واحد الحدیث  
سلمان رضی الله عنه و نیز در تسدید القوس در حرف الکاف گفته حدیث  
كنت انا و علی نور ابین یدک الله الحدیث سلمان الفارسی رضی الله  
عنه فانظر یرحمک الله و صانک عن اقتحام الخطر الی هذا العلا  
الجلیل الخطر و الجهد العظیم القدر المحدث للبرص المصوب  
للنظر امیروهم و قد تمهم ابن حجر کیف ألقم الحجر فی فم من جملة انکثر

ذکر بودی جمیع علی ملک العلماء در عقاید  
علما که لا عن یزید اند و از الة الغین

روایت ابن حجر عسقلانی حدیث  
نور در تسدید القوس

واقفم المتعصب الذي علب بستر في قنات السقر حيث ذكر الحاش الشفيع  
من طريقين عن خير البشر صلى الله عليه وآله ما سطع صبح طلوع نور  
وجه چهل و دوم آنکه احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را روایت  
نموده چنانچه در تیر المذاب فی بیان ترتیب اصحاب گفته و روی ای احمد  
ایضا فی لکتابین المذکورین یعنی المسند المناقب ان النبى صلى الله  
عليه وسلم قال كنت انا و على نور ابين يدك الله عز وجل قبل ان  
يخلق آدم باربعة عشر لفاة فلما خلق آدم قسم ذلك فيه و جعل  
ذلك جرتين فجاء انا و جبرئيل و زاد صاحب كتاب الفقه و شرح  
انتقلنا حقه صرنا في عبد المطلب كان في النبوة و لعل الوصية  
فهذا الحافي صاحب التبر المذاق للاحقة في اثبات الحق و اظهار الحق  
واقحم كل جاحد و ثاب و سكت بكت كل معسر خابط لا ينافي و لم يحسن  
حيث روى الحديث الشريف عن احمد ذلك الامام الكبير و اثبت انه  
رواه في المناقب المسند الشهيد و قد مر في مجلد حديث الوكاية  
من جلائل المناقب و نفائس المحامد لهذا المسند الخطير على لسان  
الائمة الفخاريز ما يغني الناقد البصير و لا ينبغي مثله خير فلا يدفع  
الحق الغير الحافي بعد تصحيح الحافي الجافي و لا يكدر هذا المشرق  
الصافي الا اللبج العنود المنا في فليسف اولياء الجاحدين على و سهم  
ترايب الميامه و الفيا في فقد درت تليعاتهم السوا في ضاقت  
على و الارض عار حبت و اعيتهم مسجعات القواف و وجه چهل و سوم

حدیث احمد بن محمد حافی حسینی  
صحیح حدیث نور را روایت فرمایند  
با شد ترتیب اصحاب

وجه چهل و دوم



ابراہیم بن عبد الله الوصالی الیمنی الشافعی ابن حدیث شریف روایت نموده  
و بابی خاص بر ایوان اثباتش معقود فرموده چنانچه در کتاب الکفا فی فضل  
الاربعة الخلفاء گفته الباب الخامس فیما جاء من قول النبي صلى الله  
عليه وسلم في علي الله كفضله و الله كراسه من بدنه و انهما  
كانا نورين بين يدي الله تعا قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام  
وقوله لا يودى عني الا انا و علي عن سلمان الفارسي قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و علي نوراً  
بين يدي الله تعا قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله  
آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا و جزء علي بن ابي طالب خرج  
الامام احمد في المناقب في كفته و عنه رضي الله عنه اي عن علي  
بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا  
و علي من نور واحد فبسط الله علي متن العرش من قبل ان يخلق ابونا  
آدم بالف الف عام فلما خلق آدم عليه السلام صرنا في صلبه  
ثم نقلنا من كرام الاصلاب الى مطهرات الارحام حتى صرنا في صلب  
عبد المطلب ثم انقسمنا نصفين فصيرني في صلب عبد الله و صار  
علي في صلب ابي طالب فاختارني بالنبوة و اختار علياً بالشيعة و العلم  
و القصاحة و اشتق لنا اسم من اسمائه فانه محم و انا محمد و الله  
الا على و هذا على الخرجه ابن سبوع الا نلدسي في كتابه الشفاء هذا  
الوصفا الجليل الشرف و الحسب قلابا تلي المنكرين الصادقين عن الحق

روایت خودن ابراهیم بن عبد الله  
فی الکفا فی فضل  
الاربعة الخلفاء

بأنكر الوصية واتجه في ضناك الشجب والعطف وساق اليهم الرهم المنهك النصب  
حيث روى الحديث الشريف من طريق عقده ولا مثاله بابا متين  
السبب العجب كل العجب من عاند حجة أحل عليه الغضب وركب  
للعدوان اخشن قربة **دو چهل و چهارم** جمال الدین عطاء الله بن فضل الله  
عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري المعروف بجمال الدين الحديث كره من شايخ  
اجازة محاطب عالي تبارك است اي حديث شريف رار وایت فرموده چنانچه  
درار بعين نجو که در فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام تالیف نموده ميگويد  
الحديث الاول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى عليه وسلم  
يقول كنت انا و علي بن ابي طالب بين يدي الله عز وجل من قبل ان يخلق آدم  
اربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في  
صلبه ولم يزل الله ينقله من صلب ابي طالب في قرعة في صلب عبد المطلب  
فقسمة قسمين قسم في صلب عبد الله وقسم في صلب ابي طالب فعلى من  
وانا منه فمن احبه فحبي احبه ومن ابغضه فببغضه ابغضه وهذا  
الحديث هو المشار اليه في البيت المتقدم ذكره في حياجة الكتاب  
اعني قوله هانظر اشخصين النور واحد بنص حديث النفس والنور فاعلم  
وسابق ازين در خطبة اربعين كفته اخوان المختار صفوة هاشم ابوالسائد  
الغري الميامين قم و صر امام المرسلين محمد بن عبد الله امير المؤمنين الحسين  
هانظر اشخصين النور واحد بنص حديث النفس والنور فاعلم به فهدا  
جمال الدين الحديث الكبير الذي هو من مشايخ اجازة المحاطب النور

روایت نمودن جمال الدین  
محمد بن حدیث نور و درار بعین  
فضائل جناب امیر المؤمنین  
علیه السلام

وغيره من جهارم از وجه اثبات حدیث  
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

در روایت جمال الدین محدث

اعتبار و اعتماد احادیث  
الدین جمال الدین محدث

در طایفه محدثین علم کلام

قد اهدم دار الکذب والنزوی و تزوع اركان التسويل والتغري حيث  
روى هذا الحديث الشريف الشريفي واثبت به وامثاله فضل وصي  
البشير النذير وعليها والها الاف سلام الملك القدير وخفي غانده ان  
خطبه اربعين جمال الدين محدث كمال عظمت وجلالنا حاديت ان خطبه  
ونيزان بصرى تام وضحيت كه محدث مذكور اين احاديث اربعين از كتب معتبره  
واسفار معتبره جمع نموده چنانچه ميفرايد الحمد لله شكرا لا شريك له  
البر بالعباد الباقي بلا امد. نعم على ما اسبغ علينا من نعمته  
الباطنة والظاهرة ونشكره على ما اولانا وهدانا الى محبة  
محمد المصطفى واله عترته الطيبة الطاهرة ونشهد ان لا اله  
الا الله حده لا شريك له شهادة توصلنا الى دار السلام  
وجنات التعليم نشهد ان محمدا عبدا ورسوله الذي ارشدنا  
الى سواء السبيل والصرط المستقيم صلى الله عليه وآله وعترته  
الائمة الهادين المهديين صلوة تامة شاملة وتحية عامة  
كاملة دائمة الى يوم الدين بعد فيقول لعبد الفقير الى الله  
الغنى عطاء الله بن فضل الله المشتري جمال الدين المحدث الحسين  
احسن الله احواله وحقق تجوده لعمير اماله هذا اربعون  
حديثا في مناقب امير المؤمنين وامام المتقين يحسبوا المسلمين  
وراس الاولياء والصديقين مبين مناهج الحق واليقين كاسر  
الانصاب هازم الاحزاب المتصدق في المرام فارس ميدان

روایت جمال الدین محمد

۲۲۶ و چه چهل چهارم از جوده اشبات حدیثی است  
و باطل ادعای اجماع بر وضع آن

اعتماد و اعتبار این حدیث  
در معین جمال الدین محمد

الطعان و الضراب المخصوص بکرامه الاخوة و الا انتخاب المنصو  
عليه بانه للدار الحکمة و مدينة العلم باب بفضل اصطفاه  
نزل الوحي و نطق الكتاب المکني باب الریحانتين ابی تراب  
هو النبا العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب  
المشرف بمزية من كنت مولا فعمل مولا المدعو بدعوة  
الله و ال من و الة و عاده من عاده فكم كشف عن نبی الله صلی  
عليه و سلم من شدّة و بوسی حتى خصه بقوله انت مني بعلة  
هرون من موسى و کرم فوج عنة غمة و کرم حتى انزل الله فيه قل  
لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ثم زاده شفا و رفعة  
و فر حظه من اقسام العلى توفيرا و انا انزل الله فيه و في ابنيه  
انما يريد الله ليدن هب عنکم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا  
منهم حسيات المکارم و مظهر عیما المنن اللک حبّه و حب ائلا  
العظام و احفاده الکرام من و فی العبد و اوقی الجنب اخو احد  
الختار صفوة هاشم ابوالسادة الغرامیامین و من و صلی امام  
الموسلین محمد علی امیر المومنین ابوالحسن هاشم اشرف المومنین  
واحد بنص حدیث النفس النور فاعلم ان هو الوز المامون في کل خطه  
وان لا یجینا و لا یتة فمن علیهم صلوة الله ملاح کوب و ما  
مراض النسیم علی فنن وان كانت مناقبه کثيرة و فضائله حجة  
غزيرة بحیث لا تغل ولا تحصر ولا تحل ولا تستقص كما ورد

وجه چهل و چهارم از وجود اثبات حدیث نور  
وابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۲۷

شسته  
روایت جمال الدین محدث

اعتماد و اعتبار احادیث  
اربعین جمال الدین محدث

عن ابن عباس روفو عالوان الریاض قلام والبر مداد والحق حسنا  
والاشر كتاب ما احصوا فضائل علی بن طالب وروی ان رجلا  
قال لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب علی بن طالب ان  
لا احسبها ثلثة الاف قال ولا تقول انما الی ثلثین الف اقرب لكن  
اقتصرت منها علی اربعین حدیثا و ما للاختصار و مراعاة  
لما اشتهر من سبل الا برار و سند الاخيار محمد المصطفی الرسول  
المختار صلی الله علیه آله وسلم ما ترادف اللیل والنهار و فیما  
العشر والاکبار انه قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر  
دینیا بعثه الله تعالی فقیها عالما و فی رواية بعثه الله تعالی  
یوم القيمة فی زمرة الفقهاء والعلماء و فی رواية کتب فی زمرة  
العلماء وحشر فی زمرة الشهداء و فی رواية و کنت لیوم القيمة  
شافعا و شهیدا و فی رواية قیل له ادخل من ای ابواب الجنة  
شدت جمعتیها من الكتب المعتمدة علی طريقة اهل البيت علیهم السلام  
بالاشارة العالیة الصادرة من مصد المکارم والمعالی مرج  
الافاضل والاعالی و موئل السادات والمواهب جمعت لمن فی العلم  
والفضل قد نشابه و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اعنی حضرة  
من خصه الله تعالی بالتاییدات القدسیة والکلمات الانسیة  
وهو السید سید السادات والنقباء فی زمانه بین اهل الهمم  
ملی الفضلاء والعلماء فی عصره و اوانه فی العرب والعجم کفیل مصاح

فی جمال الدین محدث و خطبه الیوم  
بأنه انما انکب معتره  
جمع نواده



وجه چهل و پنجم از وجه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

روایت جعفر

و بالقطع والیقین انرا بجانب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده  
چنانچه در کفر البراهین الکسیه و الاسرار الیهیه الغیبیه لسانه مشایخ  
الطریقه العلویه الحسیفیه الشعیبیه گفته و قال صلی الله علیه و سلم  
كنت انا و علي نور ابين ربي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باريته  
عشر افعام فلما خلق الله تعالى آدم و قسم ذلك النور جزئين فجاء  
انا و جزء علي انتهى نقلا عن نسخة مطبوعة رأيتها في مكة العظيمة  
فهذا الجعفر بن محمد من جفیر التحقيق و التقيد سمعا صائبا يصح كل  
جاء عنده حيث اثبت الحديث الشريف المفيد و اسبح المنكر  
قوله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد  
الحمد لله الموفق المسدد الحميد لفعال ما يريد حيث وضع الحق  
السديد بافادة هذا العلامة المجيد و النور المجيد و بهر حال  
و ششم آنکه شیخ محمد الواعظ الهروی ابن خدیث شریف بطرق متعدده  
روایت نموده و جد و جهد و کد و کد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه  
ریاض الفضائل فی صله خاص برای ابن خدیث شریف معقود ساخته گفته  
الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله  
وجه من نور واحد کونه خلیفه عن النبی صلی الله علیه و سلم  
قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنها في صلب آدم  
فساقها حتى قسمها جزئين فجعل جزء في صلب عبد الله و جزء  
في صلب طالعنا خرجني نبيا و اخبر عليا و صيا و اراه ابو الحسن

روایت از ابن خدیث شریف  
در کفر البراهین الکسیه و الاسرار الیهیه الغیبیه  
و سبب جناب ائمه اطهار صلی الله علیه و آله وسلم  
و سلم بحکم توهم

روایت از ابن خدیث شریف  
در کفر البراهین الکسیه و الاسرار الیهیه الغیبیه  
و سبب جناب ائمه اطهار صلی الله علیه و آله وسلم  
و سلم بحکم توهم

روایت نمودن محمد و عطا هر دو  
حدیث نور را بطریق متعدده

۲۳۰ وجه چهل و ششم از وجوه اثبات حدیث نور  
و اینها را ادعای اجماع بر وضع آن

المغازی الشافعی فی المناقب عن سلمان قال سمعت جید بن محمد رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نور ابین یدک الله عز وجل  
یسبح الله ذلک النور و یقلد سه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما  
خلق الله آدم کب ذلک النور فی صلبه نزل فی شیء واحد حتی افتونا  
فی صلب عبد المطلب فی النبوة و فی علی الخلافة قد راها ابو الحسن  
المغازی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة قوله و فی  
علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة  
کذلک کرم الله وجهه خاتم الخلافة و عنه قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نور ابین یدک الله عز وجل  
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم  
ذلک النور جزئین جزء انا و جزء علی بن ابی طالب اخرجہ الامام  
احمد فی المناقب عن اکتفاء و نعم ما قال نبی العرفاء الا برار الشیخ  
فویا للذین اعطوا فی کتابه طینا من یمیر کفته است ای فریده یزید  
نور یمید و آفریده علی بن ابی طالب و یزید فریده یزید یزید  
و عن المرتضی کرم الله وجهه قال صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی  
من نور واحد فیسبح الله تعا علی من العرش قبل ان یخلق الله ابونا  
آدم بالف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصل  
الی مطرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا  
فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب ابی طالب اختار فی



وجه جعل ششم از وجود اثبات حدیث نور  
و ابطال آدمی اجماع بر وضع آن ۲۲۱  
بروایت محمد و اعظم بروی حدیث  
نور را بطرق متعدده

بالنبوة واختار علياً بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق له  
اسما من اسمائه فانه محمد وانا محمد والله الاعلى وهذا على  
اخرجه ابن سبع الاندلسي في كتابه الشفاء من الاكتفاء قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي خلق الله نورا في ارجاء  
العرش من جزء والكواكب من جزء وسدة الملتقى من جزء وامساك  
جزء من تحت بطنان العرش حتى خلق آدم عليه السلام فاودعه الله  
بجهنم وكان ينقل ذلك من ابي الى ابي عبدالمطلب صار  
نصفين فنقل جزء الى عبد الله ونصفه الى ابي طالب فخلقت من  
وانت من جزء فلا نور كلها من نور في نورك من الفؤاد الجليل  
للسيد جلال الدين فهذا الهمزى الواعظ الصالح اطل هرير كل نافع  
واظهر شناعة هراء كل متعصب ادخ فت في عضد كل غموج  
حيث اثبت هذا الحديث الشريف من طرق متعددة واضحة  
المناذ ونص على ان المغازل واه من صحاح الاخبار واستحسن  
غاية الاستحسان اشعار العطار المثبت حقا لهذا الحديث  
الشريف عن النبي المصطفى المختار صلى الله عليه وآله الاطهار  
فليريق بعد ذلك مجال ومساغ لا تنكار اهل القرية والخسار  
فاعتبروا يا اولي الابصار واقضوا العجب من الخطاب الجليل  
الفخار المستحق غاية الاستحقاق لا لطا ولا اطفالا ولا نورا اظن  
الاحياء صلوات الله وسلامه عليه مراتب الليل والنهار

نور

روایت نمودن احمد بن ابراهیم علیه السلام  
درین ماه عالم حدیث نور را

۲۳۲ وجه چهل و هفتم و چهل و هشتم و چهل و نهم حدیث نور  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۱۳۳۹  
۱۳۳۵

روایت نمودن احمد بن ابراهیم علیه السلام  
حدیث نور را در جواب النفاثین

ذکر نمودن سید محمد بن سید علان عالم  
حدیث نور را در تذکرة الابواب و غیره  
بودن آن خبر معتبر

**وجه چهل و هفتم** آنکه احمد بن ابراهیم این حدیث شریف را و ابیت نموده چنانچه  
در کتاب جواهر النفاثین علی ما نقل عنه گفته و می سلمان قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم  
باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب خلائک النور فی صلبه  
ولم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی عادت  
النبوة و فی علی الخلافة فهذا احمد بن ابراهیم عالم السائن  
قد روی هذا الحدیث الشریف عدّه من جواهر النفاثین  
فاظهر قوّة کلّ عاطل محافل خائض و خرم اسف فطائع الهواجس  
و رجح شنائع الوساوس **وجه چهل و هشتم** آنکه سید محمد بن سید علان  
ماه عالم این حدیث شریف را در تذکرة الابواب و غیره ثابت نموده  
و تصریح صریح بودن این حدیث از اخبار معتبره معتدّه و آثار شریفه مستندّه  
نموده چنانچه در حال جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده  
ماثرش منظر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش تربط انوار ربّانی بود  
و علوم مرتب سمنو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست  
و شرفیات محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل و  
از انحصار افقون و قمر بیان کمالات و می از احاطه امکان بیرونست رفعت  
نسب مبارکش از خبر متبرخیر الانام صلعم انا و علی من نور واحد معلومست  
و عظمت جشیش از کلمه شریفه انت اخي فی الدنیا و الاخرة مفهوم و وفور  
دانش اواز حدیث صحیح انا صلیت علی العلم و علی باطنها ظاهر شمول وجود و

مجدد چهل و هشتم از وجود اثبات شد نور  
و انبیا اوعا ای اطاع بر وضع آن

۲۳۳

نور نمودن سید محمد بن ماه عالم حدیث  
نور را و تصریح به بودن آن خبر معتبر

از کلام معجز نظام الدین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة  
با هر آثار شجاعت و از قوای کافیه الا علی کافیه لا سیف الا ذوالفقار معین  
و اخبار فضیلتش بر میخورن مبارکه علی بن ابی طالب علیه السلام و الحنفی  
افضل من اعمال امتی روشن فهذا ابن قمر العالم قد ثبت حقا و جز  
هذا الحديث الصحيح و جعل تلمیحا للمسؤولین المنکرین جالبا للتعبیر  
و الذانیب التبیح فصدیر کل جاحد مبغی و امی هو تلویر و کل متعصب  
مدحور و مقهور و اضاف بذكر هذا الحديث من انفضائل المشقة  
المنار الی نور نور و افاذ قلوب المومنین الموقنین فرحا و سرورا  
و وجداء و حبوا و قهم ظموا لالدین كانوا قوما بورا و چه چهل و نهم  
آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی  
فی مناقب الرضا گفته اخرج ابن اسبوع الا ندلسی فی کتاب  
الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت  
انا و علی من نور واحد فبسم الله علی متن العرش من قبل الخلق  
ابونا آدم بالف الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا  
من کرام الاصلاب المطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد  
المطلب ثم انفسهنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی  
صلب ابی طالب و اختارنی بالنبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم  
و الفصاحة و اشتق لنا اسماء من اسمائه فאלله محمد و انا محمد  
والله الا علی و هذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

روایت نمودن محمد صدر عالم  
حدیث نور را در معارج العلی

روایت صدر عالم حدیث  
نور را و احتیاج بآن

و چه چهل و نهم از وجوه اثبات حدیث نور  
۴۴۷ و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

بعد تحقیق این حدیث و صایغاً فوق و دیگر فضائل جناب میلوسین  
علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در ما بعد انشاء و انشاء مذکور می شود  
و یونید ما قلنا اخرجہ الا امام احمد فی المناقب عن سلمان القمار  
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا  
و علي بن ابي طالب و محمد بن عبد الله تعا قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف  
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجاء انا و جوء  
علي بن ابي طالب و يونيد ايضا قوله صلى الله عليه وسلم يا علي  
كنت مع الانبياء سرا و معي خيرا فهذا صدق العالم الحاضر  
والقمر التنوير الحاضر الحاضر لم يخالده في الصدع بالحق  
لوصة عاذل كثر و لم يكثرت و لم يحفل باحد في توهين  
كل متعنت حادثة ثابت حديث النور بابلغ الوضوح الظهور  
و كسر ظلمات اباب جهنم و الزور طمخني كل متعصب غرور و جبل  
تزيقات التهورين باسهم كها منشور و چه چنانچه هم انكه غلام علی  
بگرمی حدیث نور را در مقام احتیاج و استدلال وارد کرده چنانچه در شیخیه  
که اول آن اینست الحمد لله الذی خلق الانسان فی حسن تو یورف  
شانه بالا صطفاء و التکریر اوجح فیہ لغوا و فضائل و جملة  
شعربا و قبائل و الصلوة و السلام علی حبیبہ الذی فضله  
صلی الانبیاء و المرسلین فضل سوره و نسبه قال الذی لا یتکلم  
الذی یومر الذین علیہ الذین هم فائتیم الرجعة و سواد و الحکمة

اما بعد معروض ای خورشید ضیای مایه این نسب اهل بیت رسالت قدس  
جوابه و ایه معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام در تیت  
اشرف الانام شجره نیست از تخم لقا خلقنا الانسان من سلاله  
من طین میده در نباتین جلنا کمر شعوبا و قبائل بالیه منطوق  
لازم التوق تعلموا الانسابکم لتصلوا الراجحکم برهانیست جلی و محبتی  
قوی بر محافظت این شجره بلند مراقبت این دو وجه برومند علی الخصوص  
شجره مبارکه ریاض نبوی فروع مترکه حدائق مرقضوی که اگر تخم این  
شجره بدست برد حوادث اواره وادی غربت شود و دران سرزمین  
نفتو و خاک بهمرساند از دیده ناظر مستور نماند و اگر شاخی بیگانه بدین  
آن شجره خود را و نماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه  
تمیز از هم جدا گرداند بناؤ علی هذا محراب این نامه نامی سید غلام علی بن  
سید محمد فخر حسینی وسطی بلگرامی خواست که نسب و احوال کرام خطه بلگرام  
صانها الله عن طوارق الایام بر صفحه بیان جاو گرسازد و معکومات  
که از کتب معتبره انساب حاصل گشته بتحریران پردازد و مخفی نماند که در این  
ماضیه فضل ارجمند سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبدالقادر  
و برادر زاد حقیقی سید عبدالنبی انساب و احوال بلگرامی با قلم آورده  
و ایضا علامه خیریه قناره خیریه و استاد میر عبد الجلیل بن سید احمد  
بندی درین باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلا را از آنها گرفته  
و احوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود تنقیح رسانیده رساله

اثبات غلام علی ازاد بلکرای  
حدیث نور را و احتیاج بآن

وجه پنجاهم از وجوه اثبات حدیث  
و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

۲۳۶

موجبی مفید بر سر کار آورده شجره طیبه نام نهاد و الله ولی التوفیق  
و بیده از ممة التحقيق میفرماید قال رسول الله <sup>صلی الله علیه و سلم</sup>  
ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من اسمعیل بنی کنان  
و اصطفی من بنی کنان قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم  
و اصطفی من بنی هاشم صحیح الترمذی ترجمه گفت رسول  
علیه السلام بتحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم <sup>خلیل</sup>  
اسماعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل فریج بنی کنان را و برگزیده  
از بنی کنان قریش را و برگزیده از قریش بنی هاشم را و برگزیده مرا از بنی هاشم  
صحیح گفته است این حدیث را ترمذی و عن علی رضی الله عنه  
قال قال رسول الله <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> خلقت انا و علی من نور  
واحد فبیع الله علی من العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالف  
الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصل  
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبدالمطلب ثم انقسمنا  
نصفین فصیرنی فی صلب عبدالله و صار علی فی صلب طاب  
واختارنی بالنبوۃ و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و <sup>شوق</sup>  
لنا اسم من اسمائه فادله محم و انا محمد الله الاعلی و هذا علی الحز  
ابن اسبوع الا ندلسی فی کتاب الشفاعة ترجمه روایت از امیرالمؤمنین علی  
رضی الله عنه گفت پیغمبر خدا <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> که پیدا شد من و علی  
از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بر عرش پیش از آنکه پیدا شود

اثبات غلام علی ازاد بلکرای  
حدیث نور را و احتیاج بآن

ووجه پنجاهم از وجوه اثبات حدیث نور  
والبطلان ادعای اجماع بر وضع آن

۲۳۷

اثبات غلام علی آزاد بکر امی  
حدیث نور را و احتیاج بان

پدر ما آدم بدو نیز از سال پس هرگاه پیدا شد آدم شدم من در پشت او پس  
انتقال کرده میشدم از پشت بزرگان بسوی پاک رجمان تا آنکه شدم در صلب  
عبدالمطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت  
عبدالمستور گردانید علی را در پشت ابی طالب برگزید مرا به نبوت و برگزید  
علی را بشجاعت و علم و فصاحت و بر آوردن برای ما نامی از نامهای خود  
پس خدا محمود است و من محمد و خدا اعلی است و این علی است الخیر  
این حدیث را ابن سبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد و هذ استنباح  
الهند المتخلص بأزاد الحائز من الشرف للطارف والتلاذ و المود  
من الفضل العلم کل نادیه و السائر جلالة خطره و بنالة قدره  
فی شاسعة البلاد و البالغ اقصى المراتب من الاعتبار و الاعظام  
قد یانح فی التحقيق و الانتقاد حیث روی الحدیث الشریف و ذکره  
فی مقام الاحتیاج و الاستناد و آورده فی معرض الاستدلال  
و الاستشهاد فطل محمد الله ساطع المهاد و مصلح العباد هو حبس  
المبطلین الانکاس الاوغاد و ظمراهم ذهبوا عریضا فی التخالص  
و التعصب العناد و ارتبکوا فی سمج البهت و افطع اللداذ و فارقوا  
المسداد و رفضوا منجج الرشاد و من یضلل الله فماله من هاد  
و فضائل نایره و مناقب بایره غلام علی آزاد مستغنی عن اظهار و بیان  
مولوی صدیق حسن خان معاصر و را بجد العلوم گفته السید غلام علی  
ازاد بن السید نوح الحسینی نسباً الواسطه حسبا البکر امی لاد

فضائل و مناقب غلام علی بکر امی  
از اجداد علوم مولوی صدیق حسن خان  
معاصر

اثبات غلام آزاد بلگرامی  
حدیث نور را و احتجاج بان

مراجعت غلام آزاد بلگرامی

و چه بخواهم از وجود اثبات حدیث  
و ابطال را و دعای اجماع بر وضع آن

۲۳۸

منشأً و الحنفی من هب الجشتی طريقة الملقب بحسان الهند  
لنفسه الشريعة ترجحة خافلة بالعربية و الفارسية في غالب  
كتبه و هذا خلاصتها و ولد في الخامس والعشرين من صفر و هو  
سنة ١١١٤ هـ بلگرام و اتم تحصيل الكتب الدينية من البداية  
الى النهاية على السيد طفيل محمد و اخذ اللغة و السيرة عند  
المسلسل بالاولية و حديث الاسودين اجازة اکتوکتی کدیت  
و الشعر العربي الفارسي عن جده القريب من جهة الام السيد عبد  
البلگرامی العريض القوافي عن خاله السيد محمد بايع السيد  
البلگرامی المتوفى سنة ١٢٠٠ هـ و رحل الى البيت العتيق لذلك قصة  
عريضة طويلة ذكرها في سبعة المراجع تسليمة الفواد و غيرها  
بعبارة احلى من العسل المصفى و مر في هذه الرحلة على بلدة بمبئي  
المحيية و قرأ بالمدينة المنورة صحيح البخاري على الشيخ محمد حياة السنه  
واخذ عنه اجازة الصحاح السنة و سائر مقروآت و صاحب الشيخ  
عبد الوهاب الطنطاوي المصري المتوفى سنة ١٢٠٠ هـ و اخذ عنه  
فوائد حجة و عرض عليه فخلصه اذ اذ فقال انت من عتقاء الله  
تعالى فاستبشر بهذه الكلمة و انخرج به بلفظ عمل اعظم و رحل الى  
الطائف و زار هناك قبر سيدنا عبد الله بن عباس رضي الله عنه  
ثم رجع الى الهند و انسخ له لفظ سفر بخير و القى عصا التسيار و اورد  
اباد و اقام في تكية الشاه مسافرا و انجد اني المتوفى سنة ١٢٠٠ هـ عند



ووجه بنهايم از وجه اثبات حدیث نورا  
و ابطال او عای جماع بر وضع آن

۲۳۹

اثبات غلام علی آزاد بکرامی  
حدیث نورا و احتجاج بآن

در اثبات غلام علی آزاد بکرامی

شاه محمود المتوفی سنه سبعة اعوام و حصل بينه وبين نواب  
نظام الدولة ناصر جنك خلف نواب نظام الملك اصف حياه  
الموافقة فاحبه حباً شديداً ورضعه مكاناً علياً و كان  
لا يذعه في الطعن الاقامة حتى فاذ برتبة الشهادة في سنه ١١٤٢  
وكان يوماً راكباً على الفيل وازاد ايضا على فيل اخر فانشده  
هو ناصراً له سلام سلطان تور و ابقاه في العيش لخلد ربه  
حازا لانا قب و لما اثر كل ما به جبل الوقار يحبنا و نحبّه و لم ينظم  
قط في مدح غنى بيتنا الا هذين كان زبلا باورناك اباد ثابتا  
في مقام الفقر و الفناء مجتمعا كالمركز في دائرة الاتزواء و لما توفى  
نظام الملك في سنه و تولى نظام الدولة رياسته الدكن بالغ  
في اختياره لمنصب من مناصبك مادة فابى و نفض الذيل عن  
الهاب و قال هذا الدنيا مثل فخر طالوت غرقة منه حلال الزيادة  
عليها احرام و انشك عصاية اعطوا العافين سلطنة ان سلوة  
لنفسى فهو مستقر و له مصنفات جليلة متمعة مقبولة مني اذ  
الذي شىء في جميع البحار الى آخر كتاب الزكاة و قفت عليه ذكرت  
اوله في كتاب الخط يد ذكر الصحاح الستة و تسليمة القوادس و حجة  
المرجان و شفاعة العليل في المواعظ و على المتنبي و في يوانه و غيره  
الهند و رسائل السعادة و سحر آزاد و مخزانه عامر و يد بيضا  
و روضة الاولياء و مسائل الكرام تاريخ بكار و رسائل آخر

وديوانان ما ظهر في الهند قبله من يكون له ديوان عربى ومن  
 يكون له شعر عربى على هذا الحالة وقرنصاب القصيدة  
 احد وعشرين بيتا الى حد ثلثين هي الدرجة الوسطى التي  
 ترجع الاسماع ولا غل الطباع وجملة اشعاره في الدواوين ثلثة  
 الاف وارسلها الى بعض الفضلاء بالمدينة المنورة فعرضها  
 على الروضة الخضراء وواصلها الى داخل شباه القبة الغراء  
 والامثلة المترشحة من قلمه في كتاب سمحة المرجان زائدة  
 على ثلثين ألف هذا آخر ما خصته من كتابه المذكور الذي هو  
 السبعة بالعربية تغزل فيها واكثر من مدحه صلى الله عليه  
 وسلم وهي موجودة عندك وله مظهر البركات في البحر الفارسي  
 واللسان العربى على وزن المثنوى جاد فيه كل الاجادة وقد  
 ذكرت ترجمته ايضا في كتابي تخاف النبلاء واوردت طرفا  
 صالحا من اشعار الغراء وله ثلثة ديوان اخر غالبيها مدح النبى  
 صلى الله عليه وسلم ولا يعرف احد من علماء الهند من يكون له  
 الشعر العربى بهذه الكثرة والمثابة واعطى لقب حسان الهند من  
 جهة الاستاذ وتوفى في سنة ١١٩٢ في بلدة اورنك اباد ودفن بالموضع  
 الذى يعرف بالروضة احل الله تعالى روضة الجنان وخصه  
 بنعيم الروح والريحان نيز مولوى صديق حسن خان در تخاف النبلاء كفته  
 حسان الهند غلام علي بن السيد فخر الحسينى نسيب الواسطى صيدا البكرامى مولدا

وجه پنجاهم از وجه اثبات حدیث نور  
و ابطال ادعا جماع بر وضع آن

۲۷۱

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی  
حدیث نور را در احتجاج بیان

مدح غلام علی آزاد بلگرامی

و منشأ الحنفی بهیما اچشتی طریقه المتخلص فی الفارسیه با زاد و ولد نشین  
صفره و یکشنبه سنه ست عشره و مائه و الف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام  
تابع صوبه اوده از سرزمین پور بست نسب ایشان بزرید شهید بن امام  
زین العابدین میرسد در ربیعان اگاهی سر رشته تحصیل علم بدست آورد  
و کتب سی از هدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین طفیل محمد  
بلگرامی مرتب گذرانید و لغت حدیث و سیر نبوی و فنون ادب را میر عبد الجلیل  
بلگرامی جد فاسد خود اخذ نمود و عوض قوافی و غیره از خال خود سیر  
محمد حاصل کرد و سنن صحیح بخاری اجازت صحاح سته و سایر مقروءات از  
شیخ محمد حیات لدنی و سماعت بعض فواید علم حدیث از زبان شیخ عبود  
طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود  
و هرگاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت عتقاء الله  
آزاد گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده  
امید واریا دارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسين مائه و الف و الف  
از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتی و رسم بیت بسید لطف الله بلگرامی  
بمعامل آوردند مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دہلی بار او  
ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان  
بلد از بلاد سند و در ذیل آن لاهور و ملتان آج و یکسر دیده و چهار سال  
از انجانیست خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخش و وقائع نگاری  
کرده سوم سفر حسین شیرین و تاریخ روانگی آن سفر خیرست و تاریخ معاودت

در طاسماع  
نقدی

بخیر و از آنجا برگشته بدیاد کن رسیده رنگ قامت در او رنگ آباد ریخته نظم  
 رئیس حیدر آباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر برسد ایالت  
 نشست بعضی یاران دلالت کردند که حالا بر رتبه که خواهی میسرست اختیار باید  
 و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمیتوانم  
 دنیا بنده طاعت مینماید غرض از آن جلالت زیاده حرام و این شعر خواندند  
 درین دیار که شایهی برگردان شدند غنیمتست که بار ایمن بآبختند و در خزانه  
 عامه نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سید و پنجاه سال پیش بنام و تخلص  
 ایما فرموده اند فاش میگویی و از گفته خود شادم بنده عشقم و از هر دو جهان  
 آزادم بنده عشق ترجمه غلام علی است چه عشق عبارت از علی مرتضی است  
 چنانکه شعر او در نظم هسته اند تصانیف ایشان بسیار است از آنجمله شرح صحیح  
 بخاری کتاب المیزان بعبارة عربی ده هزار بیت و شامه العنبر فیما ورد  
 فی المند من سید البشر و تسلية الفؤاد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و السعد  
 فی حسن خاتمة السادات چار هزار بیت و روضة الما و لیا در احوال مشایخ و زو  
 که کافی است قریب قلعه دولت آباد دکن دید بیضا تذکره شعراست هزار بیت  
 مآثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامه تذکره شعرا و از ده هزار  
 سبعة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان المند دو هزار بیت  
 دیوان غارسی نه هزار بیت مثنوی منظر البرکات هفت دفتر در عربی و مرآة البحار  
 قصیده هشت در مدح سرایائی محبوب یکصد و پنچ بیت دیوان عربی سه  
 و شفا و العلیل فی اصطلاحات کلام ابوالطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

سبع سیاره و در وی قصائد مستزاد و مرثیه و مزدوج و ترجیع بست  
که بیج شاعری قبل ایشان این چنین نظم نگرده و هرگز از اهل هند بهما نخت  
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه سدرین و اوین و مدح  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچکس را  
از شعرا و فلقین و فصاحتی تشدقین بدست نرفته و بی حساسیت و تغزل  
طوری خاص دارد که اصحاب فن آنرا می شناسند و هر سطور قصائد و مدح  
ازین و اوین سبعة چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری  
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی عربی ابیاتی چند متفرق  
بلا ترتیب انتخاب نموده در اینجا نوشته می آید **و هرگاه** بتوفیقات بنام  
و قدیدات و قوانیه و ابیات این حدیث شریف از اکابر بخاری و حذاق و اجله  
مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و وثقات محدثین عالی بخار و اعظم  
حفاظ کبیر ایشان و اخلاص ایقان رفیع المکان ارکان ناقدین و الامرتبت و  
اساطین میزین راسخ المنزله بهرید و آشکار گردید حال بگوشت حق نبوتش  
عده که موید و مؤثر و مصدق مسند و مست باید شنید و ضوح حق الیقین  
الادب بیزان اعتبار و تبصرا باید سنجید پس **از آنجمله** است حدیثی که دولت  
دارد بر آنکه جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف اسلیمان بن احمد  
الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احابین موسی بن مردویه الاصبهان  
و ابو الحسن علی بن محمد الجلالی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهرار بن شهریه

اسامی علمای ناقلین  
حدیث شجره و حدیث نور

الديلمي و ابو المويد موفق بن احمد المكي الخوارزمي المعروف بالخطيب خوارزم و محمد بن يوسف  
 الزندي و سيده شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل شمس الدين محمد بن يحيى بن  
 علي الجليلي اللامي النوري و حسي بن معين الدين اليزدي الميمني و جلال الدين  
 عبد الرحمن بن بكرة السبوطي و ملا علي بن حسام الدين المتقي و ابراهيم بن عبد الله  
 الوصافي و عطاء الله بن فضل الله المعروف بحال الدين المحدث و عبد الله بن  
 بن تاج العارفين المناوي و شيخ بن محمد الجفري صاحب كنز البراهين و قمر زاهد  
 بن محمد خان البخششي و محمد صدر عالم صاحب معارج العلية و نظام الدين  
 احمد دهاوي و مولوي محمد بسين لکنوي و دايت مودود اندامو عبد الله الحاکم و  
 مستدرک علی الصحيحين و کتاب التفسير گفته اخبرني الحسين بن علي القمي شيا  
 ابو العباس احمد بن محمد ثنا هرون بن حاتم انبا عبد الرحمن بن ابي  
 حاد حدثني اسحق بن يوسف عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر  
 بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا  
 ايها الناس من شجر شقي وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم وجنات من اعناب زرع ونخيل صنوان وغير  
 صنوان يسقي بماء واحد هذا حديث صحيح الا ستاد و ابن المغازلي  
 و كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو عبد الله محمد بن ابي نصرنا ابو زكريا شيا  
 عبد الرحمن بن احمد بن نصر الاخردي الحافظنا ابو محمد عبد الغني بن  
 سعيد الاخردي الحافظنا يوسف بن يقطين الميمني عن علي بن العباس  
 المقاني عن محمد بن مروان عن ابراهيم بن الحكم عن ابيه عن ابي صالح

حديث عجوبة ابو اسحق  
 حاكم نيسابور

حديث شجرة ابراهيم  
 المناقب بن المغازلي

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا و علي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى ويلي مرفوفوس الاخبار گفته ابن عباس انا و علي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى و اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته اخبرنا سيد الحافظ ابو منصور شمس حار بن شيرويه بن شهر دار الديلي فيما كتب الي من همدان قال اخبرنا الرئيس عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهادي بن محمد ان اجازة قال اخبرنا الشريف ابوطالب الفضل بن محمد الجعفي باصبيه ان قال اخبرني الحافظ ابو بن مردويه اجازة قال حدثنا جده قال حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوي قال حدثنا محمد بن احمد بن ابوالعوام قال حدثنا ابوالحسن محمد بن عبد الغفار قال حدثنا محمد بن علي السلم عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا و علي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى و محمد بن يوسف بن محمود بن الحسن بن زندي روى في نظم رستم طين گفته قال جابر بن عبد الله سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي الناس من شجر شتى وانا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم وفي الارض قطع متجاورات حتى بلغ يصفى جاء واحدا سيد شباب الدين احمد و توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته جابر بن عبد الله رضي الله تعالى عنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول للناس من شجر شتى وانا و انت يا علي من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم

١  
حديث شجرة از مرفوفوس الاخبار  
ديلي

٢  
حديث شجرة از كتاب المناقب  
اخطب خوارزم

٣  
حديث شجرة از نظم رستم طين  
زندگسا

٤  
حديث شجرة از توضيح الدلائل  
سيد شباب الدين احمد  
روى عن

و علی اله و باریک وسلم فی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی جماع  
واحد و اهل الصداکانی با سنداده الی الحافظ ابن مردویه و رواه ایضاً  
الشیخ شمس الدین الزرنندی شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللہ ارحم الراحمین  
در شرح گلشن باز گفته به زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل  
یعنی چنانچه از مسیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در  
نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعیین کجا می ظهور  
یافته بود تا زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که وقت استواید در سایه  
پنهان شد و چون آن خورشید از استوا گذشت و بجانب انحراف و در مقابل  
از اشخاص انبیا علیهم السلام تعیینی و شخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دایره  
و مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط غریب البتہ می باشد مثال آنکه نسبت بازمانه  
حضرت محمدی علیہ السلام در جات نبوت که مشابه مشرق تصور نموده شد هیچ  
نبی مرسلاً از حضرت عیسی علیہ السلام اقرب نیست که فی الدنیا بعیسی بن  
مریضانه لیس بدینی و بدینه نبی یعنی بنی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از  
نبی مرسلاًست و از جانب مغرب که جانب طرف لایت تصور نموده شد مبداء است  
مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که ان علیاً منی  
و انا منه و هو ولی کل مومن و ایضاً انا نقاتل علی تنزیل القرآن و علی  
یقاتل علی تاویل القرآن و ایضاً قال علیہ السلام لا بی بک کفی و کف علی  
سواء فی العدل و ایضاً قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم  
فلیات الباب قال ایضاً انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار

در شرق نقطه انحراف

در اقصای

شماره شمس الدین الزرنندی  
در شرح گلشن از حدیث شریف  
و نسبت نمودن آن جناب سالفاصلی  
و علی که در مسلم





خرجه الخطيب في فضائل الصحابة وجمال الدين محدث وراي بعين مناقب جناب  
امير المؤمنين عليه السلام الحديث الرابع عن جابر بن عبد الله الانصاري قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن ابي طالب الناس  
من شجر شتى وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم  
وفي الارض قطع متجاورات حتى بلغ يسيق جاء واحد انتم نقلت عن نسخة  
عتيقة وعبد الرؤف مناوي ركنوز الحقائق كفته انا وعلى من شجرة واحدة  
والناس من اشجار شتى فآي خروجه الدليلي في الفردوس وشيخ محمد  
الجفري ركن البراهين الكسبية والاسرار الوهية الغيبة لسادات المشايخ  
الطريقة العلوية الحسينية الشيعية كفته وقال صلى الله عليه وسلم الناس  
من شجرة شتى وانا وعلى من شجرة واحدة وميرزا محمد بن معتد خان بدخشي  
ورمفتاح النجا كفته اخراج الطبراني في الاوسط عن جابر والدليلي عنه  
وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الناس من شجر شتى وانا وعلى من شجرة واحدة وميرزا محمد درمفاتيح النجا  
كفته اخراج يعقوب ابن مردويه عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما  
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا اهل الناس من شجر شتى  
وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم وجناب  
من اعناب زرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسيق جاء واحد ومحمد  
صدر عالم در معارج العلى في مناقب المرتضى كفته اخراج الحاكم عن جابر قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا اهل الناس من شجر شتى وانا

١  
حديث بخبره دار بعين  
جمال الدين محدث

٢  
حديث بخبره اركشون حقائق  
سكوا

٣  
حديث بخبره ركن البراهين  
جفري

الفصل الخامس من الباب الثاني  
في ذكر امير المؤمنين

٤  
حديث بخبره زعفران النجا

الفصل السادس عشر في الايات  
النازلة في شأنه من الباب  
الثالث في ذكره على

٥  
حديث بخبره زعفران النجا  
صدر عالم

وانت من شجرة واحدة ونظام الدين بلوى في تخفة المحبين گفته اخراج الحاكم  
وابن مردويه عن جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلي يا علي  
الناس من شجرة شتى وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحيح على الراي الحاكم  
فرموز رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را ای علی او میان این دو رختها  
مختلفه اند و من می تواند یکد رختیم و فی بعض الروایات خلقت انا وانت من  
طینة ابراهيم بنی وحید از یک آب خاک اند و در روحانی تن از یکجا  
پاک اند و مولوی محمد حسین در کتاب سلیله النجاة گفته اخراج الحاكم و ابن  
مردويه عن جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلي يا علي  
من شجرة شتى وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحيح على الراي الحاكم و فرموز  
رسول خدا مرتضی را ای علی او میان این دو رختان مختلفه اند و من می تواند یکد رختیم  
و از آنجمله است حدیث شجره با سلوب دیگر که صلی الله علیه و آله وسلم اینست که خلق کرده  
جناب است کتاب شجره که آنحضرت اصل آنست و جناب امیرالمومنین علیه السلام  
فرع آن و حسین علیهما السلام غصان آن این حدیث شریف را عبد الله  
بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو نعیم احمد بن  
عبد الله الاصبغی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف  
باب المغازی و علی بن الحسن المعروف بابن عساکر و محمد بن یوسف الکنتی و ملک  
شهاب الدین بن شمس الدین دولابادی و سید شهاب الدین احمد صاب  
توضیح الدلائل روایت نموده اند عبد الله بن احمد و زوائد سند و الد  
عنه گفته اخبرنا علی بن اخی بن عیسی و ثلثان بن عبد الله حدیث

ص  
خاتمه در بیان فضائل  
جناب امیرالمومنین علیه السلام  
و دیگر ائمه طاهیرین و وجوه  
محبت شان

اصلا علیه السلام

حدیثی که آرد در آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام  
انا اصل انا و انت خلقت انا و انت من شجرة  
احمد بن عبد الله بن احمد

عبد الله بن لهيعة عن ابي الزبير المكي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول  
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات وعلى تجاهه فاعى النبي  
 صلى الله عليه وسلم الى علي وقال دن مني يا علي فدنا علي منه  
 فقال ضع خمسك في خمسي يعني كفك في كفي يا علي خلقت انا وانت  
 من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق  
 بغصن منها ادخله الله الجنة يا علي لو ان امتي صاموا حتى يكونوا  
 كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالانوار وتارثوا بغضوك لا كبري حرا لله تبارك  
 وتعالى على وجوههم في النار وابو نعيم اصفهاني في مناقب المطهر بن علي نقل  
 عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم كان بعرفات وعلى فقال يا  
 ادن مني ضع خمسك في خمسي يا علي خلقت انا وانت من شجرة  
 انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن  
 منها ادخله الجنة وابن المغازلي في كتاب المناقب گفته قوله عليه السلام  
 خلقت انا وانت من شجرة الحديث اخبرنا ابو نصر احمد بن محمد  
 بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابي الفرج احمد بن علي الحنوطي  
 القاضي ناعبد الحميد ناعبد الله بن محمد بن ناجية ناعثمان بن عبد الله  
 القرشي بالبصرة ناعبد الله بن لهيعة عن ابي الزبير واسمه محمد بن عبد الله  
 بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم ذات يوم بعرفات وعلى تجاهه اذ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم ادن مني يا علي ضع خمسك في خمسي خلقت انا وانت

حديثي خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها  
 وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق  
 بغصن منها ادخله الله الجنة يا علي لو ان امتي صاموا حتى يكونوا  
 كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالانوار وتارثوا بغضوك لا كبري حرا لله تبارك  
 وتعالى على وجوههم في النار وابو نعيم اصفهاني في مناقب المطهر بن علي نقل  
 عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم كان بعرفات وعلى فقال يا  
 ادن مني ضع خمسك في خمسي يا علي خلقت انا وانت من شجرة  
 انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن  
 منها ادخله الجنة وابن المغازلي في كتاب المناقب گفته قوله عليه السلام  
 خلقت انا وانت من شجرة الحديث اخبرنا ابو نصر احمد بن محمد  
 بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابي الفرج احمد بن علي الحنوطي  
 القاضي ناعبد الحميد ناعبد الله بن محمد بن ناجية ناعثمان بن عبد الله  
 القرشي بالبصرة ناعبد الله بن لهيعة عن ابي الزبير واسمه محمد بن عبد الله  
 بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم ذات يوم بعرفات وعلى تجاهه اذ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم ادن مني يا علي ضع خمسك في خمسي خلقت انا وانت

حديثي يا علي خلقت انا وانت من شجرة  
 انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق  
 بغصن منها ادخله الله الجنة يا علي لو ان امتي صاموا حتى يكونوا  
 كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالانوار وتارثوا بغضوك لا كبري حرا لله تبارك  
 وتعالى على وجوههم في النار وابو نعيم اصفهاني في مناقب المطهر بن علي نقل  
 عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم كان بعرفات وعلى فقال يا  
 ادن مني ضع خمسك في خمسي يا علي خلقت انا وانت من شجرة  
 انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن  
 منها ادخله الجنة وابن المغازلي في كتاب المناقب گفته قوله عليه السلام  
 خلقت انا وانت من شجرة الحديث اخبرنا ابو نصر احمد بن محمد  
 بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابي الفرج احمد بن علي الحنوطي  
 القاضي ناعبد الحميد ناعبد الله بن محمد بن ناجية ناعثمان بن عبد الله  
 القرشي بالبصرة ناعبد الله بن لهيعة عن ابي الزبير واسمه محمد بن عبد الله  
 بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم ذات يوم بعرفات وعلى تجاهه اذ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم ادن مني يا علي ضع خمسك في خمسي خلقت انا وانت

من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق  
 بغصن منها ادخله الله الجنة ونيز در كتاب المناقب گفته قوله عليه السلام  
 لعلي ضع خمسك في خمس الحديث اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا  
 عبد الله بن محمد الملقب بن السقا الحافظ ثنا احمد بن محمد بن نجويه  
 الهروي ببغداد ثنا عثمان بن عبد الله العتافي ثنا ابن لهيعة عن  
 ابي الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كان رسول الله  
 ﷺ عليه وسلم يعرفات وعلى تجاهة فاعلم ان علي فاقبنا  
 نخوة وهو يقول من نبي يا علي قد نامته فقال ضع خمسك في  
 شغل كفه في كفه فقال يا علي خلقت انا وانت من شجرة انا  
 اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها  
 ادخله الله الجنة يا علي وان ائمتي صاموا حتم يكونوا كالحنايا  
 وصلوا حتم يكونوا كالانوار وابغضوك لا كبر الله في النار ومحمد بن  
 يوسف محمد الكنجي در كفاية الطالب گفته الباب الثامن والخمسون في  
 تخصيص علي عليه السلام بقوله انا مدينة العلم وعلي بابها اخبرنا العلا  
 قاضي القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضي القضاة شيخ المصنف  
 ابي المعالي محمد بن علي القرشي اخبرنا حجة العرب زيد بن الحسن الكندي  
 اخبرنا ابو منصور القراني اخبرنا زين الحافظ وشيخ اهل الحديث علي بن  
 احمد بن علي بن ثابت البغدادي اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله  
 سعد ثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن خضيل النخعي حدثنا

ابن المغيرة  
 ١٢١

٢٨  
 ١١٢

عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن اسمعيل بن ابراهيم الهذلي  
 عن ابي اسحق عن ابي حنيفة عن علي بن عاصم بن خزيمة عن علي قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم شجرة انا اصلها وعل فروعها والحسن والحسين ثمرها  
 والشعبة ورقها فويل يخرج من الطيب الا الطيب انا مدينة العلم وعلي بها  
 من اباد المدينة فليأتها من بابها قلت هكذا روي الخطيب تاريخه ونيزور  
 كفاية الطالب غفلة اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي  
 بحلب اخبرنا محمد بن اسمعيل بن محمد الطرسوسي اخبرنا ابو منصور محمد بن  
 اسمعيل الصيرفي اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم  
 سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني اخبرني الحسن بن دريس التستري حدثنا  
 ابو عثمان طالوت بن عباد الصيرفي البصري حدثنا فضال بن جبير  
 حدثنا ابو مامة الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله  
 خلق الانبياء من اشجار شتى وخلقني وعلياً من شجرة واحدة فانا اظها  
 وعل فروعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسين ثمرها فمن تعلق بغصن من  
 اغصانها ومن باغ عنها هو ولوان عبد الله بين الصفا والمروة افضا  
 عام ثم لم يدرك محبتنا اكتبه الله على منخريه في النار ثم تلاقى استلکم  
 عليه اجراً الا المودة في القربى قلت هذا حديث عال رواه الطبراني  
 في معجمه كما اخرجناه سواء ورواه محمد بن الشام في كتابه بطريق شتى فمن  
 ذلك ما اخبرنا الشيفان محمد بن سعيد بن الموفق الحاذن النيسابوري  
 ببغداد وابراهيم بن عثمان الكاشغري ثم سئل قال اخبرنا الحافظ

الشيخ خليفه وعلينا من

فيلان

سباب السليح والثمانون

ابن ابي عمير

ابو القاسم علي بن الحسن الشافعي اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن عبد الله  
بن علي المقرئ اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزاهد  
الفقيه اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن  
موسى بن نجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن  
عثمان حدثنا عبد الله بن لهيعة عن ابي الزبير قال سمعت جابر  
بن عبد الله يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعوفات  
وتجاهه على فاهي الى علي فأتينا النبي صلى الله عليه وسلم وهو  
يقول دن مني يا علي فدنا منه على فقال ضع خصك في خصي  
كفك في كفي يا علي خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها  
والحسن والحسين اغصانها فمن يخلق بخص مني اذ دخل الجنة يا علي  
لو ان امتي صاموا حتى يكونوا كالحنايا وصلوا حتى يكونوا كالانوار  
ثم اغضوا لك كبري سر الله في النار قلت هكذا رواه في ترجمة علي من كتابه  
ونيزور كفاية الطالب گفته اخبرنا المفتي ابو نصر هبة الله الشيرازي  
اخبرنا الحافظ علي بن عساكر اخبرنا ابو القاسم السمرقندي اخبرنا  
اسماعيل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن محمد  
حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علي ابو عبد الغني الازدجي حدثنا  
عبد الوزاق عن ابيه عن مينا بن ابي مينا مولى عبد الرحمن  
بن عوف انه قال لا تسألوني قبل ان يشوب لاحت حديث الا باطيل قال  
رسول الله انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي قاعها والحسن والحسين

حديث خلقت انا وانت من شجرة  
انا اصلها وانت فرعها  
كفاية الطالب محمد بن يوسف

صلى الله عليه وسلم

ثمرها وشيعتنا ورقها فالشجرة اصلها في الجنة عدين اصل الفروع  
 اللقاح والثمر والورق في الجنة قلت اخرجته محدث دمشق في مناهج  
 بطرق وانشدنا الشيخ ابو بكر بن فضل الله الحلبي الواعظ في المعنى لبعضهم  
 يا حبذا دوحه في الخلد ثابتة ما في الجنان لها شبه من البشر المصطفى  
 اصلها والفروع فاطمة ثم اللقاح على سيد البشر والهاشميين سبطان  
 لها ثمر والشيعه الورق الملتف بالثمر هذا حديث رسول الله جاء به  
 اهل الرواية في العالي من الخبر اني سمعت ارجو النجاة خلايا والفوز في نعيم  
 من احسن الزمر في ملك العلماء شهاب الدين بن  
 شمس الدين بن عمر زادي وكتابه دره اية السعد امير فايد وفي الزاهدية وفي  
 مجمع الاخبار عند قوله تعالى ندع ابناءنا وابنائكم وان الله تعالى خلق  
 الانبياء من اشجار شتى وخلقني وعليا من شجرة واحدا انا اصلها وعلى  
 فروعها والحسنان ثمرها واودادها اغصانها وشيعتنا فروعها فمن تعاق  
 بغصن من اغصانها لحي ومن زاع عنها غوي هو من لو كان عبد الله تعالى  
 بين الصفا والمروة الف عام ثم الف عام حتى يصير كالشئ البالي لم يبد  
 محبتنا فكتبه الله على منبره ثم تلا هذه الآية قل لا اسألكم عليه  
 اجرا الا المودة في القربى فاصلته صطف فرمودند که خداوند عالم مرا علی را  
 از یک درخت آفریده من كنت مولا فعملی مولا شاهد این بقا له است اصل  
 وعلی فرع است لاجرم بیعت من اصل باشد و بیعت تو فرع و فرزندان من چو  
 آن درخت اند که تنشک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زندگانی یا بدو که

ص ١٠٤  
 الجملۃ الذیاتیة فی مدنی  
 من ینسکون من الکلمات  
 الاربعة

ذکر خلق الانبیاء من اشجار  
 وخلق علی بن ابی طالب واهل بیت علی  
 علیها السلام



بلخشد فرو و افتاد و بی راه شد اگر چه باشد بنده که پیوسته خدا را بپساراند  
بپسار سالر میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک گنبد و در نیافست دست  
مارا و ما کان صلواتهم عند البیت الامکاء و تصدیه ان ناریست که از میان  
دولب چون او از سرنای بیرون آرد و دستک میزند و چون فردا بر خیزد بر سر  
اندازد و خدا تعالی او را در دو رخ بر دو پره بینی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل  
علی ترجیح الفضائل گفته و قال سلطان العلماء فی عصره و بوهان العرفاء  
فی دهره الشیخ القدوة فی الاجالة الاعلام صفیة الانام عن ابی الدین عبد العزیز  
بن عبد السلام عن لسان حال اول اصحاب بلا مقال و افضل الامراء  
لدا علی الخصال علی ولی الله فی الارض و السماء رضی الله تعالی عنه  
و نفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل النبیت طینتنا بید العنایة فی معین  
الحایة بعد ان شس علینا فیض الهدایة ثم خمرت بحیوة النبوة و سقیمت  
بالوحی و نفع فیها روح الامر فلا اقد منا قول ولا ابصارنا تضل ولا انوارنا  
تقل و اذ نحن ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی و شجرة  
النبوة واحدة و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم  
صلیها و انا فرعها و فاطمة الزهراء ثمرها و الحسن و الحسین اغصانها  
صلیها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور یکاد یتما فیض و لو لم  
نزل علی نور از اجلمه است حدیثی که از ان ظاهر است که حق تعالی در شجر معراج  
نجات سالمتاب صلی الله علیه و آله وسلم ارشاد فرموده که خلق کردم ترا از نور خود  
و خلق کردم علی را از نور تو و اخطب خواهم در مناقب نبیته انبانی مذهب الائمة

هذا قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علي بن يرك المقرئ قال اخبرنا  
والدي ابو بكر محمد قال ابو علي عبد الرحمن بن محمد بن احمد النيسابوري قال  
حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله التائبي البغدادي من حفظه بدنيورا  
قال حدثنا محمد بن جبر الطبري قال حدثني محمد بن حميد الرازي قال حدثنا  
العلاء بن الحسين الهذلي قال حدثنا ابو مخنف الوطيني يحيى الكازري  
عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسئل  
بائي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج فقال خاطبني بلغة علي بن ابي طالب  
فالهمز ان قلت يارب خاطبتني ام علي فقال يا احمد انا شي كك الاشياء  
لا اقا من الناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نور من خلقت عليا  
من نورك فاطلعت على سرائر قلبك فلم جدا انا في قلبك احب من علي بن  
ابي طالب فخاطبت بلسانه وسيد علي خان يدور كتابته فمروده حدثنا  
والدي السيد الاجل احمد نظام الدين عن والده السيد الجليل محمد معصوم  
عن شيخه المحقق المولى محمد امين الاسترآبادي عن شيخه طراز المحدثين  
الميرزا محمد الاسترآبادي عن السيد ابي محمد محسن قال حدثني ابي علي شرف  
الاباء عن ابيه منصور غياث الدين استاذ البشر عن ابيه محمد صدر  
عن ابيه منصور غياث الدين عن ابيه محمد صدر الدين عن ابيه اسمعيل  
عن الدين عن ابيه علي ضياء الدين عن ابيه عمر شاه زين الدين عن  
ابي الحسن الامير نجيب الدين عن ابيه الامير خطيب الدين عن ابيه  
ابي علي الحسن جمال الدين عن ابيه ابو جعفر الحسين الغريزي عن ابيه ابي سعيد

له التائبي في تاريخ الخلفاء  
الدين مجيد في تاريخ  
باصبان ١٢١٢

ابو محمد بن علي بن محمد

ابو محمد بن علي بن محمد  
صدر الدين عن ابيه محمد

عن ابيه ابي ابراهيم زيد الا عثم عن ابيه ابي شجاع عن ابيه  
 ابي عبد الله محمد عن ابيه ابي عبد الله جعفر عن ابيه احمد السكيني  
 عن ابيه جعفر عن ابيه ابي جعفر محمد عن ابيه زيد الشيباني عن ابيه  
 علي بن ابي طالب عن ابيه الحسين سيد الشيبان عن ابيه <sup>صديق</sup> ابي بصير  
 علي بن ابي طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قد  
 سئل يا سي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج قال خاطبني بلسان  
 فاهمني ان قلت يا رب خاطبتني ام علي فقال يا احمد اناشئ ليس  
 كالا شياء لا اقا من الناس لا او صف بالشبهات خلقتك من نوح  
 و خلقت عليا من نوح اطلعك على سرائر قلبك فلم اجد في قلبك  
 احب من علي بن ابي طالب فخاطبتك بلسانه كما يطئن قلبك  
 توضيح اقول هذا الحديث الشريف رواه ايضا ابو المويد الموفق بن  
 احمد الخوارزمي المعروف بابن الخطيب خوارزم في الباب السادس من كتاب  
 مناقب امير المؤمنين بسند آخر وتغيير يسير في متنه ونصه اخبرنا  
 ابو القاسم نصر بن محمد بن علي بن نيرك المقرئ حدثنا والدي ابو بكر  
 محمد قال حدثنا ابو علي عبد الرحمن بن محمد بن احمد النيسابوري حدثنا  
 احمد بن محمد بن عبد الله النسايني البغدادي من حفظه بدنيورا  
 حدثنا محمد بن حميد الواسطي حدثنا العلاء بن الحسين الطحطافي حدثنا  
 ابو مخنف الواسطي عن ابي الحسن عن ابي عبد الله بن عمر قال سمعت رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم وسئل يا سي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج

حدثنا محمد بن احمد بن محمد بن ابي طالب

قال خاطبني بلغة علي فاهمني ان قلت يارب خاطبتني ام علي فقال يا احمد  
انا شي لا كالاشياء لا اقا من الناس ولا اوصف بالشيءات خلقتك  
من نوري و خلقت عليا من نوري فاطلعت علي سائر قلوبك فلم  
اجدا حدا الي قلبك احب من علي بن ابي طالب فخاطبتك بلسان  
كما يطمئن قلبك انتهم واللغة كاللسان كما يطلق علي ما يغتبر كل  
قوم عن اغراضهم كل لغة العرب ولغة العجم يطلق علي ما يعبر به  
الانسان الواحد عن غرضه من النطق وتقطيع الصوت الذين  
تتأذي بها الاشخاص بعضها عن بعض ويعبر عنها باللهجة فقول  
السائل في الحديث يا سي لغة خاطبك ربك يحتمل المعنيين  
وقوله عليه السلام خاطبني بلسان علي اي بلغة علي كما في رواية  
الخوارزمي يراد به المعنى الثاني وهو يتضمن الجواب عن المعنى الاول  
ايضا ان كان مراد الان لغة علي كانت عربية وقاس المشي بالشي  
قد ه اي جعله علي مقداره والشيءات جمع شبهة كغرفة وغرفا  
قال في القاموس الشبهة بالضم كالتيباس والمثل انتهم واردة المعنى  
الثاني هنا الظاهر اي لا يوصف بالا مثال وان كان المعنى الاول ظاهرا  
از انجمله است آنكه جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم بخطاب حضرت  
امير المؤمنين عليه السلام ارشاد فرموده خلقت انا وانت من نور الله  
تعالى ابوالمويد حموي في در فراد السمطين علي ما نقل عنه گفته انباني ابوالمويد  
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكوال مشقي بمكة شرفها الله

اعلى السلام

حديث خلقت انا وانت من نور الله تعالى كرمه  
نور است از فراد السمطين حموي

قال انبانا المؤید بن محمد بن علی الطوسی کتابا انبانا هبة الجبار بن محمد  
الحواری الیہی قی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحد قال انبانا  
ابو محمد عبد الله بن یوسف انبانا محمد بن حامد بن حرث القیمی حدثنا  
الحسن بن عرفة حدثنا علی بن قدامة عن عیسی بن عبد الله بن عبد الله  
البحری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی  
علیه وسلم یقول العلی خلقت انا وانت من نور الله تعا وازا بحمله  
حدیث الحسن و الحسین نوران من نور الله ملک العلماء و دولتا باوی و در برایت  
السعد اگفته و یووی ان الحسن و الحسین نوران من نور الله و نیز در  
السعد مسطور است منشور حسن و حسین هم از ان نور اند چنانچه گفت الحسن  
و الحسین نوران من نور رب العالمین و در جلوه سابع عشر از هدایه  
اناسویان نمودم عصمنا الله من المعترض الذین و ظاهیر است که هرگاه حسین  
علیه السلام از نور آبی باشد جناب امیر المومنین علیه السلام بالاولی از نور  
آبی باشد از انجمله است حدیث خلق بلا نکه از نور جناب امیر المومنین  
علیه السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی الامام الحافظ  
صدیق الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی قاضی القضا  
الامام الحافظ نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسن بن محمد  
البغدادی قال انبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب  
الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمه الله عن الامام محمد بن احمد بن محمد  
بن الحسن بن شاذان حدیثی محمد بن حمید الجزار عن الحسن بن

حدیث الحسن و الحسین نوران من نور الله تعا وازا بحمله  
که مؤید حدیث نور است از هدایت السعد اولاد  
العلما و دولتا باوی

بهدیه که حدیث خلق نور جناب امیر المومنین  
علیه السلام و در سابع عشر از هدایه

حدیثی از انبانی الامام الحافظ صدیق الحافظ  
علیه السلام که مؤید حدیث نور است از  
کتاب المناقب اخطب خوارزم

عبد الصمد عن یحیی بن محمد بن القاسم القزوینی عن محمد بن الحسن الحافظ  
عن احمد بن محمد عن هدیة بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن انس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق الله تعالى من نور وجهه  
علي بن ابي طالب سبعين الف ملك يستغفرون له ولحمديه الى يوم القيامة  
ونيز الخطيب كتاب المناقب گفته اخبرني سيد الحفاظ ابو منصور شافعي  
بن شيرويه بن شهر دار الديلمي الهمداني فيما كتب الي من همدان قال  
اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن محمد بن علي الهمداني كتابه قال حدثنا  
الشيخ الخطيب ابو الحسن صاعد بن محمد الغياثي الدامغانی بدمشق  
قال حدثنا ابو يحيى محمد بن عبد العزيز البسطامي قال حدثنا  
ابو بكر القراشي قال حدثنا ابو سعيد الحسين بن علي بن كزيب قال  
حدثنا هدية بن خالد القيسي عن حماد بن ثابت البناني عن عبيد  
بن عمير الليثي عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب رضي الله  
تعالى خلق ملائكة من نور وجه علي بن ابي طالب و  
هرگاه بعون الله المنعم ازین بیان متین النظام نهایت فطانت  
و بیوان جبارت مخاطب مقام برتکذیب ارشاد سرورانام صلی الله علیه  
و آله اکرام و کمال اعتماد و اعتبار آن بهم بثبوت تواتر آن هم ثبوت  
صحت سند آن و ثبوت مؤیدات و شواهد آن ظاهر شد حالا شروع  
می نمایم بحول و قوت مفیض الخیرات در نقض تفصیل فقرات بدعت  
ست مخاطب فیجاء الدرجات قوله حدیث هشتم روایت کنند که الخطیب

ص ۳۰۸

ابن شهر دار

فرمود گشت انا و علی بن ابی طالب نور ابین یدای الله الخ **اقول** جناب  
مخاطب یا هر ما و می محاسن و مفاخر و حائز مناقب و مانر درین عبارت است  
حسب این دیدن قدیم مزید صدق و دیانت و حذق و امانت ظاهر فرموده  
اعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از  
متفردات و مختصات اهل حق و حضرات سنیّه از احراز سعادت و روایت این  
جلیل و مدحیت جمیل و صی بر حق امام مطلق محروم بلکه بوجوه کتم فضل  
باب مدینه العلوم علیه آله افضل الصلوة والسلام من الحی القیوم مؤتم  
حالانکه سابقا و نستی که اکابر علما اعلام و اساطین نقاد فحام و اجله جهان  
عالی مقام و مقتدایان اعیان و ارکان جلیل الشان و المم رفیع المکان  
سنیّه حیات قصب سبق و مضار شرف بذكر و نشر این فضیلت طیب  
النشر فرموده اند و نیز هر گاه این حدیث از اهل حق نقل نموده بودند  
پس بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حالانکه از ذکر سند این  
مطلقا اعراض است کما فرمودند بلکه این حدیث را محدوف السند  
ذکر کرده قبح در سند غیر مذکور بنا بر موعومات خود آغاز ننهادند و در اول  
مهرایت و بصارت درین شان دادند و اگر شاه صاحب المصنف نظر ذکر حدیث  
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در  
اهل حق مذکور و مسطور است میفرمودند و اگر این هم بسبب کثرت شایع  
و قلت توجه اسکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیّه بتعدد طرق آن میفرمودند  
نا از کینان و انخفا محفوظ و مصون میماندند و بر مستحب و شخص ظاهر و صحت

که اهل حق این حدیث شریف را و مویات آن را با سالیب متنوعه بطرق کثیره  
متطافره و اسانید متعدده متوافره روایت نموده اند پس اعراض از ذکر  
آنمه و لواجمال و انکشاف برین یک طریق و نسبت آن بایشان تلبیس برین  
و انضاج صناعت تلبیس است پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن  
یعقوب الکلینی در کافی فرموده احمد بن ادریس عن الحسن بن عبد الله  
الصغیر عن محمد بن ابراهیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن  
عبد الله بن عمر بن علی بن طالب عن عبد الله قال قال الله کان  
اذ لا کان فخلق الکان و الکان و خلق نوراً لا نوراً لکن نوراً منه الا نوار  
و اجرى فيه من نوره الذى نورته منه الا نوار و هو النور  
الذى خلق منه محمد او علياً فلم يكن الا نورين اولين اذ لا شئ  
کون قبلها فلم يكن الا مجردان طاهرین مطهرین فی الاصلاب  
الطاهرة حتى افترقا فظهر طاهرین فی عبد الله و ابی طالب  
قال المجتبی رحمه فی البحار بعد نقل الروایة المذكورة  
بیان قوله اذ لا کان لعله مصداقاً بمعنى کون کالقال و القول والمراد به  
الحدوث ای لو حدث شئ بعداً و هو بمعنى الکائن و لعل المراد بنور  
الانوار و لا نور النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذ هم منوراً و ارجح الخلا  
بالعلوم و الهدایات و المعارف بل سبب لوجود الموجودات و علّة  
غائیة لها و اجرى فيه ای فی نور الانوار من نوره ای من نور ذلک  
ای من افاضاته و هداياته التي نورت منها جمیع الانوار حتی نور الانوار

المراد بالانوار

المراد بالانوار



حديث نور ومویدات آن  
از طرق المتفق

۲۶۳

الحسين بن محمد

المدن كورا ولا قوله وهو النور الذي اى نور الانوار المدن كورا ولا والله  
يعلم اسرار اهل بيت نبيه صلوات الله عليهم ونيز در كافى فرموده  
الحسين بن محمد عن محمد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن الفضل  
عن جابر بن يزيد قال قال ابو جعفر يا جابر ان الله اقل ما خلق  
خلقاً وعثرته الهداة المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله  
قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح كان  
مويد الروح واحد وهى روح القدس فيه كان يعبد الله عثرته  
ولذلك خلقهم حلماً علماء بررة اصغياء يعبدون الله بالصلوة  
والصوم والسيجود والتسبيح والتحليل ويصلون الصلوة ويحجون و  
يصومون قال المجلسى فى البحار بعد نقل الرواية المدن كورة توضيح  
قوله اشباح نور لعل الاضافة بيانىة اى اشباحاً نورانية والمراد  
اصلاً اجساماً المثالية فقوله بلا ارواح لعله اراد بلا ارواح حيوانية  
او الارواح بنفسها سواء كانت مجردة او مادنية لان الارواح مالم  
تتعلق بالابدان فهي مستقلة بنفسها ارواح من جهة واجساد  
من جهة فهي ابدان نورانية لم تتعلق بها ارواح اخرى وظل النور  
اضافة بيانىة وتسمى عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها  
ظلال تلك العالم وتابعة لها ولا ينفك عنها ولا ينفك عنها كشافتها  
بالظل وعلى الاحتمال الثانى محتمل ان تكون الاضافة لامية بان  
يكون المراد بالنور ذاته تعالى فانها من اثار تلك النور والمعنى

نور

الحسين بن محمد

دقيق فقطن ونيزور كافي فرموده احمد بن ادريس  
 عن الحسين بن عبيد الله عن محمد بن عيسى ومحمد بن  
 عبد الله عن علي بن حديد عن مرزم عن ابن عبد الله عليه السلام  
 قال قال الله تبارك وتعالى يا محمد اني خلقتك وحاليا نوراني و  
 بلا بدن قبل ان اخلق سمواتي وارضتي عرشتي فخرتي فلو نزل تهللني  
 وتجلدني ثم رجعت وحيكا فجعلت ما واحدة فكانت تجلدي في رقعة  
 وتجللني ثم قسمتها اثنتين وقسمت الثنتين ثنتين فصارت اربعة  
 محمد واحد علي واحد الحسن الحسين ثنتان ثم خلق الله فاطمة  
 من نور ابتداء هار حابلا بدن ثم مسحنا بعينه فاضاء نوره فينا  
 ونيزور كافي فرموده علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن علي بن  
 ابراهيم عن علي بن حماد عن الفضل قال قلت لابن عبد الله عليه السلام  
 كيف كنتم حيث كنتم في الاظلمة فقال يا مفضل كنا عند بن النير  
 عنده احد غيرنا في ظلمة خضراء نسيجه ونقداسه وظلمة فجئنا  
 وما من ملك مقرب ولا ذي روح خيرة حتى بدا له في خلقه شيء  
 فخلق ما شاء وكيف شاء من الملائكة وغيرهم ثم اتيه علمه ان الدنيا  
 ونيزور كافي فرموده الحسين بن محمد الاشعري عن محمد بن علي بن محمد عن  
 الفضل عبد الله بن ادريس عن محمد بن سنان قال كنت عند ابن جعفر  
 الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك وتعالى  
 لم يزل متفرقا ابوحدا نيتته ثم خلق محمدا وحاليا وفاضلة فمكنا

الفرد هر چه خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها واجري طاعتهم  
عليها وفوضل مودها اليهم فهم يحلون ما يشاؤون ويحررون  
ما يشاؤون ولن يشاؤا الا ان يشاء الله تبارك وتعالى قال  
يا محمد هذه الدايانة التي من تقدّمها رقى ومن تخلف عنها  
محق ومن لزها كحق خذها اليك يا محمد وابو عبد الله محمد بن العباس  
بن ماميار در كتاب ما نزل من القرآن في اهل البيت على ما في غاية  
المرام فرموده حدثنا عبد العزيز بن يحيى عن احمد بن محمد عن عمار  
بن يونس الكوفي الجاني عن داود بن سليمان المروزي عن الربيع  
بن عبد الله الهاشمي عن اشياخ من اهل علي بن ابي طالب الو  
قال علي عليه السلام في بعض خطبه انا آل محمد كنا انوار اهل  
العرش فامرنا الله تعالى بالتسبيح فبسبحنا وسمّيت الملائكة بتسبيحنا  
ثم اهبطنا الى الارض فامرنا الله بالتسبيح فبسبحنا فسمّيت اهل الارض  
بتسبيحنا فانا نحن الصّافون وانا نحن المبسّحون فوات بن ابراهيم  
تفسير فرموده جعفر بن محمد بن شيويه القطن معنعنا عن  
الاوزاعي عن صعصعة بن صوحان والاحنف بن قيس كلاهما  
سمعنا عن ابن عباس يقول كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله  
وساق الحديث الى ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
خلقني الله نورا تحت العرش قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف  
سنة فلما ان خلق الله آدم قال النور في صلب آدم فاقبل بشقل

ذلك النور من صلبك صلب حتى افترقنا في صلب عبد الله بن عبد  
 وابن طالب فخلقته ربّي من ذلك النور لكنه لا ينشئ بعدك ونيز فرائد  
 ابراهيم ثم تفسير خود حديثي در وصف معراج بروايت ابن خفاري في ضوان النور  
 نقل کرده و در اين كورست كه جناب رسالتاب صلي الله عليه و آله  
 ارشاد فرموده و قلت يا ملائكة ربّي هل تعرفوننا حقاً  
 فقالوا يا نبّي الله وكيف لا نعرفكم و انتم اّول ما خلق الله خلقكم  
 اشباح نور من نور في نور من سناء عزه و من سناء ملكه  
 و من نور وجهه الكريم و جعل لكم مقاعد في ملكوت سلطانه  
 و عرشه على الماء قبل ان تكون السماء مبنية و الارض مبدئية  
 ثم خلق السموات و الارض في ستة ايام ثم رفع العرش الى السماء  
 السابعة فاستوى على عرشه و انتم امام عرشه تسبحون تقديراً  
 و تكبرون ثم خلق الملائكة من بدو ما اراد من انوار شفق  
 ثم و انتم تسبحون و تمجدون و تهلكون و تكبرون و تهجدون و تقبلون  
 فنبسح و تقبلون و نمجد و تكبر و نهلل بتسبيحكم و تهجدكم و تكبيركم  
 و تكبيركم و تقديسكم و تهجدكم فما نزل من الله فاليكم و ما  
 صعد الى الله فمن عندكم فلم لا نعرفكم اّولاً علينا السلام  
 الى ان قال ثم عرج بي الى السماء السابعة فسمعت الملائكة يقولون  
 لما نأوى الى الله الذي صعدنا و عدا ثم تلقون و سلموا على  
 و قالوا لي مثل مقالة اصحابي فقلت يا ملائكة ربّي سمعتمكم

تقولون الحمد لله الذي صدقنا وعدة فما لك صدقكم قالوا  
يا بنى الله ان الله تبارك وتعالى لما ان خلقكم اشباح نور من سماء  
نوره ومن سماء عزة وجعل لكم مقاعدا في ملكوت سلطانه  
واشهدكم على عبادة عرض ولا يتكم علينا ورسخت في قلوبنا  
فشكونا محبتك الى الله فوعد ربنا ان يريناك في السماء معنا  
وقد صدقنا وعدة الخبر و ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن  
بابويه القمي في كتاب خصال فرموده ابن الوليد عن محمد بن خالد  
الهاشمي عن الحسن بن حماد البصري عن ابيه عن ابي الجواد عن  
محمد بن عبد الله عن ابيه عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله كنت انا و علي نور ابين يدي الله جل جلاله قبل  
ان يخلق آدم باربعة عشر الاف عام فلما خلق الله آدم سلك  
ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عز وجل ينقله من  
صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من  
صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصير قسمي في صلب عبد الله  
وقسم علي في صلب ابي طالب فعلى مني وانا من علي كحل من كحل  
ودمه من دمي فمن احبته فحبي احبه ومن ابغضه فبغضى  
ابغضه ونيز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن  
بن عبد الله بن محمد التميمي عن ابيه عن الرضا عن ابيه عليهم  
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلقت انا

وعلى من نور واحد واين حديث رادرجيون اخبار الرضا عليه السلام واما  
بهم روايت فرموده ونيماين بابويه طاب ثراه ورضي الله عنه فرموده ابو  
بن هرون الميثقي قال حدثنا محمد بن احمد بن محمد بن ابي بصير قال حدثنا علي  
بن مهران قال حدثنا منذر الشراك قال حدثنا اسمعيل بن علي  
قال خبرني اسلم بن ميسرة العجلي عن انس بن مالك عن معاذ بن جبل  
ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله خلقني وعليما  
وفاطة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف عام  
قلت فابن كنتم يا رسول الله قال قدام العرش سبح الله ونحمده  
ونقدسه ونمجده قلت علي ما قال شهاب نور حتى اذا  
اراد الله ان يخلق صورنا صيرنا عمو نور ثم قد قنا في صلب آدم  
ثم اخرجنا الى اصلا ابائنا وارحام الامهات ولا يصيبنا بشيء  
ولا سفاح الكفر يسعد بنا قوم ويشق بنا اخرون فلما صيرنا  
الى صلب عبد المطلب اخرج ذلك النور فشقه نصفين فجعل نصفه  
صلى الله عليه ونصفه في صلبك طالع ثم اخرج الله الى امهات  
الى فاطمة بنت اسد اخرجت في امهات واخرجت فاطمة عليا ثم اخرج  
عن وجل عمود الى فخر جنت منى فاطمة ثم اعماد عن وجل العمود  
الى علي فخرج منه الحسن والحسين يعني من النصفين جميعا فكان  
من فخر علي فصار في الحسن وما كان من نوري صار في علي  
الحسين فهو ينتقل في الائمة من ولده الى يوم القيامة

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب  
بلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ان محمداً  
وعلياً عليهما السلام كانا نوراً بين يدي الله عز وجل قبل خلق  
الخلق بالالف عام وان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت ابراهيم  
وقد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسيدنا ما هذا  
النور فاجاب الله عز وجل الي هو هذا نور من نورى اصله  
نبوة وقرعاه امامة فاما النبوة فليحمد عبده  
ورسوله واما الامامة فليحجته ووليى ولولاها ما خلقت  
خلق الخير ويزيد بن بابويه طييب البصر في كتاب كمال الدين وتمام النعمة  
فرموده حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطاردى رضى الله عنه  
قال حدثنا ابى عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري  
عن محمد بن الحسين بن ابى الخطاب عن ابى سعيد الغضنفرى  
عن عمرو بن ثابت عن ابى حمزة قال سمعت على بن الحسين  
عليهما السلام يقول ان الله عز وجل خلق محمداً وعلياً والائمة  
الاخذ عشر من نور عظمتهم ارواحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل  
خلق الخلق يستجئون الله عز وجل ويقعد سونه وهم الائمة  
الهادية من آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين ويزيد بن كمال  
حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس رضى الله عنه قال حدثنا  
ابى عن محمد بن الحسين بن يزيد النزيات عن الحسن بن موسى

الخطيب عن علي بن سعادة عن علي بن الحسين بن باط عن أبيه عن  
المفضل قال قال الصادق عليه السلام إن الله تعالى خلق أربعين  
عشر نورا قبل خلق الخلق بأربعة عشر الف عام فهي راحة فليل  
يا ابن رسول الله ومن الأربعة عشر فقال محمد بن علي وفاطمة والحسن  
والحسين الأئمة من ولد الحسين آخرهم القائم الذي يقوم بعد  
غيبته فيقتل الدجال ويظهر الأرض من كل جور وظلم فيزول بها يوم  
طاب ثراه وكتاب النصوص على الأئمة الاثني عشر على في غاية المبرم السيد  
البحراني طاب ثراه فرموده حدثني أبو الحسن علي بن الحسين بن محمد  
قال حدثنا أبو محمد هرون بن موسى في شهر ربيع الأول سنة  
أحدى ثمانين وثلاثمائة قال حدثنا أبو علي محمد بن همام  
قال حدثني أبو علي بن كثير البصري قال حدثني الحسن بن محمد  
بن أبي شعيب الحراني قال حدثنا سكين بن كثير أبو بسطام عن  
بن الحاج عن هشام بن يزيد عن انس بن مالك قال هرون و  
حدثنا حيدر بن محمد بن عجم السمرقندي قال حدثني أبو النصر  
محمد بن مسعود العياشي عن يوسف بن السنخت البصري قال حدثنا  
سحاب بن الحرث قال حدثنا محمد بن بشار عن محمد بن جعفر بن  
قال حدثنا شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك قال  
أنا وأبو ذر وسلمان وزيد بن ثابت وزيد بن أرقم عند النبي  
أودخل الحسن والحسين فقبلهما رسول الله صلى الله عليه وآله



فقام ابوذر فانكبت عليها وقبل ايديها ثم رجع ففعل مضافا قلنا  
سرا يا اباذر انت رجل شيع من اصحاب رسول الله تقوم الى حبيبين  
من بني هاشم فنكبت عليها وتقبل ايديها فقال نعم لو سمعتم ما  
فيهما من رسول الله لفعلتم بهما اكثر مما فعلت قلنا وماذا سمعتم  
يا اباذر قال سمعته يقول لعلي ولهما والله وان رجلا احب وصام  
حتى يصير كالشئ البالي اذا ما نفع صلوته وصومه انه يحبكم  
يا علي من توصل الى الله عز وجل يحبكم فحق على الله ان لا يرد  
يا علي من احبكم وتمسك بكم فقد تمسك بالعروة الوثقى قال  
ثم قام ابوذر وخرج وتقلنا منا الى رسول الله فضلنا يا رسول الله  
اخذنا ابوذر نسك بكيت وكيت قال صدق ابوذر والله والله  
ما اظلت الخضر ولا اظلت الغبراء على ذي الحجة اصدق من ابني  
ثم قال خلقني الله تبارك وتعالى اهل بيتي من نور واحد قبل ان  
يخلق آدم بسبعة الاف عام ثم نقلنا الى صلب آدم ثم نقلنا من  
آدم الى اصلاط الطاهرين الى رحام الطاهرات قلنا يا رسول الله  
فاين كنتم وعلينا امثال كنتم قال كنا اشباحا من نور تحت العرش  
نسبح الله ونحمد ثم قال لما خرج بي الى السماء وبلغت سدرة المنتهى  
ودعني جبرئيل فقلت جبرئيل في مثل هذا المقام تقار  
اقال يا محمد اني لا اجاوز هذا الموضع فتدري اجملة شريحي  
في نور ما شاء الله فادعني الله اني يا محمد اني اطلعت على كذا

احمد الله عليه وآله

رواه

اطلاعة فاختزل منها فجعلتك نبيا ثم طلعت ثانيا فاختزلت  
 منها عليا فجعلته صيكا وادرك عليك والامام من بعدك واخرج  
 من اصلا بكم الذرية الطاهرة والائمة المعصومين خزان علم  
 فلو لاكم ما خلقت الدنيا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار يا محمد  
 احبب قريتي من قبلت نعم يا رب فوديت يا محمد ارفع راسك فوضعت  
 راسي واذا النابا نوار على والحسن والحسين علي بن الحسين محمد بن  
 علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي  
 وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة يتلأأ من بيني سر كانه كوكب دري  
 فقلت يا رب من هو كوكب ومن هذا قال يا محمد هم الائمة من بعدك  
 والمطهر من صلبك وهذا الحجة الذي يملأ الارض قسطا وعدلا  
 ويصفى صدور قومومنين قلنا بابا ثنا وامها ثنا انت يا رسول الله  
 لقد قلت عجيبا فقال اعظم من هذا ان اقواما يسمعون مني هذا  
 ثم يرجعون على اعقابهم بعد اذ هداهم الله ويؤذوني فيهم وما لهم  
 لا انا لهم الله شفاعة ونيز علامه بحراني در غاية المرام فرموده محمد بن علي  
 بن بابويه قال حدثنا احمد بن يحيى المكشبي قال حدثنا احمد بن محمد  
 الوراق قال حدثني بشير بن سعيد بن قولويه الممدل بالمرامعة  
 قال حدثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن جعفر  
 امير المدينة يقول سألت جعفر بن محمد فقلت له يا ابن رسول الله  
 في نفسي مسألة اريد ان اسئلك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسئلتك

قيل ان تسلفي وان شئت فاستقل قال فقلت له يا بن رسول الله با  
شيء تعرف ما في نفسي قبل سوال عنه قال بالتوسيم والتفريس سمعت  
قول الله عز وجل ان في ذلك لايات للمتوسمين قول رسول الله  
اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظرون نور الله عز وجل قال فقلت له  
يا بن رسول الله فاحكي عني قال اردت ان تسألني عن رسول الله  
لم يطبق حمله علي بن ابي طالب عند حطة الاصنام من سطح الكعبة  
مع قوته وشدة وما ظهر منه في قلع باب القموص فخيبر ارم  
به وراه اربعين ذراعا وكان لا يلبق حمله اربعون رجلا  
وقد كان رسول الله يركب الفرس واليخلة والحمار وركب الينا  
ليلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت  
له عن هذا والله اوديت ان اسألك يا بن رسول الله فاحبوني  
فقال ان عليا رسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل الى الطاء  
نار الشرك وابطل كل معبود دون الله عز وجل ولو علاه النبي  
خط الاصنام لكان بعل مرتفعا وشريفا واصلا الى خط الاصنام  
فلو كان ذلك لكان افضل منه الا ترى ان عليا قال طاعوا  
ظلم رسول الله شرف وارتفعت حتى اوشئت انال السماء لنتها  
اما علمت ان المصباح هو هتكت في الظلمة وانبعاث فرعه من  
اصله قال علي عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء  
اما علمت ان محمدا وعليهما كانا نور ابين يدي رسول الله عز وجل

قبل خلق الخلق بالف عام وان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له  
اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا وسيدنا ما هذا  
النور فاوحى الله عز وجل اليهم هذا نور من نوري اصله نبوة و  
فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدي ورسولي واما الامامة <sup>فلعليه</sup>  
حجتي وليي ولولاها ما خلقت خلقه ونيز در غايه المرام فرموده ابن بابويه  
قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعدا لهما شامي قال حدثنا فرات  
بن ابراهيم بن فرات الكوفي قال حدثنا محمد بن احمد بن علي الهادي  
قال حدثني ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاري قال حدثنا  
محمد بن القاسم بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن القاسم محمد بن  
ابي بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي عن علي بن موسى  
الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد  
بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه  
علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
ما خلق الله خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي عليه السلام  
فقلت يا رسول الله فانت افضل ام جبرئيل فقال يا علي ان الله تبارك  
وتعالى فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضل علي <sup>جميع</sup>  
النبيين والمرسلين والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من بعدي  
فان الملائكة من خدامنا وخدامنا محبيننا يا علي الذين يحلون العرش  
ومن حوله يسبحون محمد ربهم ويستغفرون للذين امنوا بولايتنا

يا علي ولا تخن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء  
ولا الأرض فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سبقناهم إلى معرفة  
ربنا وتسبيحه وتكليمه وتقديره لأن أول ما خلق الله عز وجل  
أرواحنا فانطقنا بتوحيدة وتحميده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا  
أرواحنا نوراً واحداً استعظوا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة أننا خلق  
مخلوقون وأنه منزلة عن صفاتنا فبصحت الملائكة بتسبيحنا وثناءنا  
عن صفاتنا وشيخ مفيد طاب ثراه در اختصاص فرموده الحسين بن  
حمدان عن الحسين المقرئ الكوفي عن أحمد بن زياد الدقاق عن أبي  
بن ابراهيم عن بشير بن عبد الله عن خالد الخزاز عن سلمان الفارسي  
رضي الله عنه في حديث طويل قال قال النبي صلى الله عليه وسلم  
يا سلمان فصل علمت من نقباء ومن اثنا عشر الذين اختارهم  
للإمامة بعدى فقلت الله ورسوله أعلم قال يا سلمان  
خلقني الله من صفة نوره ودعاني فاطمة وخلق من نور  
علياً فداء فاطمة وخلق من نوري ونور علي فاطمة  
فاطمة وخلق مني علي وفاطمة الحسن والحسين فدعاها  
فاطمة فسمي نأباً الخمسة الأسماء من اسمائه الله المسمى أنا  
محمد الله العلي وهذا علي والله الفاطمة وهذه فاطمة والله  
ذو الأحسان هذا الحسن الله المحسن هذا الحسين ثم خلق  
منهم صلبي الحسين تسعة أئمة فدعاهم فاطمة قبل أن

يخلق الله سماء مبنية وارضاً مدهية او هواء او ماء او ملكاً او  
 بشراً وكتباً بعلمه نوراً نبيته ونسبح ونطيع الخلد وشيخ ابو جعفر محمد  
 بن الحسن بن علي الطوسي وراي في فرموده المفيد عن علي بن الحسن البجلي عن  
 احمد بن ابراهيم القمي عن محمد بن علي الاحمر عن نصر بن علي عن  
 عبد الوهاب بن عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و<sup>علي</sup>  
 علي بن العرش نبي الله قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق آدم  
 جعلنا في صلبه ثم نقلنا من صلب الى صلب في اصلاط الطاهرين  
 وارحام المطهرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسماً<sup>تسعين</sup>  
 فجعل في عبد الله نصفا وفي ابى طالب نصفا وجعل النبوة  
 والرسالة في وجعل الوصية والقضية في علي ثم اختارنا  
 اسمين اشتقما من اسمائه فאלله محمود وانا محمد والله العلي  
 وهذا علي فانا للنبوة والرسالة وعلى الوصية والقضية  
 ونيز وراي في فرموده عن ابى محمد الفخام حدثني المنصوري قال  
 عن ابى موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصوري قال حدثني  
 الامام علي بن محمد قال حدثني ابى محمد بن علي قال حدثني ابى  
 بن موسى الرضا قال حدثني ابى موسى بن جعفر قال حدثني  
 ابى جعفر بن محمد قال حدثني محمد بن علي قال حدثني ابى علي بن  
 الحسين قال حدثني ابى الحسين بن علي قال حدثني ابى ميرزا مزين

علي بن أبي طالب قال قال لي النبي صلى الله عليه وآله يا علي خلق الله  
تعالى وانت من نور الله وحين خلق آدم افزع ذلك النور في صلبه  
فاضربه به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا في عبد الله  
وانت في ابي طالب لا تصلح النبوة الا لي ولا تصلح الوصية الا لك  
فمن محمد وصيتك محمد بنون ومن جحد بنون اكتبه الله علي <sup>منه</sup>  
في النار ويزور ابا لي فرموده اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا ابو  
قال حدثنا محمد بن حاتم قال حدثنا علي بن الحسين الهادي قال حدثني محمد بن خالد  
البرقي قال حدثنا محمد بن سنان عن الفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام عن  
آبائه عن امير المؤمنين عليه السلام قال كان ذات يوم جالسا بالرحبة والناس  
حوله مجتمعون فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين انك بالمكان الذي انزل الله  
به ابوك يعذب بالنار فقال له مه فضرب الله فاك والذئبة بعث محمد بالحق  
نبي الوشفع ابي في كل مذهب على وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم بعد  
بالنار وابنه قسيم النار ثم قال الذي بعث محمد بالحق ان نور ابي طالب يوم  
يطفئ انوار الخلق الا حسنة انوار نور محمد ونور فاطمة ونور الحسن  
والحسين ومن لدنهم الائمة لان نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل  
من قبل آدم بالفعالم ويزور ابا لي فرموده اخبرنا محمد بن علي بن جعفر  
قال حدثنا ابو الحسن علي بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن  
بن جعفر بن ابواهيدم القيسي الخزاز املاء في منزله قال حدثنا ابو زيد  
محمد بن الحسين بن مطاع السلمي املاء قال حدثني ابو العباس احمد

بن جبر القواسم خال بنی در می قال حدثنا محمد بن سلمة الواسطي قال حدثنا يزيد  
بن هرون قال حدثنا حماد بن سلمة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال كبر  
رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم بغلته فانطلق الى جبل آل  
فلان قال يا انس خذ البغلة وانطلق الى موضع كذا وكذا تجد عليا جالسا  
بالخيم فافو مني السلام واحمله على البغلة وانت بالي قال انس فذهبت في جدي  
عليا عليه السلام كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجلسته على البغلة  
الي فلما ان بعث رسول الله صلى الله عليه وآله قال السلام عليك يا رسول الله  
قال عليك السلام يا ابا الحسن فاجلس فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون نبيا  
موسلا ما جلس فيه من الانبياء احدا لا وانا خير منه وقد جلس في موضع كل  
نبي اخ له ما جلس من اخوته الا لا وانت خير منه قال انس نظرت الى صحابة قد  
دونت من روضهما فحمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم يده الى السحابة فتناول عنقه  
عنقه فجعله بينه وبين علي وقال كل يا اخي فقلت يا رسول صف لي كيف  
علي اخوك قال ان الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم ثلاثا  
الف عام اسكن في لؤلؤة خضراء في غمامض علم الى ان خلق آدم فلما ان خلق آدم  
نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه في صلب آدم الى ان خضد الله ثم نقله الى  
شبهه فخرز ان ذلك الماء ينتقل من ظم الى ظم حتى صار في صلب عبد المطلب ثم شق الله  
عز وجل نصفين فصارت نصف في ابي عبد الله بن عبد المطلب ونصف آخر في ابي طالب  
فانا من نصف الماء وعلى من النصف الاخر فعلى اخي في الدنيا والاخرة قرا  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك



حديث نور ومؤيدان  
 ان از طرق الحق

ونير شيخ ابو جعفر موسى بن ابي فرزد عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله  
 تبارك وتعالى خلق نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم من  
 اختراعه من نور عظمتته وجلاله وهو نور لا هو قيته الله  
 تبارك وتعالى لموسى في طور سيناء فما استقر له ولا اطاق موسى  
 لرؤيته ولا ثبت له حتى خر صقعا مغشيا عليه وكان ذلك  
 النور نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلما اراد ان يخلق محمدا  
 منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الاول محمدا ومن الشطر الاخر  
 علي بن ابي طالب ولم يخلق من ذلك النور غيرها خلقهما بيده ونفخ فيهما  
 بنفسه وصورهما على صورتها وجعلهما امناء له وشهداء على خلقه  
 وخلفاء على خليفته وعديا له عليهم ولسان الله اليهم قد استوعج  
 فيها علمه وعلمهما البيان واستطاعهما على غيبه وبها فتح بدأ الخلق  
 وهما يجتمع الملك والمقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته  
 كما اقتبس نوره من المصابيح هم خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر  
 ظهر واصلب الى صلب ومن رحم الى رحم في الطبقة العليا من غير نجاسة  
 بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين ولا نطفة خشنة كما خلقه  
 بل انوار انتقلوا من اصلا ب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات  
 لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى ولا يدرك  
 ولا تعرف كفيته ولا اينيته فهو لا الناطقون المبلغون عنه  
 المنتصفون في امرة وخصيه فيهم تظهير قدرته ومنه مرمى اياته

روايات التي نقلنا  
 عن الشيخ طاب ثراه من كتاب  
 الشيخ في معرفة رتبة النبوة  
 من كتابه في بيان احوال الانبياء  
 من كتابه في بيان احوال الانبياء

في بيان رتبة الانبياء  
 من كتابه في بيان احوال الانبياء

و معجزاته و بی حس و منزه عبادت نفس و بجز بطاع امره و لولا هم  
ما عرف الله و لا یدری کیف یعبده الرحمن فانه یجری امره کیف  
شاء فیما یشاء و لا یسال عما یفعل و هو یسألون و نیز شیخ ابو جعفر  
طوسی طباب شراه در مصباح الانوار با سند خود روایت فرموده  
عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال ان الله خلقه و خلق  
علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین قبل ان یخلق آدم و حین کلا سماء  
مبنیة و لا ارض مدحیه و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا جنة  
و لا نار فقال العباس فکیف کان و خلقکم یا رسول الله فقال یا عم  
لما اراد الله ان یخلقنا تکلم بکلمة خلق منها نور اثم تکلم بکلمة  
اخری فخلق منها روح حاتم فخرج النور بالروح فخلق علیاً  
و فاطمة و الحسن و الحسین فکنا نسبحه حین کلا تسبیح و نقده  
حین لا تقدیس فلما اراد الله تعالی ان ینشی خلقه فخلق  
نوری فخلق منه العرش ثم فرق نوراً خفی علی فخلق منه الملائكة  
فالملائكة من نور علی و نور علی من نور الله و علی افضل من  
الملائكة ثم فرق نوراً بنی فخلق منه السموات و الارض  
فالسموات و الارض من نور ابنتی فاطمة و ابنتی فاطمة افضل  
من السموات و الارض ثم فرق نور و لدی الحسن فخلق منه  
الشمس و القمر فالشمس و القمر من نور و لدی الحسن نور الحسن  
من نور الله و الحسن افضل من الشمس و القمر ثم فرق نور و لدی

و نور فاطمة من نور الله

الحسين فخلق الجنة منه والحدور العين فالجنة والحدور العين  
من نور ولدي الحسين ونور ولدي الحسين  
من نور الله وولدي الحسين افضل من الجنة  
والحدور العين الخبر ونيز در امالي فرموده عن ابي الفضل عن جماعة  
بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هرون بن عيسى  
بن بهلول عن بكار بن شعبة عن ابيه عن بكر بن عبد المطلب  
عن علي بن الحسين عن ابيه عن جدّه امير المؤمنين عليه السلام  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي خلق الله الناس  
اشجار شتى وخلقني وانت من شجرة واحدة انا اصلها وافرعا  
ونيز در امالي فرموده جماعة عن ابي الفضل عن عبد الله بن اسحق  
بن ابراهيم المديني عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن نعيمة  
عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينا النبي صلى الله عليه  
والله يعرفات وعلى قجابه والحن معه اذا وهي النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم الى علي فقال دن مني يا علي فدنا منه فقال ضع  
نفسك يغيثك في كفي فاخذ بكفه فقال يا علي خلقت انا  
وانت من شجرة انا اصلها وافرعا والحسن والحسين اغصانها  
فمن تغلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة  
ونيز در امالي فرموده جماعة عن الفضل عن محمد بن علي بن هدي  
وغیره عن محمد بن علي بن عمرو عن ابيه عن جميل بن صباح عن ابي

الحسين

في نسخة

خالد الكايلي عن أبي قال قال أمير المؤمنين إنا لله واهو رسول  
وصديقه لا أول قد صدقت وأدم بين الروح والجسد ثم إن  
صديقه الأول في متكم حقا نحن الوارثون الأول ونحن الآخر  
الخبر وقطب الدين أبو الحسين سعيد بن بهتبه اسمرقندي الحسين الراوندی کتاب  
الخراج والخراج فرموده محمد بن اسمعيل البرمكي عن عبد الله بن داهر  
عن الجاحي عن محمد بن فضل عن ثور بن يزيد عن خالد بن سعد  
عن سعد بن قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كنت أنا وعلی فودا  
بين يدي الله قبل أن يخلق آدم أربع عشرة ألف سنة فلما خلق  
آدم قسم ذلك النور جزئين ركب في صلب آدم واهبطه إلى  
الأرض ثم حمله في السفينة في صلب نوح ثم قذفه في النار فصلى  
إبراهيم فجزء أنا وجزء علي والنور يزل معنا حيث ذلت  
وحسين بن حمدان خضيه در کتاب الروضة فرموده روی عن مجاهد عن  
ابن عمرو ابی سعید الخدری قال كنا جلوسا عند رسول الله صلى الله  
عليه وسلم إذ دخل سلمان الفارسي وأبو ذر الغفاري والمقداد  
بن الأسود وعمار بن ياسر وحذيفة بن اليمان وأبو الهيثم بن اليتيم  
وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وأبو الطفيل عامر بن واثلة فجثوا بين  
يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم والحزن ظاهر في وجوههم  
فقالوا قديناك بالآباء والأمهات يا رسول الله إنا نسمع من قوم في  
أخيك وابن عمك ما يفرحنا وإنا نستأذك في الرد عليهم فقال

بعض روایات از فضیلت حضرت  
سواي روایات از فضیلت حضرت  
و بعضی دیگر از خبر ابو اسطوخار  
منقول است از نه دهم  
قله الغالی

صلى الله عليه وسلم وما عساهم يقولون في اخي وابن عمي علي بن ابي طالب  
 فقالوا يقولون ابي فضل لعلي في سبقه الى الاسلام واما ادركه اسلام  
 طفلاً فهو هذا القول فقال عليه السلام فهذا يخبركم قالوا ابي الله  
 فقال يا الله اسالكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم  
 عليه السلام هرب به ابوه من الملك الطاغى فوضعت به امه بين  
 اتلال بشاطي نهر يتدفق يقال له خردان من غروب الشمس الى اقبال  
 الليل فلما وضعت واستقر على وجه الارض قام من تحتها مسح  
 وجهه ورأسه وبكثرت من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوباً  
 واتشح به وامه تراه فدعرت منه دعرا شديداً ثم مضى  
 بين يديهما ما ذا عينيك السماء فكان منه ما قال الله عز وجل و  
 كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ليكون من قندين  
 فلما جن عليه الليل راى كعباً قال هذا بيتي الى قوله اني برئى مما  
 تشركون علمت ان موسى بن عمران عليه السلام كان فوعوت في  
 طلبه يقر بطون النساء الحوامل ويدفع الاطفال لمقتل موسى  
 عليه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذ من تحتها  
 وتقدفه في التابوت وتلقى التابوت في اليم فقالت هي خعة  
 من كلامه يا بني اني اخاف عليك الغرق فقال لها لا تخفي  
 ان الله يردي اليك فبقيت حيرانة حتى كلمها موسى  
 وقال لها يا امرا قد فيني في التابوت والى التابوت في البحر

فقال ففعلت ما امرت به فبقى في اليم الى ان قد فقه في الساحل  
فرده الى امه برمته لا يطعم طعاما ولا يشرب شرا بيا معصوما  
مدة ورمى ان المدة كانت سبعين يوما ورمى سبعة اشهر  
وقال الله عز وجل في حال طفوليته ولتصنع علي عيني اذ تمشي  
اختك فتقول هل اذ لكم علي من يكفله فرجعناك الى امك  
كي تقر عينيها ولا تخزن لاية وهذا عيسى بن مريم عليه السلام  
قال الله عز وجل فيه فناداها من تحتها الا تخزني قد جعل  
ربك تحتك سريرا الى قوله انسيا فكم امه وقت مولده وقال  
حين اشارت اليه فقالوا كيف تكلم من كان في المهد صبيا  
انني عبد الله اتاني الكتاب الى آخرة اية فتكلم عليه السلام  
في وقت ولادته واعطى الكتاب والنبوة واوصى بالصلاة و  
الزكاة في ثلاثة ايام من مولده وكلهم في اليوم الثاني من ولده  
وقد علمتم جميعا ان الله عز وجل خلقني وعليما من نور واحد  
انا كنا في صلب آدم تسبح الله عز وجل ثم نقلنا الى اصاب الربا  
وارحام النساء يسبح تسبيحنا في الظلم والبطون في كل عهد وعصر  
الى عبد المطلب وان نورنا كان يظهر في وجوه ابائنا واهماتنا حتى  
تبين اسمائنا مخطوطة بالنور على جباههم ثم افترق نورنا فصار  
نصفه في عبد الله ونصفه في ابى طالب عني فكان يسبح تسبيحنا  
من ظهورها وكان ابى وعمي اذ جلسا في سلاقرين تلاك نورنا

حديث نور و مؤيد  
ان از طرق الحق

٢٨٥

في وجوههم ما من دونهم حتى ان الهوام والسباع يسلمان عليهما  
لاجل نورهما الى ان خرجنا من اصابنا وبطون امهاتنا  
الى آخر الحديث علامه جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن مظهر  
وركشف اليقين موده محمد بن جزيو الطبري عن محمد بن عبد الله  
عن عمران بن محسن عن يونس بن زياد عن الربيع بن كاسل بن نعم  
الفضل بن الربيع ان المنصور كان قبل الدولة كالمقطع الى  
جعفر بن محمد عليهما السلام قال سألت جعفر بن محمد بن علي  
عليه السلام على عهد مروان الحمار عن سجدة الشكر التي سجد  
امير المؤمنين صلوات الله عليه ما كان سببها فحدثني عن  
ابيه محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن الحسين عن ابيه الحسين  
عن ابيه علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم ان رسول الله  
صلوات الله عليه واله وسلم وجهه في امر من موره فحسن فيه  
بلاؤه وعظم عناؤه فلما قدم من وجهه ذلك اقبل الى  
المسجد رسول الله قد خرج يصلي الصلوة فصلى معه فلما  
انصرف من الصلوة اقبل على رسول الله صلى الله عليه وآله  
فاعتقه رسول الله ثم ساله عن مسيرة ذلك وما صنع فيه  
فجعل علي عليه السلام يحثه واساير رسول الله صلى الله عليه  
واله وسلم تلح سرودا باحدثه فلما ان عليا عليه السلام على حديثه  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ابشرك باي احدكم فقال اذك

صلوات الله عليه وآله وسلم  
صلوات الله عليه وآله وسلم  
صلوات الله عليه وآله وسلم

ابو امي فكم من خير مشرت به قال ان جبرئيل حبط على في وقت  
الزوال فقال يا محمد هذا ابن عمك <sup>عليه السلام</sup> وارفع عليك وان الله عز وجل ابلا  
المسلمين به بلاء حسنا وانه كان من صنعه كذا وكذا فخذني بما  
انباتني به فقال يا محمد انه فجا من ذرية آدم من قول شيتان  
وصي ابية آدم شيت وفجا شيت يابيه فجا آدم بالله يا محمد فجا  
تولي سام بن نوح وصي ابية نوح بسام وفجا سام بنوح وتولي نوح  
بالله يا محمد فجا من تولي اسمعيل بن ابراهيم خليل الرحمن وصي  
ابيه ابراهيم باسمعيل وفجا اسمعيل بابراهيم وفجا ابراهيم بالله  
يا محمد وفجا من تولي يوشع بن نوح وصي موسى بيوشع وفجا يوشع بن  
وفجا موسى بالله يا محمد وفجا من تولي شمعون الصفا وصي حنانيا  
بشمعون وفجا شمعون بعيسى وفجا عيسى بالله يا محمد وفجا من تولي  
عليا وزيرك في حياتك ووصيك عند فاتك بعلي وفجا علي بن  
ونجوت انت بالله عز وجل يا محمد ان الله جعلك سيدا لانبيا و  
عليبا سيدا لوصياء وخيرهم وجعل الامة من ذريتكما الى ان يرف  
الارض من علي فاجعل على صلوات الله عليه وجعل يقبل الارض  
شكرا لله تعالى وان الله جل اسمه خلق محمدا وعلييا وفاطمة  
والحسن والحسين عليهما السلام اشبا حاكبي حونه ومحمد ونه يكلو  
بين يدي عرشه قبل ان يخلق آدم باربعة عشر لاف عام فمهم  
شانهام في الايام والرحا وارحام الخيرات المطهرات



المهذبات من النساء من عصر الى عصر فلما اراد الله عز وجل ان يبين  
فضلهم ويعرفنا منزلتهم ويوجب علينا حقهم اخذ ذلك النور  
فقسّمه قسطين جعل قسما في عبد الله بن عبد المطلب فكان منه  
محمد سيد النبيين خاتم المرسلين جعل فيه النبوة وجعل  
القسم الثاني في عبد مناف وهو ابو طالب بن عبد المطلب بن  
هاشم بن عبد مناف فكان منه علي امير المؤمنين وسيد  
الوصيين جعله سول الله صلى الله عليه وآله وسلم وليه وصيه  
وخليفته وزوج ابنته وقاضي دينه وكاشف كربته ومنجز  
وعده وناصر دينه وحسن بن محمد الهادي در ارشاد القلوب فرموده  
سلمان الفارسي قال كنت جالسا عند النبي في المسجد اذ دخل  
العباس بن عبد المطلب فسلم فراد النبي ورحبه فقال يا  
سول الله بما فضل علينا علي بن ابي طالب اهل البيت والمعاد  
واحدة فقال النبي صلى الله عليه وآله سلم اذن اخبرك يا عم ان الله  
خلقني وخلق عليا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا نار ولا لوح ولا  
قلم فلما اراد الله بدا وخلقنا تكلم بكلمة فكانت نورا ثم تكلم بكلمة  
ثانية فكانت روحا فخرج بينهما واعتدلا فخلقني وعليهما ثم  
فلق من نوري نور العرش فانا اجل من العرش ثم فلق من نوري  
نور السموات فلي اجل من السموات ثم فلق من نور الحسن بن علي  
ومن نور الحسين بن علي نور القمر فاما اجل من الشمس والقمر وكانت الملائكة

ان قال سول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
كنت انا و علي ثورا  
بين يدي شاة و ذئب من  
قبل ان يخلق الله آدم و ما بين  
ان انشئت فلما خلق الله  
آدم سلك النور في صلبه  
فلم يزل الله  
يخلق في صلبه حتى افرجه  
فصلب عبد المطلب  
ثم اخبرني عن صلب عبد المطلب  
فسميت فسماني صلب عبد المطلب  
بن عبد المطلب وسميت  
في صلب علي فخلقني  
ثم وانا منه ثم فلق من نوري  
نور السموات فلي اجل من السموات  
ثم فلق من نور الحسن بن علي  
ومن نور الحسين بن علي نور القمر

تسبح الله تعالى وتقديسه وتقول في تسبيحها سبح قدوس  
انوار ما اكرمها على الله فلما اراد الله تعالى ان يبلي الملائكة ارسل  
عليهم سحابان ظلمة كانت الملائكة لا تنظرونها من آخرها ولا  
آخرها من اولها فقالت الملائكة الهنا وسيدنا منذ خلقتنا  
ما راينا مثل ما نحن فيه فسالوا الحق هذه الا نوار الا ما كشفت عنا  
فقال الله عز وجل وعزتي وجلالي لا فعل فخلق نور فاطمة الزهراء  
يومئذ كما لقنديل علق في قرط العرش فزهرت السموات السبع  
والارضون السبع من اجل ذلك سميت فاطمة الزهراء وكانت  
الملائكة تسبح الله وتقديسه فقال الله عز وجل وعزتي وجلالي  
لا جعلن ثواب تسبيحكم وتقديسكم الى يوم القيمة لمجي هذه المرأة  
وايها وبعلمها وبنها قال سلمان فخرج العباس فلقية على بن  
ابي طالب فقص له صدقه وقبل ما بين عبيه وقال بابي عترة <sup>المصطفى</sup>  
من اهل بيت ما اكرمها على الله تعالى ونيز دران از محمد بن يار نقل كرده الله  
قال سال بن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قول الله تعالى  
وانا الفخ الصافون وانا الفخ المبسمون قال كنا عند رسول الله <sup>صلى</sup>  
عليه وسلم فاقبل على بن ابي طالب فلما راه النبي تبسم في وجهه وقال <sup>حيا</sup>  
بمن خلقه الله تعالى قبل كل شئ خلقني الله وعليا قبل ان يخلق آدم  
بهذه المدة خلق نورا فقسمة نصفين فخلقني من نصفه وخلق  
عليا من النصف الاخر قبل الاشياء فورهها من نوري ونور علي

صلى الله عليه وآله وسلم

ثم جعلنا من بين العرش ثم خلق الملائكة فسميت  
فسميت الملائكة وهللنا فهللت الملائكة وكبرنا  
فكبرت الملائكة وكان ذلك من تعليمي وتعليم  
علي الخيرو محمد بن علي بن احمد الفاسي ور روضة العواين  
وتبصرة المتعطين في مودود قال جابر بن عبد الله  
الانصاري سألت رسول الله صلى الله عليه  
والله وسلم عن صبيلا د امير المؤمنين علي  
بن ابي طالب عليه السلام فقال آه آه لقد  
سئلتني عن خير مولود ولد بعد علي عليه  
السلام عليه السلام ان الله تبارك وتعالى  
خلقني وعليًا من نور واحد قبل ان خلق الخلق  
خمسة الف عام فكنّا نسبح الله ونقده  
فلما خلق الله تعالى آدم عليه السلام قذف  
بنا في صلبه واستقرت انا في جنبه الايمن  
وعلي في الايسر ثم نقلنا من صلبه في الاصل  
الطاهرات الى الارحام الطيبة فلم نزل كذلك  
حتى اطلع الله تبارك وتعالى من ظهر طاهر  
وهو عبد الله بن المطلب استودعني خير رحم  
وهي آمنة ثم اطلع الله تبارك وتعالى عليا من ظهر

طاهر وهو ابو طالب استودعه خير رحم وهي خاتمة  
 بنت اسد الخديو شيخ شرف الدين بن علي النجفي ور  
 ناويل الآيات الظاهرة في فضائل الغيبة الطاهرة  
 فرموده محمد بن العباس مرفوعاً الى محمد بن زياد  
 قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن  
 تفسير قوله تعالى وأنا لنحن القافون وانا  
 نحن المسبحون فقال ابن عباس انا كنا عند  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاقبل  
 علي بن ابي طالب فلما رآه النبي صلى الله  
 عليه وآله كتبسم في وجهه وقال مرحباً بمن  
 خلقه الله قبل آدم بأربعين الف عام  
 فقلت يا رسول الله اكان ابا بن قبل  
 الاب قال نعم انت الله خلقني وخلق  
 علياً قبل ان يخلق آدم بهذه المدة  
 وخلق نوراً فقسّمه نصفين فخلقني من  
 نصفه وخلق علياً من النصف الآخر  
 قبل الاشياء كلها ثم خلق الاشياء فكانت  
 مظلمة فنورها من نوري ونور علي ثم  
 جلنا عن عرش العرش ثم خلق الملائكة

فبفتحنا فبفتح الملائكة وهلتنا وهلت  
الملائكة وكبرنا فكبرت الملائكة  
فكان ذلك من تعلم وتعليم على وكان  
ذلك في علم الله السابق أن لا يدخل النار  
محب لى ولعل ولا يدخل الجنة مبغض لى  
ولعل إلا وإن الله عز وجل خلق الملائكة  
بأيديهم أباريق اللجين مملوءة مبرأة  
الحياة من الفردوس فما أحد من شيعة  
عليه إلا وهو طاهر الوالدين تقى نقى مومن  
بالله فإذا أراد أبو واحد منهم أن يواقع أهله  
جاء ملك من الملائكة الذين بأيديهم  
أباريق ماء الجنة فيطرح من ذلك الماء  
في أثناءه التي يشرب منها فيشرب من ذلك  
الماء وينبت الإيمان في قلبه كما ينبت  
الزراع فهم على بيئنة من ربهم ومن  
نبيهم وصيهم على ومن ابنتي الزهراء  
ثم الحسين ثم الحسين ثم الأئمة من  
ولد الحسين فقلت يا رسول الله  
ومن الأئمة قال إحدى عشر مني وأبوهم

عبد بن ابی طالب ثم قال النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم الحمد لله الذی جعل محبة  
عبدی و الايمان سببین یصلن سببا للدخول  
الجنة و سببا للقیوم من النار و باید نوشت  
که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از  
طریق اهل حق علاوه بر آنکه درین مقام خبری  
اظہار تخدیع مخاطب متبع است چنانچه وجه  
دیگر است آنکه فضل بن روزبهان که  
مقتدای مخاطب و الا نشان یعنی کاتبی سلیط  
الاسان کا سه لیس اوست بر تشکیک بروایت اہل  
برای الزام و انفجاس شان تشفیغ غریب آغاز نداء  
البحق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خودشان  
میدہد حیث قال فی جواب حج الحق و العجب ان  
هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة  
لان لیس لهم کتاب ولا رواية ولا علماء  
مجتہدون مستخرجون للاخبار فصوص ثبات ما یدعیہ  
عیال علی کتب اهل السنة اذین عبارات صاف ظاهر است  
که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامہ علی احادیث  
مکرر از اہل سنت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

عبد النعمان

عجبا این روز بهان گردیده و گمان کرده که وجهش نیست که برای شیعه  
کتابی در روایتی و علما مجتهدین مستخرجین بر اخبار نیستند پس صاحب نهج  
و اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اهل سنت است و این نهایت صریح است  
حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص و دلیل فقدان علماء مجتهدین مستخرج  
اخبار و مذاهب ناقص است و موردت عجب و حیرت است پس این اجازت صریح  
برای اثبات مطالب دعاوی خویش بر روایات خویش پس هرگاه امتثال  
لا مر این روز بهان در فعالته و حیرت بر روایات طریق اهل حق تمسک کنم  
حضرات سینه را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب شایسته  
ستیا نیست و دوم آنکه نیز این روز بهان بجواب نهج الحق در فضائل موهوم  
این الخطاب حدیثی موضوع نقل کرده که ششمی است تفضیح ملازمان او زیرا  
از آن ظاهر است که او در حق ائمه جناب سالک صلی الله علیه و سلم  
کلمه یا عذوات افسوس این بیان آورده نیز از آن ظاهر است که این ائمه  
بنهایت عظمت و عظامت موضوع نمودند که گفتند انت افظ و اغظا  
این همه در آخر این حدیث اهل غرض این فقره هم وضع کرده اند که جناب  
رسالت صلی الله علیه و سلم بعمر فرمود یا تحیک الشیطان سالک فاج  
الاسک فاج غیر فیک این روز بهان بسبب کمال غفول و فبول از مدلول صدر  
این خرافات مجعول چون این فقره مخدوش دیده معوق و مدبوش گردیده  
دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقله جمود  
ادبایب الصحاح ولا شک فی صحته لاحد هذا حجة علی الروافض

حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختيار عمر بن الخطاب لله وضح ما  
 ذکره والله کان باختياره فهو حق لا شک بدلیل هذا الحديث لانه  
 سلك فجايسلك الشيطان فجاغیره وكل فحیكون مقابلا مناقضا  
 لبع الشيطان فهو الحق لا شک وهذا من الاوامر العجیبة الی الله  
 لهم جواب عن هذا البتة ان من کلام غرابت نظام واضح میگرد که این  
 روز بهمان بنقل این خبر مکتوب می نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از الزامات  
 عجیبه که بر عم و ابی الحقی را از ان جوابی نیست می داند و هرگاه بر عم این روز بهمان الزام  
 ابی الحقی باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج ابی الحقی با حدیث نور که از طرف  
 خویش نقل کرده اند هزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل  
 ذمه اول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکتوب حضرت الهیست سید  
 و یک وجع بیانی تا ویلات علیه السلام می انگیزند و سفوات غریبه بر زبان می آرند آنکه  
 مخاطب را باین نکاید بعضی امثال عامیانه بپندیر برای تصحیح بعضی این خرافات  
 می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص تفصیل تمام وضع و اقترا می آن  
 ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع و اجبی نموده بحیرتم که چگو  
 این روز بهمان چنین کذب قضیح را بطلاقت و ذلالت یاد می نماید و آنرا بر ابی الحقی  
 حجت میگیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مسابحات و افتخار  
 زائد الوصف بر آن دارد و بوقاحت تمام میسر آید که ابی الحقی را جوابی از ان نیست  
 و بر مجرد جزاف و گراف اکتفا کرده لفظ البتة که مفید مزید یقین برین بزم بطل  
 و توهم صریح الفساد است می افزاید و می گویم آنکه خود شاه صاحب رهاشیه تعجب

نشان صحت دلالت ابی الحقی بخبر از طرف  
 ابی بکر و عمر بن الخطاب و ابی الحقی  
 سالك فجايسلك الشيطان فجاغیره وكل فحیكون مقابلا مناقضا  
 لبع الشيطان فهو الحق لا شک وهذا من الاوامر العجیبة الی الله  
 لهم جواب عن هذا البتة ان من کلام غرابت نظام واضح میگرد که این  
 روز بهمان بنقل این خبر مکتوب می نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از الزامات  
 عجیبه که بر عم و ابی الحقی را از ان جوابی نیست می داند و هرگاه بر عم این روز بهمان الزام  
 ابی الحقی باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج ابی الحقی با حدیث نور که از طرف  
 خویش نقل کرده اند هزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل  
 ذمه اول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکتوب حضرت الهیست سید  
 و یک وجع بیانی تا ویلات علیه السلام می انگیزند و سفوات غریبه بر زبان می آرند آنکه  
 مخاطب را باین نکاید بعضی امثال عامیانه بپندیر برای تصحیح بعضی این خرافات  
 می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص تفصیل تمام وضع و اقترا می آن  
 ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع و اجبی نموده بحیرتم که چگو  
 این روز بهمان چنین کذب قضیح را بطلاقت و ذلالت یاد می نماید و آنرا بر ابی الحقی  
 حجت میگیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مسابحات و افتخار  
 زائد الوصف بر آن دارد و بوقاحت تمام میسر آید که ابی الحقی را جوابی از ان نیست  
 و بر مجرد جزاف و گراف اکتفا کرده لفظ البتة که مفید مزید یقین برین بزم بطل  
 و توهم صریح الفساد است می افزاید و می گویم آنکه خود شاه صاحب رهاشیه تعجب



سین و هم از باب یازدهم همین کتاب گفته اند این یوفس که از محدثین شیعیان است  
 در صراط المستقیم آورده که این جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر  
 و این شاید کتاب المناقب و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را  
 و ابو نعیم اصفهانی کتاب مناقب المطهرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین  
 و ابو المحاسن و یاشافعی کتاب جعفریات را و سوفی یکی کتاب اربعین فی  
 فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب دشمس فی فضل علی و شیراز نخعی  
 القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب ابن بیت را و  
 نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و فطرنی کتاب خصائص علویہ را و ابن  
 الدفازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسعی کتاب المراتب ایضاً  
 و بصری کتاب رجاء امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی  
 گفته که از عمر بن شاپین شنیدم که میگفت که جمع کرده ام از فضائل علی بن ابی طالب  
 نقل از جنتی جنتی بانوار العرفان للمعین القزوينی الشافعی عشری پس ایضا  
 باید و او که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که تفضل فضائل  
 امیر المؤمنین و این بیت باشد بلکه هر که تقی کتب شیعه نماید یقین یابد  
 که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهرا و حسنین  
 کاسه امین و خوشه چین ایستند و در هر جا از همین کتب نقل می آرند اگر  
 در حال آنکه ما بعد اگر چیزی داشته باشند تحمل است یدل علی ذلک کتاب  
 کشف الغمّة و الفضول المهمّة و غیره ما من کتب بذالک انتمی ازین عبارت  
 ظاهر است که نزد شاه صاحب نقل الحق از کتب ایستند در فضائل و مناقب

جناب امیر المومنین و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام مثبت کاسه لیسیم و خوشه  
چینی الحق است یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضائل  
و مناقب این حضرات از طریق خود است پس معلوم شد که احتجاج و استدلال  
الحق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب هرگز قابل رد و بکار نیست  
بلکه مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عار است پس احتجاج و استدلال  
با حدیث نور که از کتب الحق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمده الفحول  
هم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفصول المهمة من کتب الشیعه فیطلانه محال است  
فیه عاقل لما ظهر من حال مصنفه فی مجلد حدیث التشبیه و غیره و در کتاب  
کشف الغمّه هم در اکثر مواضع نقل از سنیّه نموده برای الزام و اما کتب مناقب  
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام  
که شیعه از طرق خود فضائل را در آن وارد کرده اند پس خارج از حصرو  
حصن شاه صاحب اگر بران مطلع نشوند چه عجب است رجوع بکتب جالبیه  
و کتب حدیث مثل غایة المرام و بحار الانوار باید کرد که از آن حال جمله این کتب  
واضح شود و غایت نفی ظاهر و آشکار گردد و چهارم آنکه فاضل رشید تمیز  
مخاطب جمید در شوکت عمریه بعد کلامی گفته لیکن احقر العباد و در حق احادیث  
امّه اظهار که در طرق شیعه مرویست بدون قیام که ایمینه یا قرینه قویه  
بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذرانند پس نایه تلفظ آن چه رسد بلکه آنرا  
على الراس والعین نهدایم ازین عبارت بکمال صراحت ظاهر که فاضل رشید  
در حق احادیث امّه اظهار که بطریق شیعه مرویست بدون قیام که ایمینه

اثبات صحت استدلال الحق بروایات خود  
سینه این سبب ظاهر است نقل شد  
جناب امیر و حضرت زهرا و حسنین  
او کتب اینست مثبت کاسه لیسیم و خوشه  
چینی ایشان در نه

اثبات صحت استدلال الحق بنقل حدیث نور  
از طرق خود بکتب مناقب شیعه  
نهی کرد که احادیثی که در طرق شیعه  
مرویست بدون قیام قویه یا قرینه قویه  
اصلا خدشه بخاطر نمیگذرانند  
افزون چه رسد بلکه آنرا

یا قریه تویه بروضع آن اصلا خدشه خاطر نیگزاند تا به تلفظ بان چه  
بلکه آنرا علی الراس و العین چه نهد پس حسب فاده فاضل رشید روایات  
نور که اهل حق نقل کرده و امثال آن که هرگز کلامی بیند یا قریه تویه بروضع  
آن قائم نیست لائق خدش خادشین قدح قوادحین و ریب مترابین  
نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آنرا علی الراس و العین نهند و اظهار  
عدوان و اعتساف بآباد و استنکاف از قبول آن نکنند بچشم آنکه صاحب  
صوابع خود و مخاطب جاجاد رین کتاب احتجاج و استدلال بروایات  
طریق خود و بمقابل اهل حق کرده اند بلکه بمنزله جسارت و دست بروایاتیکه  
وضع و کذب آن از تصریحات منقدین شان ظاهر انداخته پس بعد این  
استحاج و استدلال صریح الاختلال سران قبول احتجاج و استدلال اهل حق  
بروایات خود بنی تواتر یافت **قوله** و این حدیث باجماع اهل سنت  
موضوع است **اقول** ان هذا الا فک صبین این غایت تهو و  
نهایت جسارت که کذب و افتراء بتقلید کابلی صلال دانسته مطالب  
علیه را بدروغ و بهتان مشحون ساخته از ادانی اهل علم فضلا عن  
الفضلاء و العلماء در محاورات و مساملات دنیا و قوع و صدور  
کذب و دروغ نهایت قبیح است چه چاکه در مباحث دینی و علوم  
حقیقه مرتکب افتراء و بهتان شوند و مدحی که بطلان دعوی اجماع  
اهل سنت بروضع این حدیث با دله زاهره و براهین قاهره سابقا  
مبین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجله محققین و اساطین سنی

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلار و دیگر روایت کرده اند پس چه  
قسم ممکن است که این حدیث نزد این حضرات موضوع بوده باشد چه روایت  
موضوعات بلا شبهه حرام و ناجائز است و در حدیث و اوست  
که کسی روغی را روایت کند و داند که آن در ثبوت نیست یکی از کاذبات  
پس اگر شاه صاحب عا فرمایند که این حدیث شریف نزد این حضرات  
موضوع است فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله مفتیان  
بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنییه احتجاج  
و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی متا و جزا آنرا بحساب  
رسالت اب صلی الله علیه و آله نسبت نموده و ادعای اجماع حدیث فاجرت  
هارا که یغتر به ادا من لهن من الله من عماره الا خیار و الا تار و الخ  
والتعصب السمع الیادی الشار والتعسف اوضح العاد و مبنای  
فاسد البنیان و نحوی اجماع ظاهر البطلان است که این الجوزی که افراش  
در حکم بوضع احادیث صحیح و روایات معتبره معلوم طلبه علوم است و آنکه  
کتابش را علم اهل سنت موجب ضرر عظیم و فساد فحیم می دانند که لا  
على ناظر تذکره الموضوعات الفتی این حدیث را من تلقاوا انفسهم و  
نفسا موضوع قرار داده و این وز بهان در کتاب الباطل قبح آن را  
الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه در اسی و جسامه و بیباک  
عادت دیرینه اوست ادعا کرده که این حدیث باجماع اهل خبر موضوع  
و مخاطب نحوی کاذب باجماع اهل سنت بر وضع آن بر زبان آورده و آنکه

این حدیث شریف را در کتب  
شوخیه افراشته  
و در کتب دیگر روایت شده  
و الا شرفنا و ما یستحق  
صلی الله علیه و آله  
من حدیث بر جای نماند  
و هو احد الکاذبین  
سالم و منه داخل الکتاب

حکم بوضع این حدیث باطل محض است چه وضع حدیثی ثابت نیست و مگر بدلیل  
و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعیان وضع این حدیث  
در انبان خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت این حدیث شریف با کتاب  
یا سنت داشته باشند برآورد و جواب شافی و کافی بکشند و آن را هم که  
سوی کجافات الجرافیه و الهواجس الشیطانیة و اگر بدلیل و حجتی  
و مستمسکی حکم بوضع این حدیث شریف نکرده اند بلکه محض بهوای نفسیست  
باطل و عشتق مذنب جبر و عداوت آن و مخالفت رسول رب متعال این حکم  
باطل السنه خود را الوده اند کما هو فی الواقع کن لا یصلی الیه  
مسلم و مومن و لایکوث به موحد موقر و چنان توان گفت  
که بدلیل این حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این بود  
و با تم این جهل بادی است یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز  
دلیل نیارده محض قدح در اسناد و بعض طرق آن اکتفا کرده حالانکه در  
مقام و بعض احادیث صحیح مثل حدیث سده ابواب الایمان علی السلام  
از ذکر بعض لایع و ابیه سده و قرآن بخیفه کاسه خود را معذورند داشته  
کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او را بدلیل سخیف و بی اصل بهم برای  
ابطال حدیث نور میسر میشد و دست یران انداخته و از ذکر آن خود را باز  
نداشتی و عداوت بر این احمد بن حنبل بدعی اجماع را علی الاطلاق بکذب  
فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی  
در محلی گفته رحمه الله احمد بن حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادعی

مكتوب يدعى باجماع  
از احمد بن حنبل

قال احمد بن حنبل بن حنبل بن  
الاجماع فقد كذبوا به  
ختم في المحل

الاجماع فقد كذب ما يدعيه لعل الناس يختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلا  
هذا اخبار المرسي والاصم قال ابو محمد لا يحل دعوى لاجماع الا في  
موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابة رضي الله عنهم  
بنقل صحيح عنهم فاقروا به والثاني ما يكون من خالفه كافرا خارجا  
عن الاسلام كشيء ادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و  
صيام رمضان وحج البيت والايمان بالقرآن والصلوات الخمس  
وجملة الزكاة والطهارة للصلوة ومن الجنبابة وتحريم الميتة  
والخنزير والدم وما كان هذا الصنف فقط ونيز ابن حزم ورحلى گفته  
وايضا فمدعى الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم قد عرفه  
وقال به كاذب على الامة كلها وقد نص الله عز وجل على ان  
نقرأ من الكتاب آمنوا وسمعو القرآن من رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فهم صحابة وفضلاء فمن هذا المدعى بالباطل باجماع اولئك  
فكيف احصى احوال الصحابة رضي الله عنهم لا تحصر الا حيث  
لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل رضي الله  
عنه من ادعى لاجماع فقد كذب ما يدعيه لعل الناس يختلفوا  
في ذلك وابن القيم وراعلام الموقعين گفته وكذلك الشافعي ايضا  
نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلاف لا يقال له  
اجماع ولفظة ما لا يعلم فيه خلافه فليس اجماعا وقال عبد الله  
بن احمد بن حنبل سمعت ابي يقول ما يدعى فيه الرجل الاجماع

مسئلة ولا يحل الحكم اقبيا  
ولا يبرأ ولا بالاستحسان  
ولا بقول صدق من ن  
رسول الله صلى الله عليه وسلم  
دون ان يوافق قرانا وسنة  
من كتاب الاقضية

قال احمد بن حنبل بن حنبل بن  
الاجماع فقد كذبوا به  
ختم في المحل

نص ابن القيم رحمه الله في  
 إحياء علوم الدين

فهو كذب من ادعى الاجماع فهو كاذب لعل الناس يختلفوا هذا  
 بشر المراسي والاصم ولكن يقول لا اعلم الناس يختلفوا ولو يبلغني  
 ذلك هذا لفظه وبعد اين عبارت گفته ونصوص رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الهدى  
 من ان يقيدوا عليها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالخالف  
 ولو ساء لتعطلت النصوص وساء لكل من لم يعلم مخالفا في  
 حكم مسألة ان يقدر جملة بالخالف على النصوص في الجواب  
 العجيب كيف يدعى المخاطب لمطاع هذا الاجماع الباطل الاستغناء  
 الواضح الاستبشاع الصريح الخداع فيعمس الحق على المستكفين  
 حوله والسامعين قوله من الهج الرعاع ويروج الكاسد على  
 المغفلين لانهار الدين هم لكل ناصق اتباع مع ظهور بطلانه  
 وانهدام جدانه وانحزام اركانه وانحزام اصوله انصاته  
 عند الناقد للردى من السليم الصالح للانتفاع وابن حزم صاحب  
 محلي نزو ائمة سنية بفضائل جلية ومحمد سنية محلي ومرت طول باع  
 وكثرت اطلاق او از رنگ ارتياج تشكيك مؤيد مؤيد محلي ومقام علم  
 وفضل واعتماد واعتبار او نزو اين حضرات پس رفيع ومعل محي الدين  
 ابو محمد عبد الواحد بن علي در كتاب المعجب في تلخيص اخبار المغرب ابو محمد  
 الذي يحد عنه الحميد هو ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن  
 حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان بن

عبد بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان بن

يزيد الفارسي لى زيد بن ابي سفين بن حرب بن امية بن عبد شمس  
بن عبد مناف القرشي قري على نسبه هذا بخطه على ظهر كتاب  
من تصانيفه اصل ابائه الا دنين من قرية من اقليم لثلة  
من غرب الاندلس سكن هو وابوه قرطبة وكان ابوه من وزراء  
المنصور محمد بن ابي عامر ووزراء ابنه المظفر بعدة وكان هو  
المدر ولد وليتها وكان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد الرحمن  
بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقب المستظهر بالله اخي  
المهدي المذكور انفا ثم انه نبت الوزارة واطرحها اختيارا واصل  
على قراءة العلوم وتقيد الاخبار والسنة فنال من ذلك مال كثير  
احد قبله بالاندلس كان على من هذا الامام ابي عبد الله  
الشافعي رحمه الله اقام على ذلك زمانا ثم انتقل الى القونيات  
وافرط في ذلك حتى اربى على ابي سليمان داود الظاهري وغيره  
من اهل الظاهر وله مصنفات كثيرة جليلة القدر شريفة المقصد  
في اصول الفقه وفروعه على مذهب الذي يسلكه مذهب  
الذي يتقلده وهو مذهب داود بن علي بن خلف الاصبهاني  
الظاهري من قال بقوله من اهل الظاهر ونفاة القياس والتعليل  
بلغني عن غيره واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه  
في الفقه والحديث والاصول والنحل والملل وغير ذلك من التاليف  
والنسب كتب الادب والرد على المخالفين له نحو من اربعائة مجلد



والشيخ ابن حزم كذا هو  
في كتابه على اهل البيت

تشتمل على قريب من ثمانين الف ورقة وهذا شئ ما علمناه لا  
ممن كان في مدة الاسلام قبله الا لابي جعفر محمد بن جابر الطبري  
فانه اكثر اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمد عبد الله بن محمد  
بن جعفر الفرغاني في كتابه المعروف بالبصلة وهو الذي وصل  
به تاريخ ابي جعفر الطبري الكبير ان قوما من تلاميذ ابي جعفر  
اخصوا ايام حياته منذ بلغ الحلم الى ان توفي في سنة وهو ابن  
وثمانين سنة ثم قسموا عليها اوراق مصنفاته فصار لكل يوم  
اربع عشرة ورقة وهذا لا يتحصيا لمخلوق الا بكرم عناية الباري  
تعالى وحسن تاييده له ولا بن محمد بن حزم بعد هذا نصيبنا  
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرض الشعر وصناعة الخط  
الى ان قال بعد ذكر بعض شعارة وجد بخطه انه ولد يوم الاربعاء  
بعد صلاة الصبح وقبل طلوع الشمس احدى عشر يوما من شهر رمضان  
سنة وتوفي رحمه الله في سلخ شعبان من سنة وانا او ردت  
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان كانت قاطعة للنسب  
مزيحة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم اكثرهم  
ذكرا في مجالس الرؤساء وعلى السنة العلماء وذلك لخالفته  
مذهب مالك بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم يشتمل  
قبله عندنا احد ممن علمت وقد كثرا اهل مذهبه واتباعه  
عندنا بالاندلس اليوم ودر آخر كتاب المحجب اين عبارت مسطور است

في نسخة  
من

هذا الحديث من حرم كذا واحد  
بوضع حديث ثور

قال الشيخ الفقيه العالم الحافظ محيي الدين ابو محمد عبد الواحد  
بن علي جامع هذا الكتاب سمع على جميع هذا التلخيص الذي  
جمعه في اخبار المغرب مولانا الفقيه الامام الفاضل الوزير  
الصاحب عز الدين قدوة العلماء او هذا الفضلاء اكل الوزير  
خاصة امير المؤمنين ابو الفتح عبد الله بن القاضي الاجل الوزير القا  
ض صاحب شمس الدين ابو محمد بن شريف الزهري جلال الله الزمان  
ببقائه والفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضي المخلص ابو محمد  
عبد الكريم بن علي الكوفي صدوق حسن فان معاصره ورجله في الاسوة الحسنة  
ور ذكر مجتهدين كفته ومنهم الامام ابو محمد بن حزم الظاهري قال  
لو علمت ان احدا على وجه الارض اعلم مني قانا وحديشا  
لرحلت اليه وقد بالغ في ايجاب الاجتهاد على كل مسلم بائنا  
ما يكون في تحريم التقليد حتى قيل ان لسان ابن حزم وسيف  
حجاج بن يوسف شقيقان فانه ما نجي من لسانه احدا من  
سلكه الله تعالى قال الشيخ الاكبر في الفتوحات في الباب الثالث و  
العشرين مائتين غاية الوصلة ان يكون الشيء عين ما ظهر ولا  
يعرف انه هو كما رايت النبي صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم  
وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد والاخر فلم  
نواكوا واحدا وهو رسول الله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم  
فهذه غاية الوصلة وهي المعبر عنها بالانفراد انتهى ولعمري ما قيل

٣٦  
ص ١٠٨

هذا الحديث من حرم كذا واحد  
بوضع حديث ثور

فومثل هذا المقام توهم واشينا بليل خزانة فمهم ليسعي بيننا بالثبات  
فما نقتنه حتى اننا نتعاقب فلما اتانا ما راى غير واحد ويقرب من  
ذلك ما قيل بالفارسية به جذبه صول كدست بيان من توبه كريب  
آمد و پر سيد نشان من توبه ولم تحصل تلك الوصلة لابن حزم  
الا من جهة اعتصامه بالسنة وانتصارها وصلابته في التمسك  
بها والود على من ردها وخالفها بانكارها رضى الله تعالى  
اتباع رسوله ظاهرا وباطنا وحشرا وفي نعمة اهله **قوله**  
وفي اسناد محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن معين هو  
كذاب قال الدارقطني متروك ولم يختلف احد في كذبه و  
يروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان باضيا خاليا  
كذابا وضاغا وكان اكثر ما يضح في قدح الصحابة وسبيهم  
**اقول** لا يخفى على من اتقن البحث واحصى ان من طرق الطرقات  
ان الخطاب الماهر الحاوى لا نواع الشرف التي قدما اخلاف  
الخلاف قد دشف قد ادعى وقوع محمد بن خلف في اسناد هذا  
الحديث العا الشرف فاجترح اشنع العضية وافطع الفرية  
اقترفت واظهر انكر الشطط والفساد وابان عن أنهم الكذب  
والجرائم فان الرجل المذكور غير واقع في طريق من طرق حديث  
النور كما سنبتهم فيما بعد انشاء المجيد لغفوره واما جعفر بن احمد  
فانه ايضا الميقع في الطرق التي ذكرها اهل الحق والايقان

في مقام الاستدلال الاحتجاج لتبكيك السنية الاعيان فوهم  
 المخاطب المتكهور المتهور الغفول ومن سلف عليه من مشايخ  
 العصبية وأمة الذهول انحصار هذا الحديث المشي والمقبول  
 في طريقين توهموا ان كلامي ما معلول زعم باطل مدخول  
 ووهم سخي في ذوال يستنكف ويشتمئز منه ارباب العقول ولا  
 يطور به ابدا من له ادنى المام ونزول بذرا السبوت وميز المنقول  
 فانه لاح أنفا وظهور ولا كما تصح اذا اسفران الحديث من الاحاد  
 المستفيضة المشتبهة والروايات المعتمدة المعتبرة صحيح بلا ريب  
 كيف ورواته من الثقات المشاهير والاثبات النخاري على  
 ما صح به العلماء الانجاب وسبط ابن الجوزي الذي قد اثبت عليه  
 عدة من ثقاتهم الاكابر وعدة من الاماثل الحائزين للمفاخر  
 اثبت صحة الحديث على غم جلة ونصب نفسه لنقض له ربه  
 وليس في اسانيد الروايات التي نقلتها من احمد بن حنبل وعبد  
 بن احمد وابن المغازلي والخطيب والنطنزي والعاصم والحموي من  
 اسم محمد بن خلف وجعفر بن احمد عين ولا اثر فالقدح والجرح  
 والطعن فيهما لا يجد نفعاً ولا يثلي صدقاً كما لا يخفى على من له ثاقب النظر  
 ومن الظاهر ان ورود حديث صحيح من طريق اخر ولو كان في شيء  
 من الضعف يفيد زيادة القوة في الخبر ثبت وظهر ان القادح  
 في حديث النور بظن وقوع احد الرجلين فيه اما مكارم مختلط

او اعفك سفية ثم اعترتك على منشا هذا الغلط الواضح وصل في ذلك  
الخطا اللامح فاعلم ان العلامة الحلي انا والله في سماء الفخر بدمعة  
واعلى في اعلى عليين في ذكره نقل في كتابه فحج الحق هذا الحديث  
المدكوثر من احمد بن حنبل وابن المغازل الذي هو محدث مشهور  
وصاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حيلة في الخطا  
فقال ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات  
وقال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم  
والمتهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن  
معين كتاب قال لدارقطني متروك وفي الطريق الثاني المتهم  
به جعفر بن احمد كان بافضيا كذا بايضع الحديث في سب اصحاب  
رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهم فهذا المسؤل المحتال لم يبع  
ان في سند الحديث انه نقله العلامة اعلى الله مقامه في  
دار الكرامة وقع احد من الرجلين بل قال ان ابن الجوزي ذكر  
حديثا هو في معنى هذا الحديث وحكم بوضعه قوا وهم الناظرين  
ان الحديث المسطور ايضا موضوع ولم يبدع صريحا انه وقع في  
نفس الرواية التي نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على  
من له تأمل وسلامة والكاتب العسوف العجول لاخذ كثير من  
فضلات الفضول قال في جواب هذا الحديث في الصواب هو باطل لانه موضوع  
باجماع اهل الخبر وفي سنده محمد بن خلف المروزي قال يحيى

ابن معين هو كذاب قال لدارقطني متروك ولم يختلف احد في  
كنبه ويروي من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان رافضيا  
غاليا كذا ابوا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة وسقم  
انهم فالكابلي محمد بن لق بزيادة نغمة ليس لها من الصدق اثر حيث اذا  
على وضع الحديث اجاع اهل الخبر واخفى قبحه من الفضل لم يجمع على الادغال وغير عبادته  
ومعناها ونكمرها ونحوها التمديع لا غار لا نزال فانه ذكر محمد بن خلف وقع في حديث  
هو بهذا الحديث الذي ذكره العلامة في مقام الاستدلال  
والكابلي ادعى انه وقع الرجل في هذا الحديث بعينه فافضح  
اولي الكمال والمخاطب المعظم الصادق في قوله السارق لكتاب  
الكابلي والتابع على منواله اعترى بقوله الكاذب الاعوج فذكره  
بعد تغيير بلفظ اللجج وبالجملة لاربية في ان الحديث الذي وقع فيه  
محمد بن خلف المروزي غير هذا الحديث الشريف كما دريت ايضا  
من كلام سبط ابن الجوزي في الفهم الحصيف فان لفظه هكذا خلقت  
انا وهرون بن عمران ويحيى بن كزيا وعلي بن ابي طالب من طينة  
واحدة وان اختلفت مع ذلك البيان الواضح الوسوس الحاد  
واعتلج مع هذا الكشف اللائح الهوا جس للاذعة فما انا واصلك  
الى يقين جازم لا يثلمه نوازغ شكوك اهل المراء والختل وانهيك  
الى قطع سالم عن طرق شبهات اصحاب المكابرة والجدل واعلم  
بعد تدقيق هذا الكلام عثرت بعد الفحص التام على اصل كتاب موضوعات

في دعوى الاجماع

ابن الجوزي المجازي في رد احاديث خيرا لا نام عليه <sup>والله الا</sup> <sup>التي</sup>  
والسلام فوجدت الامر عند ملاحظته كما ثققت قبل مطالعته  
قال فيه في فضائل علي عليه السلام الحديث الاول فيما خلق  
منه علي بن ابي طالب اخبرنا ابو منصور القمي قال اخبرنا  
احمد بن علي بن ثابت قال اخبرني علي بن الحسن بن محمد الدقاق  
قال ثنا محمد بن اسمعيل الوراق قال ثنا ابراهيم بن الحسين بن  
داود العطار قال ثنا محمد بن خلف المروزي ثنا موسى بن  
ابراهيم ثنا موسى بن جعفر عن ابيه عن جدّه قال قال رسول <sup>الله</sup>  
صلّى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن  
زكريا وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة هذا حديث  
موضوع عن رسول الله <sup>صلّى الله عليه وسلم</sup> والمتمهم به  
المروزي قال يحيى بن معين هو كذاب وقال الدارقطني  
متروك وقال ابن حبان كان مغفلا يلقن فيسكت فاستحق  
الترك وقد روى جعفر بن احمد بن بيان عن محمد بن عمر الطائي  
عن ابيه عن سفين بن داود بن ابي هند عن الوليد بن  
عبد الرحمن عن غير الحضرمي عن ابي ذر قال قال رسول الله  
صلّى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة  
قبل ان يخلق الله آدم بالف عام ثم خلق الله آدم فانا قبلنا في  
اصلاب الرجال ثم جعلنا في صلب عبد المطلب ثم اشتق اسمنا

من اسمه فالله عجم وانا محمد والله الاعلى وعلى على قال المصنف  
 هذا وضعه جعفر بن احمد كان افضيا يضح الحديث قال ابن  
 عبد كان يتيقن انه يضع انتم وظهر من هنا ولا كظم النار على  
 العلم والنور في الظلم ان ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزي في  
 طريق حديث النور من غرائب الغريبة والبهت المخطو ولم يعثر الكافي  
 على اصل كتاب ابن الجوزي واما وقف على كلام ابن وزجكان وغيره  
 وحرفه على حساب ارام من البهتان فادعى كذا باوز وراو القى الاوليا  
 زخرف القول غرورا وقلده في ذلك الخطاب المتخذ من الجسود الفا  
 للتميز والشعور العاد من لا اطلاع والعثور فساق كلامه المنكر  
 المدح هو ابد عن واضح العجز وظاهر القصور وايضا ظهران ابن الجوزي  
 نسبه جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا وابن وزجكان ايضا  
 اليه قيد في سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و  
 ايضا اضاف لفظ كذابا والكابلي لم يكتف على هاتين الزياتين  
 فاضاف لفظ غالبا وضاعا وايضا ذكر انه كان اكثر ما في قدح الصحابة  
 وايضا اضاف فقرة ولم يختلف احد في كذبه في قدح ابن خلف  
 فهذه زيادات اربع من الكابلي واثنان من ابن وزجكان شاكه  
 فيها الكابلي الذي سهل عليه التسليم وهانچ ليس لها وجود  
 في كلام ابن الجوزي المطعون على السنة الاعيان وايضا وضع ابن  
 ابن وزجكان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزي

قال علي بن محمد بن جعفر بن احمد

و منهم فارضى بالاكفاء على ذكر سب الصحابة  
 الكبراء حتى قدح بذكر القدر و اضافة الاكاذيب  
 الى الوضع من ناد الكذب والافتراء



فحسب الكابلي الخفي اسم ابن الجوزي حتى لا يتعقب عليه ولا يؤخذ بخفا  
 بان منقذ السني طعنوا على ابن الجوزي واطمروا شدة هجاءه  
 وفضيع اغراقه وذكروا الكابلي بدل حكم ابن الجوزي اجماع اهل الخبر  
 على وضع هذا الحديث فزاد كذباً ما عليه من زيادة يربو على ذلك  
 ابليس يزيد والمخاطب المضطرب برزاة المنية والمسلك الى المسو  
 باعظم منة المساعد لهم في الترفيع والتلخيص والتزويق والتلفيق  
 بلائنة ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السنة شدة هجاءه  
 من سواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الناس الخسة  
 ويروهم ويخفيهم من طريق النجاة والجنة ويغويهم ويضلهم  
 الخفة مرة ومرة بالرتة ويثن على انتحاب لقي الحن باوجع انه ايضا  
 ظهران ابن الجوزي نقل في حق المروزي عن ابن عدي انه كان مغفلاً  
 بلقن فيستلحق فاستحق الترك وهذا صريح في انه لم يكن يتعمد الوضع  
 والكذب على سيد الانبياء الا فحاش سلام الله وصلوته عليه  
 وآله وعليهم ما نفع مسك وطاب ملاب فمذا يطل ما نسبته  
 ابن الجوزي الى ابن معين من انه قال في حقه انه كذاب ومع  
 ذلك فقد طعن أئمة السنية على ابن معين بكثرة طعنه على  
 الناس اثبتوا حسنة الشافعي الكذب هو عندهم رئيس راس وقود  
 من الفضل والتحقيق اضواء نبراش كمال الخفي على ناظر مناقب الشافعي  
 للرازي المقباش واما حكم ابن الجوزي بالوضع على حديث التوف

المروزي من ابي ذر الغفاري فهو من ساوسه الغيرة المهدية و  
هو اجسه المردية ما انزل الله به من سلطان في قاداته العصبية  
الى ذلك فلما اهابا باللسان والجنان لا يصلح الا صغاء ولا يليق الاعتناء  
وهو تجسس اسمي وجمع اعوج و تقول تخرج وتغصب الجح و جسارة فاجسة  
وخسارة داهشة واقدام وهوذ وتغري وتجزر وادعاء بلا دليل  
وازال وتضليل وتخديع وتسويل واما القدر في بعض رواياته  
فقصارى مرة وحادى خبرة لو سلم ضعف هذا الطريق الخاص  
لا الوضع كما هو غير خاف على من له سليم الطبع ومجايد في نهود  
القاصرين يظهر زبد خرى الخاسرين ويوقظ الذاهلين ينبه الغافلين  
ويكشف جليلة الحال ويبين عن نهاية جسارة اهل الاغفال والاهمال  
ان اسناد تكذيب محمد بن خلف الى يحيى بن معين عز وقد حذ الى  
الدارقطني القطر خلف علي وكذب خلف خلف فان محمد بن خلف

المروزي كان صدقاً و ذكره الدارقطني وقال انه لا باس به  
قال عبد الكريم بن محمد السمعي في الانساب في نسبة المروزي فاما بعد  
درب يقال له درب المروزي ومحلة المروزي و طنى انها من الكوخ  
ومن هذه المحلة ابو عبد الله محمد بن خلف بن عبد السلام الاعرج  
المروزي لانه كان يسكن هذه المحلة روى عن يحيى بن هاشم سمع  
وعاصم بن علي بن علي بن الجعد روى عنه ابو عمرو وعثمان بن احمد بن  
السماك وعبد الصمد بن علي الطيمي وابو بكر عبد الله الشافعي وكان

صدوقامات في خمسة احوال وثمانين مائتين انتهى ما في الانساب في  
كفاية لنضو المجاث عن الحق والصواب ومبالغة في تجميل المتحججين  
الاوشاء وتبكيك المتحجسين الاقشاب والحمد لله في المبدأ والابدا  
وقال الخطيب البلي في تاريخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام  
الاغوي يعرف بالبروزي لانه كان يسكن محلة المرازقة حدث عن  
عاصم بن علي وعلي بن الجعد موسى بن ابراهيم المروزي وغيره  
روى عنه ابو عمرو بن السماك وابو العباس بن نجيم وعبد الصمد  
الطبي وابو بكر الشافعي وغيرهم وكان صدوقا ذكره الدارقطني  
فقال لا بأس به ونقل عن ابن قانع انه مات في سنة انتهى  
فالحمد لله والى التوفيق والارشاد حيث ثبت من افادته خطيب  
بغداد وجهدهم النقاد ان ابن خلف من شيوخ اساطينهم الايام  
كابن بكر الشافعي وابن السماك وابن نجيم وعبد الصمد اساتير  
فضاهم في الانوار والافخاذا والله صدوق ونفى عنه الباس  
الدارقطني العاديا للعجب كل العجب ينفي الدارقطني عن ابن خلف  
الباس ويعزو ابن زبجان الكابلي المهان والمخاطبة ليس الا عيانا  
الى الدارقطني انه قال فيه انه متروك وهذا وسواس وائي  
وسواس لم يكتفيا على هذا التذليل المورث للالتباس  
حتى ذكر ابعدا ما نسباه الى الدارقطني انه لم يختلف احد في  
كذبه فان اراد الله قاله الدارقطني فهو من الخشاعة المستهجنة

واقطع العضية المستبشرة وان قالاه من عند انفسها فبطلت  
وسماجته وقبحه وشناعته ايضا ظاهر واضح وجل لا شئ ثم ان الله  
ما يرغم انا فاهل الاعتساف والردى ويحرق قلوب اولي الافراف  
والتوى وينكس وساب باب اللجاج والهوى ويبتهم على امض من  
جمر الغضب ويدرف عيونهم ارمض القذائى ويبرأهم غصص امر  
الجوى ان الحديث الذى رواه محمد بن خلف وان لم يخرج به علماء ناض  
الكفى المقتنى لذى خائر الفضل والمجد المحتذى زهار السبر والنقد  
على انه حديث حسن وثقله عن الخطيب البلبى وابن عساكر السائر  
من التحقيق على صاحب السنن قال في كفاية الطالب اخبرنا يوسف  
بن خليل بن عبد الله الدمشقى عن الحافظ محمد بن محمود بن الجبار  
ببغداد والحافظ خالد بن يوسف النابلسى بدمشق قالوا اخبرنا  
الامام ابو اليمى بن زيد بن الحسن الكندى بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا  
الحافظ احمد بن على بن ثابت الخطيب اخبرنى ابو القسم على بن عثمان  
الدقاق حدثنا محمد بن اسماعيل الوراق حدثنا ابو اسحق ابراهيم  
بن الحسين بن داود القطان سنة احدى عشرة وثلثمائة حدثنا  
محمد بن خلف المروزى حدثنا موسى بن ابراهيم المروزى حدثنا  
موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن زكريا  
وعلى بن ابى طالب من طينة واحدة قلت هذا حديث حسن

والا حافظ العراق في كتابه وتابعه محدث الشام كما اخرجناه سود  
انتهى فله الحمد والمنة التامة على كمال لطفه وهدايته العامة حيث  
ثبت كون المروزي صدوقا وكون حديثنا حسنا بحيث لا يستطيع النكاح  
جاء ولا يفتاق في تنبيهه الى تكلف ثاثر واستيناف برهان  
شاهد فليمت المنكرون حقا وحسدا ويدب الجاحدون  
عزوا وكما في هذا الحديث وان كان غير حديث النور الذي  
احتج به علمائنا الاعلام احلهم الله دار السلام لكن لما كان عند  
ابن الجوزي ابن وزهان الكابلي والمخاطب عين حديث التوث  
فثبت حسنه كاف لرد تكذيبه الصادر عن اصحاب الغفول و  
القصود لم يرتقد يفرض صحت معارضه بروايتي ويكره ازين بروايت  
في الجملة بهترست ودر اسناد او شيعين بالكذب واقع نشده اند و هو صاوي  
الشافعي باسناده الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كنت انا وابوك  
وعمر وعثمان على بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم بالف عام  
فلما خلق اسكتنا ظمرا ولم نزل نتقل في الاصلاب الطاهرة حتى  
نقلنا الله الى صلب عبد الله ونقل ابا بكر الى صلب ابي قحافة ونقل  
عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى صلب عقان ونقل عليا الى صلب  
طالب اقول استدلال مخاطب ميمون فوفون واجتاج فاضل شمس حرر  
مفتون بحب و هو امي ثلثه منظرين بدائع شجون باين روايت غرائب شجون  
وكذب في فريه سراسر نزل في مجون و لغز او بهتان في اكون و افتعال

زبون که قلوب بایل ایان و ایتقان بلا حفظ آن پر خون بسبب اشتغال آن بر طرائف  
گوناگون و انظار لطائف بر قلمون از عجائب هر خن و غرائب عصر میون  
بوجه عذیده خندوش و موهون و بانظار رسیده مغشوش و مطعون **اول آنکه**  
**قول او که ازین روایت فی الجمله بهتر است** انتهی لالت صریح دارد بر آنکه این روایت  
و امیز از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر است  
نه من جمیع الوجوه و ظاهر است که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت  
مطعون و مقدوح و مخموز و مجروح اند پس هرگاه این روایت از روایت نور  
که نزد خود مخاطب جسد و کابلی عتور نهایت مطعون و موهون است  
فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد و که این روایت محبوب  
و مجروح و مقدوح و مطعون است گو بهرتبه قدح و جرح فرخومی هر دو طریق  
مذکور در کلام این ایچو و نزد پس از هر دو روشن معلوم متیقن گردید که  
حسب اختلاف مخاطب با انصاف این روایت صریح الذکر از اخبار ائمه  
قدح و جرح پاک صاف نیست و از انقید فی الجمله که مخاطب مقتدا می باشد  
طریف النحله فکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافرت تحریر بلاخت شعار خواهد بود  
و هرگاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب تحریر واضح و مستقیم باشد بطلان  
و فطاعت معارض گردانیدن آن بار روایت نور بر تقدیر فرض صحت  
در کمال وضوح و ظهور و و م آنکه صحت سند و اعتبار و محتمل حدیث نور  
حسب افادات علماء اخبار و منقذین آثار و اخبار کاشمش فی رابعه النها  
پویدا و اشکار گردید پس معارضه ان باین روایت بی سرو پا و حکایت

سراسر خطا که اصلا ذکر سند آن نکرده تا بتوثیق و تعدیل روایات و ناقصین  
و شنای حاکمین در اوین آن چه رسد کی قابل التفات و اصفا تواند شد سوم  
آنکه قاضی سنار استد پانی پنی که حسب اعتراض و الا نشان کما فی الخاف النبلاء  
بیهقی مان بود تصریح صحیح بضعف این خبر ضعیف فرموده چنانچه در مسیلول  
گفته به ششم ماروی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و  
بن ابی طالب و ابین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة  
عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجاء انا و بن  
علی جواب این حدیث موضوعست باجماع اهل حدیث و در سنن او این حدیث محمد  
بن خلف مروزی است بحی بن محسن گفته که او کذاب است و در قطنی او را بر سر  
گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن احمد  
غالی است که از ابی قتیب است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی  
بسنده خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کنت انا و ابی  
و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهرا  
فلما نزل ننقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلن الی صلب عبد الله  
ونقل ابابکر الی صلبه فحافة و نقل عمر الی صلب عقیل و نقل علیا الی  
صلب ابی طالب و این حدیث هر چند ضعیف است لیکن در اسناد او ششم بالکذب  
انتهی باید دانست که کابلی در صواعق گفته الثامن ماروی عن النبی صلی  
الله علیه و سلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب و ابین یدی الله قبل ان  
یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور

در حدیث

خطاب و نقل عثمان بن عفان

ص ۲۱  
المطلب الرابع فی ابطال  
استدلال المرافضة علی ان  
الامام بعد النبی علی با حاش  
اهل السنة

جزئین فجزء انا علیّ وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر و  
اسنادہ محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین ہو کذاب و قال  
الدارقطنی مسترک و لم یختلف احد فی کذبه و یروی من طریق آخر  
وفیه جعفر بن احمد و کان رافضیّا غالیّا کذابا و ضاعا و کان اکثر  
ما یضع فی قدح الصحابة و سبّی سم و لانه روی الشافعی بسندہ الی ابی  
صلی اللہ علیہ وسلم انه قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان علی قبل  
ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظمّرہ و لم یزل ننقل فی  
الاصلاب الطاهرۃ حتی نقضی اللہ الی صلب عبد اللہ و نقل الی ابی بکر الی  
صلب الی قسافۃ و نقل الی صلب عثمان و نقل الی صلب عثمان و نقل  
علیّا الی صلب الی طالب و لیس فی اسنادہ من یشیء بالکذب و کان مثل  
هذه الاخبار لو ثبت لا یحتاج بہ فی مثل هذه الامور و ذلک ظاهر و لا  
ظہور النار علی شواہق الطور پس می بینی کہ کابلی بسبب مزید تصف و  
و تار یک بینی و تعصب و تعصب ناحق گزینی و عوی ابطال استدلال حدیث  
نور باین کذب زور بلا اشعار بنوعی از دہن و ضعف و فتور و بلا ایما بوجہی  
از وجہ خلل و قصور اعجاز نہادہ داد و قاحت جسارت دادہ لکن باقی ہستی  
آئی در دیدہ آوردہ تصریح صریح بضعف این کذب فضعیف فرمودہ و مخاطب اگرچہ  
از تصریح صریح بضعف آن دل در دیدہ لکن بقول خود فی الجملہ بکنایہ ابلغ من التصحیح  
ضعف و قدح و دہن و حرج آن اثبات فرمودہ پس باقی ہستی با صفا و مخاطب  
با وفا با وصف ایشاں تقلید کابلی سراپا جفا و قصاص و اکثاف صریح سراپا خطا



کتابی عظیم الاعتدال علی اهل الحق والمو لا لاهل البیت الاصطفاء خلاف  
آندم و حیا و موجب ظهور خزی خسار نزد منقیدین کبر و الته چار و ناچار شاد  
او ابیاق و جرج این خبر موجب اهل بصیرت ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب  
در همین باب است بحواب حدیث تشبیه کما سمعت سابقا گفته و قاعده  
مقررده است است که حدیثی را که بعضی آنکه فق حدیث در کتابی است  
کنند و صحت با فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه  
اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث با خصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از  
محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست <sup>این</sup> زیرا که است که عدم قیاس  
این خبر قطع الخرج و الغرر برای احتجاج و استدلال حسب این قاعده مقررده  
است است علی ادعاه الخاطب عمده الا قیال ظاهر با هر زیرا که این حدیث  
در کتاب ملتزم لصحة مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و صحت  
آن با خصوص این شافعی یا غیر او از محدثین مشیدین بنای غیر موقوف فضائل  
متغلبین منصوص پس این قدر عجبت در سهو و نسیان از مخاطب نخبه الاحیاء  
محیر افهام و اذهان است است تعان سبحان است برای رد فضائل علویه این  
قاعده باینده می تراشد و باز جابجا بدعا لافقه و جلایا کتفه برخلاف  
آن کجافات عجیب است می اندازد و بنقض و رفض قاعده ممرده خود می  
فاصله طویله متقلوب اشباع و اتباع خود میگردد و نمک بر جراحات شایان  
باظهار کمال تفاوت و تناقض خدام عالی مقام می پاشد و صد در صد  
شانزده انواع اجماع می خراشد <sup>چشم</sup> آنکه مخاطب همین کتاب تحفه بحواب

در این حدیث

طعن دوم از مطاعن ابی بکر گفته و جمله لعن الله من تشلف عنی یا هرگز در کتب  
ایسنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها  
گذاشتن از مهم و میان برای انتقام زید بن حارثه پهلوتی کردن حرام است  
و چون ابو بکر رضی الله عنه بخد مت امامت متعین شد ازینکه امیر او را استفتا  
واقع است بلا شبهه قال الشیخستانه فی الملل والنحل ان هذه الجملة من  
مفتوای بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین ایسنت شمرده اند و  
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام ایسنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار  
حدیث نزد ایسنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم  
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شترنی چهارست که اصلاً کوشش با نمیکند  
انتهی این عبارت ظاهر است که اعتبار حدیث بیافتن آن در کتب مسنده  
محدثین است مع الحکم بالصحة و پیر ظاهر است که ورود این خبر در کتب مسنده  
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس حساب این افاده مخاطب جلیل الفخار  
هم این کذب واضح العار و الشنار از اعتماد و اعتبار و وزیر کنار و عدم قاطعیت  
آن برای احتجاج و استدلال بیویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نه کرده اند  
مثل شترنی چهار و تشبیه بان موجب نهایت ستم و انکار و لائق کمال  
تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شیافه سند این خدلال و غی  
شافی عی و شترنج صدر و موجب سکون مردمی باعث تمیز حق از زلی نیست  
خصوصاً با وصف عدم تمیز و ابراز نام و نشان کتاب مصنف آن امام  
بازیب و زشی ششم آنکه استدلال ابن وایت عین اختلاف و عدد و نکست عدد

و نقض عقد است که در همین باب است ادعای التزام نقل از کتب اهل کفر  
 نهاده و حیث قال بعد ذکوا لایات النبی استدلال بجا بود علی خلاف  
 این بگو اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد  
 و حصتا در همان کتاب یعنی از التلخیص باید دید و چون درین سال التزام  
 افتاده که غیر از روایات شیعه متشکک در پیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت  
 درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجود بقسمی است  
 کمال عجبست که درین کلام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات  
 شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار خلاف و اخفار با اعلان  
 و ابهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه <sup>مفسر</sup> که محتاج  
 در صدر همین کتاب خود گفته درین سال التزام کرده شد که در نقل روایات  
 شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره  
 ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد باهل سنت می باشد می باید  
 که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک از طرفین تعصب و  
 عناد لاحق است و باینکه اگر اعتماد و وثوق غیر واقع نشود این عبارت  
 دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتواند  
 که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرر نموده  
 فراموش نموده مخالفان درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده  
 نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتیکه عائد بشیعه میشود از کتب  
 معتبره شیعه نموده پس قصد التزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خود

پیشتر آنکه نیز مخاطب باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که  
در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است  
پس ندیده که مخالف این دو باشد در امور شرعی عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است  
و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین جالاد تحقیق باید افتاد که  
از این دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک مستحکک باین دو چیز متین است و  
کدام یک استخفاف این دو چیز عظیم القدر میکند و امانت بیناید و از درجه اعتبار  
ساقط می انکار و وطن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر  
و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب باجرا می است و درین بحث غیر از کتب  
معبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملزمت است  
و اعجاب که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق در کتاب  
عالی نصاب میفرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم و  
رفض این عهد ملتزم و مبهم ایشان فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت  
ویرع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده نه آنکه چنانچه بطلان  
احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افتادات عدیده خود خطاب  
ظاهر و واضح و واضح است همچنان شناخت و فطانت آن از افتادات اله  
ماجد حضرتش را هر دو با هر والد مخاطب در آخر قره العینین گفته است تقریر آن  
درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیه الکلام  
وضع شبهات مخالفین است و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست  
مناظره ایشان بطور دیگر باید نه با عاویث صحیحین و بابت آن و بعد از قطع نظر

از امامیه زیدیه با استقرار معلوم شد که مخالفان متوقفان درین مسئله کرده اند  
 انتهى بقدر الحاح ازین عبارت صریحه ظاهرست که با حادوث صحیحین فضلا  
 عن غیر یا مناظره امامیه بلکه زیدیه بهم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت که  
 بمقابلہ الحق چنانچه اظهار بر اوست خود از کذب و غرور و اختلاف و اعتدال  
 حساب داده خودست بهچنان اظهار حجابست کمال حقوق و مخالفان  
 ماحد خود و بهم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اظهار  
 علیهم السلام حکم احادیثی که صاحب ساله ذکر کرده و دیگر احادیث  
 شافعه مستفیضه مستند است و اخبار آن اخبار مفاتیح مغلفات مصنف  
 قطعات و مصاد و حکمت مظاہر شریعت است لیکن کلام در طریق وصول  
 آن اخبار است و بسا اوقات روایت یک فرقه نزد اهل آن با عون و نزد  
 غیر آن مطعون میباشد لکن از هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم است  
 و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدم می انگارند و ازین عبارت  
 محضست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدم می انگارند  
 پس بسا فاده رشیدیه بهم این روایت که شاه صاحب از شافعه آورده  
 نزد شیعه مقدم و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان  
 فتد الحاح که شناعة و فطاحت استدلال مخاطب باین روایت را در اخبار  
 حسب افادات خود و افاده والد ماجدش و تلبیز رشید او ظاهر با گردید  
 و نیز ازین عبارت رشید محضست و حسن تحقیق از و تم تسلیم خبر و لایست خیر  
 طبر و خبر بدین العلم و حدیث تشبیه حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

و مانع سوزی را بطلان و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهر است زیرا که بلا شبهه  
این روایات در طریق سفینه مرویست پس حسب قاعده مقررده فاضل رشید  
سفینه را لازم است که تسلیم آن نمایند و گردن گیرند و بطلان آن را از نسازند پس  
باین جمله مختصره رشیدی کمال شجاعت و فطانت و دشاهی و استقامت  
کالکابی و ابن حجر و ابن تیمیّه و امثالهم عدول و نکول و صدود و نکوصشان  
از قاعده مقررده مسلمه عند الفرق کلمات ظاهر کردید و مزید انصاف و حذق و مهارت  
و دیانت و امانت شان بر زبان رشید عمده الاعیان بهویداشد و لله الحجة  
البالغة یا زوهم آنکه کابلی دستکار بسبب ید انما که در ترویج باطل  
صريح العوار و اخفای حق مشرق المنار و در نقل این وایت معجبه اهل استبصار  
حذف و اسقاط و کتمان فطیخ المعار بکار برده و مخاطب حلیل الفااز که از تتبع  
کتب اسفار جان نازنین خود را بر کنار داشته و همچنین با پی پتی عمده الاحباب  
با آنهمه جلالت و شهرت و تقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا  
درین خیانت و کتمان شر و اخفا و ابطال کردیدند حال آنکه مفتری این وایت  
موضوعه مختلف این حکایت مصنوعه اگر چه را اول آن فضیلت ثلثه مغسوله  
حسب نحوه از باب استیجاب اشتباه بر یافته لکن بهر زیاده و شرم نهایت  
بهول و آزرم در آخران در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام فقره که از ان وضاحت  
آنجناب اوضح و لا تحست بعد ذکر صدیقیت ابی بکر و فاروقیت عمر و ذوالنورین  
عثمان آورده و بعد از بدست سبب اصحاب هم افزوده پس کابلی و الا نراود  
بسبب احتیاج و استخوان را ضغاف و احقاد و شتغال و اضطرام لهبات عناد

ولد ابواب وصی افضل انبیای امجاد صلی الله علیه وآله الی یوم التنا و حذف این فقره  
نموده و طرد اللباب را خای حجاب ذکر صدقیت و فاروقیت و ذوالنورینیت  
و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کما خوف هول مواخذ اهل تدبیر و تامل لفظ اقرار  
بیمین العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای آن لفظ مبن  
یدی است و ایجا و ساخته تبیین ابن اجماع با اهل کمال آنکه در اصل این روایت  
موضوعه را بالتام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف یا برادر  
غرائب کذب بهادر و معروف بتدوین طرائف شذر و نذر در فضائل اهل کبر  
و عمر و ثالث عابث عاكت یارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل  
کرده و محبت طبری مبتدای محبت ثلثه در ریاض النضره نقل کرده و السلام  
وارد نموده صاحب کتفایم تقلید آورفته و ابن حجر هم آنرا از انبان بلان  
از کذب بهتان از آن محبت طبری حمده الاعیان به داشته در صواعق ایراد  
ساخته محبت طبری در ریاض النضره گفته ذکر انهم والنبی صلی الله علیه  
وسلم كانوا قبل آدم و وصف کل منی من بصفه والتخذ من  
نبی من عن محمد بن دریس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله  
علیه وسلم قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان علی انوار علی  
یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکناهم  
ولم یزل یثقل فی الاصلاب الطاهره الی ان نقلنی الله الی صلب  
عبد الله و نقل ابابکر الی صلب ابی قحافه و نقل عمر الی صلب الخطاء  
و نقل عثمان الی صلب طالب الشاخصه الی اصحابنا فحصل ابابکر و عثمان

این حدیث را از کتب معتبره نقل کرده

وعمر فاروق و عثمان خا التورین علیاً وصیاً فمن سب أصحابی فقد  
سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله اكبه الله والناس  
على منخریه خرجه الملاء فی سیرته و ابراهیم بن عبد الله بن شافع  
كتاب لاكتفا فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی  
القربشی الهاشمی رضی الله عنه بسند الى النبی صلی الله علیه وسلم انه  
قال كنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان علی اواریمین العرش قبل ان یخلق  
آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهرة ولم نزل ننقل فی الاصل  
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر الی  
ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان و  
نقل علیاً الی صلب طالب ثم اختارهم لاصحاباً فجعل ابابکر صدیقاً  
وعمر فاروق و عثمان خا التورین علیاً وصیاً فمن سب أصحابی فقد  
سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله اكبه الله والناس  
على منخریه اخرجه الحافظ عمر بن خضر فی سیرته و ابن حجر در صواعق  
محرقة گفته اخراج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملاء فی سیریه ان  
الشافعی رضی الله عنه روی بسند انه صلی الله علیه وسلم  
قال كنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان علی یمین العرش قبل ان یخلق  
آدم بالف عام فلما خلق الله آدم اسکنا ظهرة ولم نزل ننقل فی  
الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر  
الی صلب قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب



جوابه معارضه حدیث نور بر دین داله  
بر خلق غلظه قبل حضرت آدم علیه السلام

عفاً نقل علیاً الی صلی علیہ طاب الثانی اختارهم لی اصحاباً فجعل ابابکر  
صدیقاً و عمر فاروقاً و عثمان النورین و علیاً وصیاً فمن سب صحاباً  
فقد سببني و من سببني فقد سب الله و من سب الله فقد اكبه الله  
فی النار علی منخریه از ملا حظہ این عبارات ظاهر شد کہ کابلی مکتوب علی کتبا  
الحق و اشاعة الباطل المعیوب نقل این خبر شنیع مرکب چند صنیع بدیع  
و مقتم تصرفات عمدیه فطیع گردیده **اول** آنکه این وایت را از شافعی عمر  
که از نقل خرافات و جزافات در فضائل تشبه غریبه الصفات علی و  
و شیفته او جمع و تدوین موضوعات و مفتریات نهایت جلی نقل کرده و  
کابلی فرمود بلا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل ابی بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر  
از میان انداخته بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط و تفریط و اظهار فریب  
مذلق و بتخر و تنطع و تعمق صیغ التخلیط نقل آن از شافعی و الا تخبط فرمود  
و غرضش ازین حذف و انخفا و اسقاط و اعلا و امرست یکی آنکه اگر ذکر نقل  
ملا عمر میکرد احتجاج و استدلال و بنقل ملا و اعتماد و اعتبار او بران عده الکبر  
ثابت میشد و آن برای او سم قاتل و زهر بلامهل بوده زیرا کہ ملا عمر اگر چه در فضائل  
خلفا ثلثه افتراآت فاحشه و اکاذیب ایهشه نقل کرده لکن با این در شان  
حضرت امیر المومنین جلایه فضائل جلیله و مناقب جمیله نقل نموده و حدیث طبر  
و حدیث تشبیه و تصنیف خود آورده و داغ تو بهین و تبیین و تجلین بر ناصیه  
کابلی بنیل که در پی تکذیب و ابطال آن میباشد گذاشته و لکن حجب عجب آنکه  
این غرض عنیف المرض و هوش شدید الجورض و هوای عظیم المضعض بجواب آیه موت

السلام

از دست داده بعضی از آن عجیب و کاذب غیب از ملا عمر و فضل الهی بگریه  
نقل نموده و هم آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش مستحقین  
و تحفه عین اتباع و اشیا آن مطلع و مقبلین و صابین در گاه آن قدوه مسج  
رعاع است که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عیو دارد  
و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیل غیر جمیل هم گسیخته شد باین سبب  
که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این استناد نهایت واهی و موسون و بر تبه  
قصوی مغشوش و مطعون گردید فلیضحک قلیلاً و لیلبک کثیراً صنیع  
و هم فقره انوار علی عین العرش را باین خیال که اظهار انواریت او ثلثه  
موجب طعن و استناده تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکا خواهد بود و حذف نموده  
لفظ قبل آن بخلق را خبر کنان قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب و خالی از  
بشاعت و تحسین نیافته ناچار سچا خبر محذوف بگویم لفظ بدین یکا الله تکام صبیح  
و نوح ساخته و پانی پی بهمان حال تپا و خرا خالی از اب تا گداشته صنیع و هم  
چون را آخر ذکر و حمایت صبیح حق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله  
علیه صابتج الحسق و اشتاق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر وصایت  
ذکر صدیقیت فاروقیت و ذوالنورین بودن ثالث باز بیب زین بوده چار و پا  
آنرا هم بکمال اسقاط از صفی قرطاس دوده و هم در آخر آن ذم و عیب سبب اصحا  
بوده آنرا هم ساقط نموده کمال شناعیت و فسادت این حذف و اسقاط که کابلی  
ببتلای الس و اختلاط آنرا عجز و قصد اراده و صمد امربکب گردیده و بلا ی این  
خطا سر سر جفا بر سر بیانی پستی مخاطب و مخاطب و سویی الاشواط کثیر الاحتیاط محتجب

و قبل از این خبر می گوید در صحت او اظهار انواریت  
ثلثه ذل نه دیده لفظ انوار را حذف نموده و لفظ  
یعین انوار را حذف نموده و لفظ انوار را حذف نموده و لفظ  
مکتب

از عثرات اغلاط بسبب بغال و ایضاً در مما سرج و سبب تسبیح و اتباع  
کتابی السوء الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب تحریر واضح و مستقیم است یعنی  
ظاهر و واضح است که حذف آخر حدیث در مقام استدلال احتیاج بروایت خصم  
فضلا عن و آیه طریق المستدل از قبیل تسک لحدی بفقره لا تقر بوالصلوة و  
عین سرقه حدیث است بنایت قبیح پس کما الله و حسن توفیقہ ثابت شد که  
حسب افاده مخاطب نقاد کابلی و الا نرا و پانی بتی عمده اهل الشداد و خود مخاطب  
عما و مقتفی آثار اهل کفر و الحاد و مستیع تخدیع و تلویع ثقات و جوب و مثبتین حرمت  
صلوة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسیر و انبیاسی امجاد علیه و آله  
الاش التیمیه الی یوم التناد و مرکب امر بنایت قبیح و فطیخ نزد اهل رشاد گردیده  
فاضل مخاطب و رباب المطاعن انه یمن کتاب تحفه و رد ذکر مطاعن و مثال صی گفته  
طعن بیفتم آنکه در صحیح مسلم واقع است که شبهه الله بن عمرو بن العاص و آیت که  
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن فاس  
والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی  
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلاب تنافسون ثورتنا و  
ثورتنا یرون ثورتنا غصون جواب این طعن آنکه در اینجا حذف تتمه حدیث  
منوده بر محل طعن اقتضای نموده اند و عبارت کینده را که سبقت مراد و افح طعن  
از صحابیه است در شکم فرو برده از قبیل تسک لحدی بکلمه لا تقر بوالصلوة و سرقه  
احادیث و در مثل این مقام بنایت قبیح است تتمه این حدیث این است ثم ینطقوا  
الی مساکن المهاجرین فیحلون بعضهم علی قارب بعض و این نیز صحیح مسلم

که این تجاسد و تباعض و تدابیر کنندگان فرقه دیگرست خیر از حاکمین و انفرقه  
یا انصار اند یا غیر ایشان از انصار خود بهرگز موقوف نیامد که مهاجرین را غلبه  
بایست بکنند پس این فرقه نیست مگر از تابعین زیرا که صحابه که حجت و راهنمای  
مخبرند در مهاجرین و انصار و بودن این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث ظاهر  
و بودن این فرقه از انصار واقع نگذیب کرد انچه ازین عبارت ظاهرست که  
حذف تمه حدیث اگر چه از طریق خصم با فکیفاذاکان من طریق المناقل  
از قبیل تسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوة و عین سرقه حدیث و بغایت قبیح  
و ظاهراست که همین صنیع شنیع را که سرقه فرزانه و تسک کابلی و مخاطب نقل  
این وایت و تکبیه اند و علاوه برین سرقه در مقامات دیگر در نقل و ایات  
مثلا وایت منقول از دروغ رسید مضمی در باب باریه قبطیه که کابلی بحری و مختار  
معدوم النظم بنحو ابطلعن قرطاس لم یزد خدع و حجب و تفسیر و العجز نقل کرده  
این نیز و بزرگ سرقه احادیث و وایات بکار برده اند و سرقه مخاطب حسب  
جلع معظم کتاب کابلی عثور و بهم سرقه کتاب مقالید الاسانید ثعالی عمده  
الاساطین و انتحال معظم آن در بستان الحدیث و سرقه تفسیر معانی با هم هم نام  
و تدلیس در تفسیر فتح العزیز و واضح و روشن و مبین و میرزا پس ازین سرقه عظیمه  
خود و خلعت جستن و تمت سر بر فراک اهل حق بسبق و قلوب اهل ایمان خست  
بغایت عجیب و غریب و محیر عاقل لبیب و الله الحمد که بطلان نسبت حذف تمه حدیث  
بابل حق در ذکر این محض کذب بهتان و مجازفت و عوان و معاندت و طغیان  
و سکار و سنان محیر از بان اکابر اعیان و مورث کمال سبصار و اذعان این با

این حدیث

این حدیث

جواب معارضه حدیث نور بر روایت  
 ۳۳۳ بر خلق تشنه قبل حضرت آدم علیه السلام

ایمان فعت شان مخاطب فیج المکان بر مدارج صدق و عرفان و عروج و ابواب  
 عالیہ تقوی ایقانت نیراکه این طعن اسید علی بن طائوس در طرائف و علامہ  
 در پنج الحقیقہ کرده اند و در هر دو کتاب این تتمه مذکور و سطور و کذب بهست محاسب  
 در کمال وضوح و ظہور علامہ علی در پنج الحقیقہ فرموده و فی الحمید فی الجمع بین  
 الصیغین عن عبد الله بن عمرو بن العاص في الحديث الحادي عشر من افراد  
 مسلم قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا فتحت عليكم خزائن  
 فارس و الروم اتي قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف تكون كما امرنا  
 رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تتنافسون ثم تنالون  
 ثم تتدابرون ثم تنبأ غصون في رواية ثم تنطلقون الى مساكن المهاجرين  
 فتقولون بعضهم على قاب بعض وهذا مذهب منه عليه السلام لا صحابي  
 و سيد علي بن طائوس طاب ثراه در کتاب طرائف و ضمن مخالفت صحابه  
 با جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم میفرماید و من ذاك ما رواه  
 الحميدي في الجمع بين الصيغين من مسند عبد الله بن عمرو بن العاص في  
 الحديث الحادي عشر من افراد مسلم قال ان النبي صلى الله عليه وسلم  
 قال اذا فتحت عليكم خزائن فارس و الروم اتي قوم انتم قال عبد الرحمن  
 بن عوف تكون كما امرنا الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 تتنافسون ثم تنالون ثم تتدابرون ثم تنبأ غصون في رواية  
 ثم تنطلقون الى مساكن المهاجرين فتجأون بعضهم على قاب بعض  
 بعد ذکر این حدیث فرموده انظر حكاك الله عز وجل ان ما قد شهد به

الحاج

الحاج

من ختم نبیاً صلی الله علیه وسلم لأصحابه فکیف یستبعد من قوم  
یکونون بهذه الصفات ان یخالفوا نبیاً صلی الله علیه وآله وسلم  
فی الحیوة وبعد الوفاة یمشی بینهما سید علی بن طاووس و علامه حریری و غیره  
که مشتمل است بر انطلاق صحابه بسو مساکین مهاجرین و حل بعض مهاجرین بر رقاب  
بعض کرمه اند و هرگز آنرا حذف نفرموده و چه آنرا حذف میفرمودند که هرگز  
منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مشتمل بر فایده ایست که در باب جور یعنی ذهاب  
و ابراج و انطلاق اهل خلاف و شقاق بسو مساکین مهاجرین و حل بعض  
شان بر رقاب بعض بلا استحقاق است علاوه بر ثبوت تناقض و تخالف و تضاد

و بما عصفی قدین خلاق و سیز این تمهید و یکسب و ابیت مسلم واقع شد بر هر  
روایت او پس اگر این تمهید و کرمه میفرمودند جای طعن و تشنیع اهل تکلیف و تبلیغ نبود  
و خود کابلی هم این تمهید را بر روایت اخروی حواله نموده و هرگز ذکر حذف آن که  
از ایجادات محاط با نام المتحزقین است نگردیده قال فی الصواعق فی ذکر مطا  
القصابه السابعة ای الشبهه السابعة ما رواه مسلم فی صحیحیه  
عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الله بن  
بن عوف کما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
کلاب تنافسون ثم تنافسون ثم تنافسون ثم تنافسون  
وهی باطله لانه تنبیه و ارشاد الی ترک التنافس و التماس التنا  
عن

طیون

صریحا و ایقاعا الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع في كلام العرب  
ذائع وكان الخطاب ليس لجميع الصحابة اتفاقا و لقوله عليه السلام في رواية  
اخرى ثم تطلقون المساکین المهاجرين فتقولون بعضهم على قارب بعض  
پانزدهم آنکه دعوی کجایی که در سند این خبر کسی متهم بالکذب واقع نشده و همچنین  
تفوه پانی پتی و تقول مخاطب جلیل المربت البحر علی القطع و البت باین نفی  
و تنزیه تبریه از تشویه محض دعوی بی دلیل و حکم غیر قابل التعویل و محض تخدیع  
و تعویل بلکه تحت اضلال و تضلیل است اری اگر سند این روایت نقل میکرد  
و باز تجزیم نقل احوال روایات آن از کتب جال بر میداشتند و بعد از این دعوی  
بر زبان آورده اند انوقت قابل جوابی لائق توجه در باب الباب می بود و از این  
فلیس شانزدهم آنکه اگر بفرض محال صحت سند این کذب صریح الاختلال از  
ما بعد شافعی با کمال و برات روایت اولین آن کذب با فخر و افتخار ثابت بهم  
خلا و اغفال ضرری بار باب اتباع و امثال این بیت اقبال علیه السلام  
التحیة والسلام من اسد الملک المتعال نیرساند و گوی بنی خنجرین و کبریا و پانزدهم  
از مواخذه و دار و گیر نمی پانزدهم آنکه خدام خود حضرت شافعی مطعون و مغنوم  
و مشلوب ملوث و متعل و متهم و مختل و محروم می باشند و هر چند ایضاح و تفصیل  
این حکایت بجز ستم و نخب و حیل از باب تلویح تسویل نیست باز در کتب  
لکن بنا بر ایجاز و اختصار و احتراز از هر چه بکثرت اکتفا به بعضی لطائف  
معجبه اولی الایده و الابصار میرد علامه فخر الدین رازی در کتاب مناقب  
شافعی و ترجمه مذکور و که عنایت الهی نسخه قدیه عتیقه آن پیش خیر حاضر

در ردیه شافعی

ونيز نسخة مطبوعة مصرية أن در اصطلاح و بقاع داروساير فيرايد الفصل الثالث  
في ثناء الشافعي على استاذيه ومشايخه كان يقول لو لا مالك وسفين  
لذهب علم الحجاز وقال اذا ذكرا اهل الاثر فما لك النجم قال كان مالك  
اذا شك في شيء من الحديث تركه كله وحكى الشافعي انه اجتمع مالك  
وابو يوسف عند الرشيد فكلما في الوقوف وما يجيبه الناس قال  
يعقوب هذا باطل لان محمدا صلى الله عليه وسلم جاء باطلاق الحبس قال  
مالك انما جاء باطلاق ما كانوا يجنبونه لا ليعتبر من الحيرة والسائبة  
اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حين استاذن النبي صلى الله عليه  
وسلم فقال احبس صلى الله عليه وسلم الثمرة ولهذا وقف الزبير فاعجب الخليفة  
هذا الكلام ونفى يعقوب وكان الشافعي يقول ما اعلم بعد  
كتاب الله اصح من ووطا مالك وقيل للشافعي هل رأيت احدا  
من ادركت مثل مالك بن انس فقال سمعت من تقدم منافي السن والعلم  
يقولون ما رأينا مثل مالك فكيف نرى من مثله قال الشافعي  
انما كان مقدما عند اهل العلم بالمدينة والحجاز والعراق في الفضل  
ومعروفه عند اهل التقان في الحديث ومجالسة العلماء وكان ابن  
عمينة اذا ذكره رفع ذكره وحدث عنه وكان مسلم بن خالد الزنجي  
وهو مفتي اهل مكة وعالمهم في زمانه يقول جالست مالك بن  
في حياة جماعة من التابعين فان قال قائل لما كان حال مالك في العلم  
والدين ما ذكرتم وكان تعظيما لاستاذنا جبالا على كل مسلم فكيف



قدم الشافعي على مخالفته كيف جرد من نفسه ان يضع الكتاب عليه  
فالجواب ان البيهقي قرأت في كتاب يحيى بن كريب بن يحيى الساجي ان الشافعي  
انما وضع الكتاب على مالك لانه بلغه ان بالاندلس قلنسوة مالك  
يستشف بها وكان يقال لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فبقوا  
قال مالك فقال الشافعي انما مالك آدمي قد يخطئ ويغلط فصار ذلك  
داعيا للشافعي الى وضع الكتاب على مالك وكان يقول كرهت ان  
افعل ذلك ولكن استشرت الله تعالى فيه سنة وقال الربيع سمعت الشافعي  
يقول قدمت مصر ولا اعرف ان مالكا يخالف من احاديثه الا سنة  
عشر حديثا فظرت فاذا هو يقول بالاصل ويدع الفرع ويقول بالفرع  
ويدع الاصل واقول ان ارسطاطاليس الحكيم تعلم الحكمة من افلاطون  
ثم خالفه فقبل له كيف فعلت ذلك فقال استاذي صدقي الحق  
صدقي اذا تنازعا فالحق اولى بالصدقة فهذا المعنى بعينه هو  
الذي حصل الشافعي على اظهار مخالفة مالك والذي يدل  
على صحة ما ذكرناه ان الكتاب الذي وضع الشافعي على مالك قال  
في قوله اذا قلت حديث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فهو ثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم والثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه وسلم لا يترك الا اذا وجد حديث يخالفه اذا اختلفت الاحاديث  
فلا اختلاف فيهما وجهان أحدهما ان يكون فيهما ناسخ ومنسوخ فيعمل بالناسخ  
ويترك المنسوخ والاخر ان لا يترك النسخ عن المنسوخ فيهما ناسخ

اثبت الرويتين اذا تكافأتا ذهبت الى شبه الحديث بكتاب الله او شهما  
بحديث آخر واثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخفى  
حديث آخر وكان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا  
لم يفت الى ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم اولي ان  
يؤخذ بان كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا  
لم يزد قوة وحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغنى عنه ولما  
قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر ان ما كان اعتبر هذه القاعدة في بعض  
المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي ترك الاخبار الصحيحة فيها يقول  
واحد من الصحابة او يقول واحد من التابعين او لراى نفسه ثم ذكر  
ما ترك فيه من اقوال الصحابة لراى بعض التابعين او لراى نفسه  
وذلك انه ربا يدعى الاجماع وهو مختلف فيه ثرين الشافعي انه اد  
ان اجماع اهل المدينة حجة والله قول ضعيف وذكر في هذا الباب  
امثلة منها ان ما لكا قال اجمع الناس على ان سجود القرآن احد عشرة  
سجدة وليس في المفصل منها شئ ثم قال الشافعي قد روى عن ابي هريرة  
انه سجد في اذا السماء انشقت وان عمر بن الخطاب سجد في النجم اذا هوى  
فقد روى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم عن عمر بن  
هريرة فليت شعري اى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل  
ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا ومنها ان ما لكا  
نعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرة واحدة وهو يروى

عن ابن عمر عنهما سجدة في الحج سجدة تين ثم قال الشافعي وليت شعري  
 من هؤلاء المجمعون الذين لا يسمون فاننا نعرفهم ولا يكلف الله احدا  
 ان ياخذ حديثه عما لا يعرفه ومنها ما اخبرنا مالك عن ابن الزبير عن  
 عطاء بن رباح عن ابن عباس انه سئل عن رجل واقع اهله هو بمكة قبل  
 قبل ان يفيض فامره ان يخرج بدنة قال الشافعي و  
 بهذا ناخذ وقال مالك عليه عمرة وحجة تامة وبدنة وراه عن  
 ربيعة وعن ثور بن زيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس فان كان  
 قد ترك قول ابن عباس لاي بيعة فهو خطأ وان تركه لاي عكرمة  
 فهو يسيئ القول في عكرمة لا يرى حلان يقبل حديثه وهو يروى  
 عن سفيان عن عطاء عن ابن عباس خلافة وعطائقة عندنا وعند  
 الناس قال الشافعي والعجب انه يقول في عكرمة ما يقول في الحج  
 الى شئ من علمه يوافق قوله في سميّة مرة ويسكت عنه اخرى فيروى  
 عن ثور بن زيد عن ابن عباس في الرضاع وذباح نصارى العرب وغير  
 ويسكت عن ذكر عكرمة واتما يجدته ثور عن عكرمة وهذا من كلام  
 التي ينبغي لاهل العلم ان يتفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره  
 الشافعي في كتابه الذي وضعه على مالك ولقائل ان يقول حال  
 هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالك يروى الحديث  
 الصحيح شران يترك العمل به انه لا يجوز ومالك ان مجيبه فيقول  
 الاحاديث ما وصلت اليها الا برواية علماء المدينة فهو لا

لان اهل المدينة تركوا العمل به وهذا يقتضيه حال علماء  
 المدينة على خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

امّا ان يكونوا عدولا اولايكونوا فان كانوا من البعد والوجبان يعقل انهم  
تركوا العمل بذلك الحديث لا طلاقهم على ضعف فيه امّا لاجل تضعف  
في الرواية او لاجل انه وجدنا في او مخصص على جميع التقديرات فيترك  
العمل به واجبان قالوا فلعلمهم اعتقدوا في ذلك الحديث تاويل خطأ  
فلاجل ذلك التاويل الخطاء تركوا العمل به وعلى هذا التقدير لا يلزم من  
تركهم العمل بالحديث حصول ضعف فيه قلنا ان علماء المدينة الذين  
كانوا قبل مالك كانوا اقرب الناس الى زمان رسول الله صلى الله عليه  
وسلم واشدهم مخالطة للصحابه واقولهم رغبة في الدين وابتعاد  
عن الميل الى الباطل فيبعد اتفاق جميع علماء المدينة على تاويل  
فاسد امّا ان قلنا ان علماء المدينة ليسوا بعدل كان الطعن فيهم  
بوجوب الطعن في الحديث فثبت بهذا الطريق ان الدليل لك ذكرناه يقتضيه  
ترجيح عمل علماء المدينة على ظاهر خبر الواحد وليس هذا قوة بات  
اجماعهم حجة بل هو قول بان عملهم اذا كان على خلاف ظاهر الحديث او  
ذلك قد حاذوا ضعفا في الحديث وما يؤيد ما ذكرناه ما روى البيهقي  
في كتاب مناقب الشافعي رضي الله عنه باسناد عن يونس بن عبد الاحل  
قال ناظرت الشافعي رضي الله عنه في شيء فقال والله ما اقول لك  
الا نصحا اذا وجدت اهل المدينة على شيء فلا يدخل قلبك شك انه  
الحق وكل ما وقى كل القوة لكناك لم تجد له في المدينة احدا  
وان ضعف فلا تعيا به ولا تلتفت اليه واقل هذا الكلام

العمل في صفة

صیرم فی تقریر مذهب مالک رحمہ اللہ تبحر و اما الا اعتراض الثانی و هو ان  
 مالک رحمہ اللہ اذا احتاج الی التمسک بقول حکمران ذکرہ و اذا التزم  
 الیہ ترکہ فهذا ان صح عن مالک و رث ذلك ضعفاً و دایته و فی  
 دیانتہ ولو کان الامر کذلک فکیف جاز للشافعی ان یتمسک بروایات  
 مالک رحمہما اللہ تعالیٰ و کیف يجوز ان یقول اذا ذکر الاثر فمالک النجم هذا  
 جملة ما یتعلق بهذا البحث ازین عبارت ظاہرست کہ امام شافعی بعد  
 تقریر قاعدہ سراسر فائدہ ضمن عدم التفات بسو آثار مخالفہ ارشاد  
 جناب سر کائنات و اولویت اخذ باحادیث و آثار آن مقرر موجودات علیہ  
 واکہ الاف التحیات و التسلیات مانوا الی التمددات و العشیات مخالفت مالک  
 کہ استاد و شیخ آن منور ظلم مالک و محقق ماخذ و مدارک و مالک مسالک  
 و تنقید منقد از مالک بودہ با اخبار صحیحہ و احادیث ثابتہ صریحہ بسبب  
 بعضی از صحابہ متطعین یا قول بعض تابعین یا راسی نفس آن قدوة المجتہدین  
 بیان فرمودہ و نیز ظاہر نمودہ کہ مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم  
 اجماع بر خلاف احادیث صحیحہ سر و مطاع صلی اللہ علیہ آکہ ما و ام للشمس ضیاء  
 و شعاع نمودہ حالانکہ آن اجماع مدعی خود مختلف فیہ و غیر قابل التفات اعمان  
 نزد منصف نبیست و نیز شافعی افادہ فرمودہ کہ مالک دعوی نمودہ کہ اجماع  
 اہل مدینہ حجتست و این قول ضعیف و راسی نحیفست و شافعی عمدۃ الاقیال  
 بعد این تہید و اجماع جمیل برسی از اختلافان راسی مزید توضیح و تفصیل و الطینان  
 قلوب اہل نقد و کمال امثلہ عدیدہ برای این مخالفت مالک با اخبار و آثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار ما اختلف العشی و الابکار فکرموه  
در ذکر این مسئله مخالفت مالک یا حدیث ابن عباس بسبب و ابیت ربیعیه روایت  
عکرمه متقم فطائع شنیعه نقل نموده و بعد آن فاده فرموده که اگر مالک قول  
ابن عباس را بسبب ربیعیه ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب ای  
عکرمه نموده پس خود مالک اسارت قول در عکرمه می نماید یعنی طریق سوسی قدح  
و جرح آن خوی می پیاید و جایز نمیداند که کسی قبول حدیث عکرمه نماید  
و چگونه چنین نباشد حال آنکه عکرمه حسب افادات علمای نقاد و نصیصات  
اساطین و الانزاد کمالاتی علی ناظر المیزان للتنبی و تهذیب الکمال للمزنی  
و معجم الادباء لیاقوت الکھوی و غیره با هم همراه کفر و کجادی یعنی خارجیت  
و عداوت و صی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التنازع و مر  
کذب افتر و بهتان ای اساس بر دیگران بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس  
بوده و شافعی بعد از شاد این حکایت و روایت سر امر شکایت ضبط در  
توانسته عجایب امام مالک افاده نهاده و او اظهار تهاوت و تناقض و تناکر  
تفاوت قول و فعل آن امام الا کا بر پیش از باب بصائر فرانها ده یعنی ارشاد  
کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمه آنچه میگوید یعنی طریق جرح قدح آن  
خارج کذاب رئیس النصاب می پوید بعد از این محتاج می شود بکسوی چیزی از علم  
عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مقتضی و جرح  
پیش از آن که دو گاهی سکوت و صمت از ذکر نام آن منسوب بمقتضی می فرماید  
از این جهت بلا شک از اعظم معائب و انکر مثالب و افش فساد و ادب قیاس

در حدیث ابن عباس

در حدیث ابن عباس

و اوضح قوادح است پس مدح شنای خود شافعی بر مالک لک باوصف است تمام بلیغ  
و سعی جمیل و جهد جمید و کد شدید و و کد اکید و رقیب از راوتندید و طعن  
و جرح و ثلب و قدح و تفنیدان امام عمید مشیت جرح قدح خودان امام سدید  
و مظهر حیف و عسف شنیدان مقتدی شییدست و ازینجا است که رازی با آنهم  
سقیفه سازی حیل باز می و آتش اندازی و زغمزه نوازی مدح و تجلیل و تکریم  
و تعظیم و اجلال و تعظیم شافعی حجاز می راضی بحاکمیت و محامات و رعایت محابا  
آن علامه سرفرازی نگردیده ارشاد فرموده و لو کان لامرکن لک فکیف  
جاز للشافعی ان یقسم بایات مالک و از عمده فضائل شافعی نیست که قائل  
بود بااست هارون نارشید که برای فرستادن از فضائل اعمال و شنای افعال  
او دفاتر طوال کفایت نمی کنند تاج المحدثین سنی علامه ابو نعیم در غلیه الاولیا  
که نسخه کامله آن در دو جلد ضخیم بعنایت رب متان بدست این کثیر العصیان افتاد  
در ترجمه محمد بن ادریس الشافعی گفته حل ثنا محمد بن ابراهیم بن احمد ثنا  
ابو عمرو عثمان بن عبدالله المدینی ثنا احمد بن موسی التجار قال قال  
ابو عبدالله محمد بن سکهال الاموی ثنا عبدالله بن محمد البلوی قال المأخی  
بابی عبدالله محمد بن ادریس العراقی دخل الی بالیلا علی بغل بلا  
و علی طیلسان مطبق و فی جلیه حلایه ذلک انه کان من اصحابنا  
عبدالله بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن  
من سنة اربع و ثمانین و مائة و کان قلیا یعتز علی هرون الرشید  
ابو یوسف القاضی و کان قاضی القضاة و کان علی المظالم محمد بن الحسن

فكان الرشيد يصد عن يائها ويتفقّه بقراحتها فساد في ذلك اليوم  
 الى الرشيد فاخبراه بمكان الشافعي وانبطا جميعا في الكلام فقال محمد  
 بن الحسن الحمد لله الذي مكّن في البلاد وملكك رقاب العباد من  
 كل باغ ومعاد الى يوم المعاد لانك لم تسمعوا لك ومطاعا فقد  
 علت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان جماعة من اصحاب  
 عبد الله بن الحسن اجتمعت وهم متفرقون قلنا انك عنق ينوب عن  
 الجميع وهو على الباب يقال له محمد بن دريس بن العباس بن عثمان  
 بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد العزيز بن عبد المطلب بن هاشم  
 بعد شاعدين لا اقرا بلع من المحنة وكفى بالمرء اثما ان يشهد بشهادة  
 ينفيها عن خصمه فعلى رسلكم لا تبوحان ثمار الشافعي فادخل  
 فوضع بين يديه باحديك الذي كان في رجليه فلما استقر به المجلس  
 ورمى القوم اليه بابصارهم في الشافعي بطرفه نحو امير المؤمنين و  
 اشار بكفه كله مسلما فقال السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله  
 وبركاته فقال الرشيد عليك السلام ورحمة الله وبركاته  
 بدلت بسنة لم تور باقامتها ورم دنا فريضة قامت بذاتها من  
 اعجب العجب انك تكلمت في مجلسي بغير اذن فقال الشافعي يا امير المؤمنين  
 ان الله جل وعز قال وعد الله الذين امنوا منكم وعلو الصالحات  
 ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم ولينصرنهم  
 الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا وهو الذي اوعدهم

ابن عبد بن ابي عمير  
 بهذا الامر منك  
 فتمت يدعي بالعلم  
 ولا يشهدك في ذلك  
 وله لسان في خلق  
 ويخطبك بلسانه وان  
 فاقضيه فقال  
 ما كنت اقال غيرك  
 ثم اسكن فاقبل الرشيد  
 على ابي يوسف فقال  
 يا يعقوب قال شكيب  
 يا امير المؤمنين قال شكيب  
 من ثقالة شافعي  
 فقال له ابو يوسف  
 محمد صادق فيما قال  
 والرجل كما حكمه فقال  
 الرشيد يا خبير



فقد كنتي في رضه وامني بعد خوفي يا امير المؤمنين فقال له الرشيد  
اجل قد امنك الله اذ امنك فقال الشافعي قد حدثك انك لا تقتل  
قومك صبرا ولا تزدركهم هجرا تك عدوا ولا تكن بهم اذ اقاموا اليك  
تعدا فقال له الرشيد هو كذلك فاعذرك مع ما اري من حالك  
وتيسيرك من حجازك الى عراقنا التي فتحها الله علينا بعد ان بغى صاحبك  
ثم اتبعه الاخر قال وانت رئيسهم فما ينفع لك القول مع اقامة الحجة  
ولن يضر الشهادة مع اظهار التوبة فقال له الشافعي يا امير المؤمنين  
اما اذا استنطقك الكلام فسا حكم على العدل والصفة فقال له الرشيد  
خات لك فقال الشافعي والله يا امير المؤمنين لو اتسع الكلام على ما  
لما شكوت لك الكلام مع نقل الحديد يعوز فان جد <sup>عليه</sup> بكه اقصمت عين  
نفسه وان كانت لا تخرى فيد لك العليا ويك السفلى والله غني حميد  
فقال الرشيد بعلامه يا سلاح خل عنه فاخذ ما فوقه من الجند  
فجاءه ركبته اليسرى ونصب اليمنى ابتداء الكلام فقال والله يا امير المؤمنين  
لان محشر في تحت راية عبد الله بن الحسن هو من قد علمت شيئا  
قراية لا تنكر عند اختلاف الاهواء وتفرق الاراء احب الي والى كل  
مومن من ان محشر في تحت راية فطري بن العجاة المازني وكان  
الرشيد متكئا فاستوى جالساً وقال صدقت وبررت لان تكون  
تحت راية رجل من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقاد  
اذا اختلاف الاهواء خير من ان محشر تحت راية خارجي خفي <sup>الله</sup> اخذه

مفتي وخبير في التفسير والحدود والفتاوى والامور  
قال الشافعي قد افتريت على الله كذا يا ابا امير المؤمنين ان نصبت  
لها وهذه كلمة ما سبقت بها قط والذين حكموها لاميرو المؤمنين  
فاطلبهم معاينة فان الشهاداة لا تجوز الا كذا وكذا فظروا امير المؤمنين  
اليهما فلما رآهما لا يتكلمان علم ما فرخ الله فامسك عنهما ثم قال  
الرشيد قد اقرت يا بن ادريس فكيف بعرك بكتاب الله ثم قال له  
الشافعي عن ابي كتاب الله تسألني ان الله انزل ثلثا وسبعين كتابا على  
خمسة انبياء وانزل كتاب مع عظة النبي فكان سادسا اولهم آدم  
عليه السلام عليه انزل ثلثون صحيفة كلها امثال انزل على الخنوخ  
وهو ادريس ستة عشر صحيفة كلها حكم وعلم الملكوت الاعلى وانزل  
على ابراهيم ثمانية صحف كلها حكم مفصلة فيها افرائص ونذر وانزل  
على موسى التوراة فيها تخويف وموعظة وانزل على الانجيل ليعيسى  
لبنى اسرائيل ما اختلفوا فيه من التوراة وانزل على داود كتابا كله  
دعاء وموعظة لنفسه حتى يحاصه به من خطيئته لا حكم لنا فيه  
وايقاظ الدواد وانزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن جمع فيه  
سائر الكتب فقال تبيان لكل شيء وموعظة احكام آياته ثم  
فصلت فقال له الرشيد فصل في كتاب الله المنزل على بن عمي رسول  
صلى الله عليه وسلم الذي عانا الى قبيله وامرنا بالعدل بحكمة والايمان  
بمشايكه فقال عن آية تسألني عن حكمه او متشابهه امر عن تقديمه

الرواية في صحيحه بعد

او تاخير امر عن ناسخه ام عن منسوخه ام عما ثبت حكمه ونسخت تلاوته  
ام عما ثبت تلاوته وارتفع حكمه ام عما ضرب به الله مثلا ام عما ضرب به الله  
اعتبارا ام عما احصى مافيه فعال الامور الماضية ام عما قصدنا الله  
فعلهم تحذير اقال فما زال حتى عدله الشافعي ثلاثا وسبعين حكما في  
القرآن فقال له الرشيد يحك يا شافعي اكل هذا يحيط به عامك  
فقال يا امير المؤمنين المحنة على العالم كالنار على الفضة تخرج  
جودتها من داءتها فانها اذا فتمحن فقال الرشيد ما احسن ان  
اعيد ما قلت فساالك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى له  
كيف بصر بك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الرشيد  
انني لا عرف منها يا امير المؤمنين ما خرج على وجه الايجاب لا يجوز تركه  
كما لا يجوز ترك ما اوجبه الله في القرآن وما خرج على وجه التاخير  
وما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام وما خرج على وجه  
العموم يدخل فيه الخصوص وما خرج جوابا عن سوال سائل ليس لغرض  
استعماله وما خرج منه ابتداء لا يرد حام العلوم في صدقه ومما لا  
في خاصة نفسه افتتكم به الخاصة والعامة وما انحصر به نفس  
دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه وسلم  
ذكر افعال جد الترتيب يا شافعي لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فاحسنتم موضعها بوصفها فما حاجتنا الى التكرار عليكم ونحن  
نعلم ومن حضر انك نصابها فقال له الشافعي ذلك من فضل الله علينا  
النصاب الاصل والمرجع الى

وعلى الناس واما شرفنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وبنو فقهان كيف  
بصره بالعربية قال مبداتنا وطبا عنا بما تقدمت والسنتنا بما  
فصارت كالحياة لا تفر الا بالسلامة وكن لك العربية لا تسلم الا  
لاهلها ولقد كنت وما اعرف الله فكنت كمن سلم من الداء ما سلم  
الداء وعاش متكا ملا وبذلك شهد القرآن فقال وما ان سألنا  
من رسول لا بلسان قومه يعز قريشا وانت وانا مني ميا امير المؤمنين  
فالعصر حيف والجرثومة منيرة شائعة انت اصل وفتح وهو  
صلى الله عليه مفسر ومبين بما جمعت احبائنا فحن بنواك سلام  
بنك ندعى ونسب فقال الرشيد صدقت وبارك الله فيك الحمد  
روايت حلية الاوليا وضحت كه شافعي يارون يابرت وكرت بلقب يارون  
يساخت ونيزازان وضحت كه شافعي اذ عاك خود منصب يامت را نهايت شنيع  
و فطيع دانسته كه آنرا با فتراسي كذب عليه اسر تعبیر کرده پس بهرگاه امامت يابن  
مرتبه عظيم و جليل باشد كه شافعي اذ عاك آن با آن جلالت و عظمت مرتبه خواه  
شدني كند و اذ عاك آنرا با فتراسي كذب بر خدا تعالى قرار دهد پس اثبات شافعي  
امامت را براي يارون دليل صريحيت بر آنكه شافعي يارون را بهتر از خود ميدانست  
وامامت او را عين حق و صواب ميدانست و فخر رازي در رساله فضائل شافعي  
گفته الباب الثالث في حكاية محنة الشافعي رضي الله عنه فيه فصول  
الفصل الاول في كيفية تلك المحنة لما جرى بالشافعي رضي الله عنه  
الى العراق اذ دخل ليلا وكان في حله حديد لا نته كان من اصحاب

عبد الله بن الحسن بن علي بن أبي طالب كان في ذلك ليلة الاثنين لعشر  
 خلون من شعبان سنة اربع وثمانين في ذلك الوقت كان ابو يوسف  
 على قضاء القضاة ومحمد بن علي المظالم قد خلا على الرشيد فقال محمد  
 بن الحسن الحمد لله الذي مكنتك في البلاد وملكك ديار العباد  
 من كل باغ وعاد الى يوم المعاد لا زال قولك مسموعا وامرك مطاعا  
 فقد علمت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان شئمة من امرنا  
 عبد الله بن الحسن اجتمعوا وفي حرا حدي يثوب عن انكل يقال له محمد بن  
 ادريس يزعم انه بكنا الا فراق منك ويدعي من العلم  
 سنه ولا يشهد له بذلك قدمه وله لسان لاء يستجيبك بلسانه  
 وانا خائف على الدنيا منه كفاك الله ههنا قال عثرتك ثم  
 امسك فقال الرشيد لابن يوسف يا ابا يعقوب كيف الامر قال ابو يوس  
 عف صديق فيما قال ثم امر بالشافعي رضي الله عنه فادخل على الرشيد  
 فربى اقوم بابصارهم اليه فقال الشافعي رضي الله عنه السلام  
 عليك يا امير المؤمنين رحمة الله وبركاته فقال الرشيد عليك  
 السلام ورحمة الله وبركاته بدأت بسنة لم تور باقامتي باوردها  
 فريضة قامت بذلتها ومن العجب انك تتكلم في مجلسي بخير اذني  
 فقال الشافعي ان الله تعا قال وعلا الله الذين امنوا منكم وعملوا الصا  
 لية استغفارهم في الارض كما استغفار الذين من قبلهم وليكن لهم  
 ديني من الذي رضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم امنا وهو الذي

اذا وعد وفي فقد مكنتي في رضى وامنى من بعد خوفى يا امير المؤمنين  
 فقد حدثت انك لا تقتل قومك صبرا ولا تكذبهم اذا اقاموا اليك  
 عذا قال الرشيد هو كذا لك فما عذرك بعد ما ظهران صاحبك لما  
 علينا واتبعه الاخوان كنت رئيسا لهم فقال الشافعي لما استنطقته  
 فساكنكم على العدل والانصاف لكن الكلام مع ثقل الحديد فاجبت  
 على بفرقه عن قدامى جيشت على ركبتي كسيرة ابا ثي عندا بانك وان  
 كانت الاخرى في يدك العليا ويدي السفلى والله غنى حميد فقال الرشيد  
 لغلामه يا سراح خل عنه فاخذ ما في قداميه من الحديد فحشا  
 الشافعي على ركبتيه وقال يا امير المؤمنين والله لان يحشر في الله  
 تحت راية عبد الله بن الحسن هو كما علمت شيخ له قرابة لا تنكر  
 عند اختلاف الاراء احب الى والى كل مسلم من ان يحشر في الله تعالى  
 تحت راية قطري بن فجاءة المازني الخاجي كان الرشيد متكئا فاشبه  
 جالساً وقال قصده ويرت لان تكون تحت اية رجل من اهل بيت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من ان تكون تحت راية خارجي  
 طغى وبغى لكن ما حجتك ان قريشا كلهم ائمة وانت منهم فقال الشافعي  
 رضى الله عنه يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان  
 تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين حاشا ان اقول  
 ذلك القول لقد فاك المبلغ فسق واشتران لي يا امير المؤمنين حرمة  
 الاسلام وذمة النسب كفى بها وسيلة واحق من اخذ بادب الله تعالى

ابن محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم الذاب عن مینه الحامی عن  
امته قال فقل وجه طرون ثم قال لیفرح روعك فاننا نوحی حیث  
قوابتك وعلماك ثم امره بالقعود اذین عبارت ظاهرست که شافعی نهایت  
ابا و تنکاف تحاشی از ادعای امامت ظاهر کرده که اولاً فسق و کذب افشای  
محمد بن الحسن با یوسف که نسبت این عابد شافعی کرده بودند بتلاوت آیه  
که میثابت کرده و بعد آن گفته که حاش شد که بگویم این قول را بدرستی که دروغ  
گفت رساننده این قول فاسق شده گمنگار گردیده و نیز شافعی تصریح کرده  
بآنکه احق کسی که اخذ کرده بادی خدای تعالی ابن عمر رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم است که ذب کننده است از دین رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
محامات کننده است از امت آنحضرت و ازین ارشاد شافعی نهایت  
مدح و تعظیم و تجلیل و تکریم رشید ظاهرست که او را احق عاملین حکم تعالی  
و انموده و ذب اواز حامی دین نبوی و محامات او امت آنحضرت ظاهرست  
و نیز از روایت حلیه الاولیا ظاهرست که هرگاه شافعی بجواب بارون  
اقسام سنت بیان کرد و بارون استحسان آن نمود و مدح شافعی کرد شافعی  
بخطاب بارون گفته که چیز نیست که شرف ما بر رسول خدا صلی الله علیه  
وسلم است و بتو پس ظاهر شد که شافعی بارون را تالی جناب رسالت  
صلی الله علیه و سلم در تشریف خودش میدانست و نیز از روایت  
حلیه الاولیا واضحست که شافعی بارون را در فضائل و محامد خود اصل  
قرار داده و خود را فرج او حیث قال انت اصل و نحن فرع و فخر رازی

در رساله فضائل شافعی درین وایت نقل کرده فقال الرشید کیف بعاد  
بالعریة قال الشافعی هی مبداء تطاعنا بها تقدمت والستنا بها  
جرت ولقد كنت وانا ما اعرف اللحن فكنت كمن سلم من الداء فلم يخرج  
الى الداء والقرآن يشهد بذلك قال الله تعالى وما ارسلنا من  
رسول الا بلسان قومهم وانت وانا مني هم فالغصير حنيف والجرم  
منيفه وانت اصل ونجح فرج فقال الرشید صدقت بارك الله فيك  
ونیز در طلیه الاولیاء در روایت دیگر که در ان مناظره شافعی با بشری می بود  
بارون رشید نقل کرده آورده که فقال له اسی للشافعی بشرا دعيت لاجاء  
فقل تعرف شيئا اجمع الناس عليه قال نعم اجمعوا على ان الحاضر  
امير المؤمنين فمخ خالفه قتل فضحك هرون و امر باخذ القيد عن  
رجليه الخ ازين عبارات ظاهرست که شافعی تصریح کرده بآنکه مردم اجماع  
کرده اند بر آنکه حاضر یعنی بارون امیرالمومنین است پس کسی که مخالف او کند  
قتل کرده شود پس ثابت شد که نزد شافعی بارون باجماع اهل ایمان و  
اسلام خلیفه برحق و امام بالصدق و امیرالمومنین در رئیس مسلمین واجب الاتباع  
و لازم الاطاعة بود و مخالف او مباح الدم بلکه واجب القتل بوده و نیز  
فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الفصل الثالث فی مناظره جرت  
بینہ و بین محمد بن الحسن فی هذه الواقعة ذکر و ان الشافعی رضی الله  
عنه لما حضر مع العلویین من الیمین حضر باب الرشید اتفق ان کاخک  
فرج هن من الليل فكانوا يدخلون عشرة عشرة مني هم على الرشيد





محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السملی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید گفته اولاً  
 یصح خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولا یمکن اماماً حقاً کان لا یمکن  
 السکوت به والاغراض منه لان من رضى به امام باطل فانه یکفر  
 ونیز در تمهید گفته و امام من قال ان الامام لا یمکن الا من اولاد الحق <sup>الحسین</sup>  
 رضی الله عنهما وکان یتعلم من الله تعالى او من جبرئیل علیہ السلام  
 قلنا هذا لا یصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد قضا الامامة  
 معاویة وبايعامعه ولو کان لا یمکن لغيرهما اولاد من اولادهم لکان  
 ذلك خطأ وکفر منی ما لان نصب الامام غیر حق بکون کفر الخ <sup>تمهید</sup>  
 آنکه امارات وضع و کذب افترا و اختلاف و افتعال از هر جانب خلف و امام وین  
 و شمال این بهتان صریح الاختلال و عصبیه واضحه الاعتلال و فریه لائحه الاشغال  
 و تهمت فطیعه الاحتیال و دروغ و اثر گون سراسر محال و بهت مورت افول و  
 وزر و وبال و تحسین موجب اصناف خرم و نکال و اضمح و نمایان بشایه که حاجت  
 توضیح و بیان و فاقت تشریح و تبیان و ضرورت تامل و اسعان ندارد و ازانجمله  
 تقدم خلق عجا جیل ثلثه بر حضرت آدم و جمیع انبیای سابقین معظم که از منطوق  
 و مدلول این کذب معلول مفهوم از باب علوم میشود صراحت و بداهت مستلزم تفضیل  
 ثلثه جلیل الفخار بر حضرت آدم و دیگر انبیای اخیار علی نبینا و آله و علیهم السلام  
 ما تابع الليل والنهار حی باشد و پیر ظاهرت که تفضیل اول ثلثه چه جانی  
 جمیل المحامد و ثالث موثر تفضیل و تقریب محابات و مراعات اقارب  
 مشیرین انواع مفاسد و اصدی از انبیای چه جا تفضیل شان بر جمیع این حضرات

سواى افضل کائنات علیه وآله وعلیه السلام الف التحیات و التسلیمات از اقیح افشارت  
و اشنع اتهامات و اسعج اختلاقات و مخالفا جماع جمیع امت منفر موجودات  
صلی الله علیه و آله اصحاب الایات و الکرامات بیست و پنج سلمی و مستثنی  
که بوی اناسلام و ایقان بمشام و رسیدہ کاہی مرکب اثبات یا تجویز  
نکریدہ کہ آن کفر صریح و الحاد فضیح و زندقہ قبیح و تجارت بارہ و جسارت  
خاسرہ خیر بیج است از آنجمله آنکہ ثلاثہ فرزانہ ممتاز زمانہ دور و دوران  
در ظلمت ہم و محسوس متحرک کفر و انکار و جمل و یوار و عدوان و خسار و طغیان  
و تبار و خسار و عمار و خذلان و عوار و عناد و ولد و مخالفت و شکافت  
و مناوات و مبادات و مخالفت و مشاحنت با اسلام و دین و انقیاد  
برای احکام رب العالمین و اطاعت امتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند  
و اگر در باب اول بلا معول باب مکابره و مجادله و مجازفہ باز کنند و بنا  
انصاف و حیا و شرم و آزر و بمعاول تجر می شجر و تجسّم بر کنند و اورا از  
موحد و مومن و صاحب اسلام و آبی از کفر و سجود اصنام قرار دهند و کمال  
اغراق و انہماک و ارتباک خود در افترا و کذب بہتان فراروی ارباب نقیض  
و اتقان نهند در سبق کفر ثانی و ثالث کہ از اجلای بدیہیات و اوضح متواترات  
و اصرح یقینیات و ابدین مسلمیات کلامی نمیتوانند کرد پس سیکہ بر ظلمت  
کفر طاری شدہ باشد چه قسم ممکن است کہ قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیاء  
سابقین علی نبینا و آله وعلیه السلام رب العالمین یا جناب رسول خدا صلی  
علیہ وآله وسلم در عین عرش مظهر بوده باشد سبحانک هذا بہتان عظیم

اصحاب اسلام علیہم السلام

یتشعرا منه الجلود ویتفر منه الجلود فلجنة الله على واضعته وفتح الله  
وجهه صانعه وقد فعل ولعمري كون الانوار الثلاثة انوارا وكونهم في الخلق  
مقتدا صاعدا آدم وسائر الانبياء السابقين اعصارا ثم مع ارتباكهم  
في اشرار الكفر دهورا واعمارا وخوضهم من بحار اللذات والعناد  
غمارا وركوبهم على صهوة الزندقة والانكار علافا واجهادا ومسيرا  
في معتزات غسق البوار والتبار ليللا ونهارا وايتارهم بعد الاستسلام  
الظاهر عن مداحس النزال وذا حض القتال فرار اشر فرادا ونكوا  
ونكولهم وانحيازهم وعد لهم عن الحق مرارا ثم ايدع اتباعهم اشيائهم  
حيارتي وتري الناس سكارى ما هم بسكارى اذا تجمل انك براباب بصيرة  
ودين يقطع ويقن بلا ظن وتخمين ظاهرا مستبين است كه آياي ثلثة ميمون بديلا  
شقاء كفر وضلال انكار توحيد رب متعال وعناد سرسرنكال وبال صواب  
وموسوم مصوب مقرون بودند لا بمرتاب فيه مرتاب ان بلغ من  
المبالغة والجدال مبلغا لا يبلغ اليه رجاء ولا حساب اگر چه پدر آل  
اسلام ظاهری آورده طريق القیاد قسری سپرده لکن بلا شبهه وارتیاب  
هر دو پدر ثانی و ثالث والا گه بحالت کفر و انکار توحید خالق قومی قدر ما  
در کات سقر و اصل مستقر ذات لبس شعر کرده اند و واضع جسد و مخلق  
این کذب زور که از ایمان و ایقان بر اهل قاصیه و روان خوف هول میخند  
و استهزا و طعن و تحجیم اهل دین یقین مجبور بوده اصلا بثلثه ظاهر را  
اصلا بظاهره و اصول فاخره قرار داده و ظاهر است که اصلا بخیسته

۳۵۵  
بر خلق تلمیذ قبل حضرت آدم علیه السلام  
برای حاجت هر کس نور و آیت شده است

متنبر منتقد کفار اشرار و بدین فجار را اصحاب ظاهر و قرار دادن سخنی بس غریب  
و افتراهای بس عجیب است و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین  
کذب صریح و دروغ فاضح نقل کردن داد کمال حماقت دادن است لیکن از  
ایستاد چه عجب که بسبب غایت محبت تلمیذ در فضایل شان و اصلاح شایع  
اعمال شان چنانکه کذب افترا کرده اند اگر در حق ابایی شان چنین کذب  
صریح مبر یافتند چه جای شکایت است از اینجا دیدار می انصاف و عقل و  
و انشوری کابلی و مخاطب امثال شان باید دریافت که در حق اصحاب تلمیذ  
چنین احادیث پر اکاذیب اضحی الوضوح ظاهراً و البطلان با قبول نمایند  
و بمبایات افتخار آنرا ذکر کنند و آنرا معتبر ندارند و در حق جناب امیر علیه السلام  
احادیث صحیح را مثل حدیث ولایت حدیث طبر و حدیث انانیدینه العلم و غیر  
موضوع گویند و کذب تحت پندارند و فقیر از ایراد شاه صاحب این حدیث را  
و معتبر و نشستن آن باوصف اظهار قدح و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجب ندارم  
که اولاً این قدر فهم هم ندارند که با امثال چنین امور ظاهریه برین دو تائیداً حاکم  
هم ندارند که ایشان را اموریکه مناط اشکال است محفوظ باشد و ثالثاً در تعصب  
هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان پس بعد از انجماط نظرشان محض  
رواستدالات شیعه و توجیه اعتراضات بایشانست خواه حظی از صدق  
و واقعیت داشته باشند یا نه تا آنکه حوام دانند که شاه صاحب کاری نموند و نگردد  
تعجبها از شافعی دارم که چگونه جرات برداشت چنین خرافات کاو به نموده  
و نیز جای فرادان حیرت است که این حجر چگونه آنرا معتبر و موقوف پذیر داشته در

صواعق ذکر نموده حال آنکه از افاده خود در شرح قصیده همزه خطاب است  
که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم است و نیز او را خطاب نتوان گفت بلکه او  
نجس است چنانچه آیه شریفه انا المشركون نجس بران دلالت دارد و قال شیخ  
شعر لم تزل في ضماؤنا لكون تختار ذلك الامهات والاباء بعد ذلك لا خلاف  
الدلالة على كرامة نسبه صلى الله عليه وآله وسلم تنبيه لك ان تاخذ من  
كلام الناظم التي علمت ان الاحاديث مصرية به لفظ في  
اكثره ومعنى في كلمة ان اباؤ النبي صلى الله عليه وسلم غير الانبياء  
وامهاته الى آدم وحواء ليس فيهم كافران الكافرا يقال في حق الله  
تختار ولا كبر ولا طاهر بل نجس كما في آية انا المشركون نجس قد  
صرحت الاحاديث السابقة بانهم مختارون ان الاباء كمالهم ان  
الامهات طاهرات بهيچمهم آنکه بعضی از کذابین و مفتقرین و نقالین  
مختلفین از حضرت ابی هریره امام الراکنین الى الجساسة على الوضع على  
سيد المرسلين صلى الله عليه وآله اجمعين حدیثی متفق خلق ابی بکر از نور  
سرور کائنات علیه آلاف التحیات و التسلیحات و خلق ثانی شانی و خطای  
طفیانی از نور ابو بکر ظلمانی و خلق است از نور ثانی عدوانی قال اطراف عدوانی  
نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت بهم بافته و متداخلاً و المنة  
که جمعی از محققین نقاد و تفسیر و تفسیر این کذب را باب عناد باطل و جوده او  
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین و امام المنقذین بعد  
ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطل است و ذهبی ارشاد کرده

کہ آن کذب است و سیوطی علامہ علی الاطلاق و ابن العساق و تلمیذ او رحمۃ اللہ  
باوفاق آنرا در موضوعات و مفتریات ارباب کذب و اختلاق داخل ساخته  
سیوطی در ذیل الموضوعات گفته ابو نعیم فی مالیه حد ثنا محمد بن محمد  
بن عمرو بن یزید ملاحد ثنا احمد بن یوسف حد ثنا ابو شعیب  
صالح بن یزید حد ثنا احمد بن یوسف المتبحر حد ثنا ابو شعیب  
السوکی عن الہیثم بن جمیل عن المقبری عن ابی ہریرۃ عن فو حلقہ  
من نوره و خلق ابا بکر من نور منی خلق عمر من نور ابی بکر و خلق صفیہ  
من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة قال ابو نعیم هذا باطل ابو معشر  
و ابو اشعیب متروکون قال فی المیزان هذا خبر کذب ما حدث  
واحد من الثلثۃ و انما الکافۃ عندہ فیہ المتبحر لا یعرف شیخ رحمۃ اللہ  
در مختصر تنزیہ الشریعہ گفته خلقہ اللہ من نوره و خلق ابا بکر من  
نور منی خلق عمر من نور ابی بکر و خلق صفیہ من نور عمر و عمر سراج  
اهل الجنة نع اسی رواہ ابو نعیم فی مالیه عن ابی ہریرۃ و  
قال هذا باطل و قال الذہبی هذا کذب و ہر گاہ حسب افادات  
ائمہ ثقافت عا در جات خبر خلق ابی بکر از نور جناب سالتاب صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم باطل و کذب زور باشد بودن ثلثہ انوار بر ہمین عرش باو  
بنور سرور و مرسلان صلی اللہ علیہ وآلہ با اختلاف الملوان نیز بالاو  
محض کنج بہتان و مجازفت و عدوان باشد و الحمد للہ المنان الخنن  
علی ظہور خیر اهل الافراء و الشنان و وضوح بوار تجارتہ اصحاب الخذلان

عن ابی ہریرۃ

و نقاد صح

والحمد لله الموفق وهو المستعان پس نمیدانم که کابلی جیسو و مخاطب خود چرا  
این کذب زور را بمعارضه حدیث خود مذکور و بطور نمودند که انفع بود و فضیلت  
ارباب چهره و قصور و او دخل خود در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در آن  
جناب امیر المومنین علیه السلام اصلا و اساسا خیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین ضوابط  
استحیا کرده باشند و از تفصیح خوفی نموده که علمای ثقات آنرا باطل و کذب گفته اند  
لیکن غلط گفتیم استخیار کابلی رئیس المتخذ لقیین مخاطب ایام المستکبرین در خواب ندیده  
و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از یاد و تصدیق حدیث  
ما صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِهِ شَيْئًا اِلَّا وَامْتِثَالَ اِنْ بَوْضُوهُ بِوَسْطِهِ سَنَةً كَمَا سَلَّ شَانِ  
امثال این احادیث را از قبح موضوعات و انموده اند و شاه صاحب الکمال  
و قاضی آنرا بمقابلہ شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و جزائفا را  
افترات را که اسلاف اخلاف سنیّه تصدیق وضع آن فرموده اند از مناقب  
خلفا شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالب است که بنظر مخاطب حلیل الفخار  
و کابلی عمده الاحبار این کذب سراسر شمار و فریه ظالمه العوارز سیده و الاطی  
کشیخ و اعراض و صفح و خض بصر و قطع نظر ازین نه و مستحسن مستنکر نمی فرمودند مگر  
نه می بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین و الانصاب موصوف ترک  
تقصیب و تصلیب او شائب معروف تسلیم و انقیاد برای حق سقراط و جهابرت  
و مشارکت حمایت و تهنیت این شائب این کذب و دراز قیاس و حساب برای اثبات  
فضل شخیخ عمده الانجاب نقل کرده پایه وقاحت و جسارت و جلا  
و صفاقت را بر تبه پس مبیع و رفیع رسانیده خود را از تکلمین مستغنی و مناظرین



متصلین هم بالاتر گردانید چنانچه در کتاب مذکور میفرماید فی قمره و سبل الاحبار  
 ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 ان الله عز وجل خلق من نور و خلق ابابکر من نوری خلق عمر من  
 نور ابی بکر و خلق الموصنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهم قوله و  
 مؤید این روایت حدیث دیگریم است که مشهور است ان الارواح جنود مجتبه  
 ما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف **قول** کاتبی عمده المستوی  
 رئیس الملسمین و امام المتطهین مقتدری المتعین بعد ایراد روایت همین سلسله  
 قدیمین مشتمل بر مقدم خلق شده بر حضرت آدم علی نبینا و آلہ و علیہ سائر الانبیاء  
 سلام رب العالمین بر محض عدم احتیاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت شود و اکتفا  
 و اقتصار نموده تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استنزاف و سخریه  
 اولی الافهام دانسته طی کشف و کج حنن از اسباب بیان اولی و انسب پنداشته  
 لکن مخاطب بخیر بزیاد تجدیق و ترجیح اکتفا بر ایراد این خبر شیش اهل نظر  
 کافی و بسند و موجب ظهور و توضیح حصور و قوت و نزد اصحاب را  
 بلند انکاشته ناچار قلم نرین رقم را در مضار ایراد بعض زیادات و اضافہ  
 بنزدی از منکرات و اقحام بعض معجزات و ایراد بعض مطربات که همه آن دل  
 زایره بر مرزید حسن و فهم و کیا است و غایت وقت نظر و فطانت و نهایت کمال  
 و رزانت و اقصای صلو حدس و متانت مخاطب کما دیانت ست جوان  
 داده و حقیقہ بهم و تلم ارکان و قطب و سمرم اخصان و جزو هم افغانان ان  
 زیادات و اہمیتہ البیان بالبلغ طرق و اوضح بیان محمد المثلان المختار

روایتی ہے کہ ابین تقدم خلق تنشہ بر حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم کہ دین ابن المارواح جنود محمدہ

استعان بینمایم و بنقص و رض و نقص و رفض ان حرفا حرف بحیث لا یعتلج فیہ  
ریب لاحد من ارباب الفهم والنظر فی کرایم پس باید دانست کہ دعوی تائید حد  
الارواح جنود مجتہد برای و این فضیلت خشب مسند و دلائل مسندہ کہ ہمہ  
آن صوارم منہ و قواضی خدہ بر قطع و استیصال اصل و فرع این قرینہ  
مستردہ است ظاہر گردیدہ از عجائب افادات و غرائب توہمات و بدائع  
تجسّات است زیرا کہ در روایت مصنوعہ و حکایت موضوعہ تقدّم خلق  
ثلثہ عالی نژاد بر حضرت آدم علی نبینا و آلہ و علیہ السلام رب العباد حسب  
ایراد کابلی شدید الاحتماد و مخاطب مذکور است و بر ظاہر است کہ درین  
حدیث مشہور کہ مخاطب صدر الصدور تائید آن برای این کذب و زور  
دعوی نمودہ اثر می از تقدّم ثلثہ عجیبہ الخلق لا منطوقا و لا مفہوماً غیر مذکور  
و عدم دلالت آن بر تقدّم خلق تصدّیق فیص خلافت کاسدۃ النور بوجہ  
من الوجوہ و لو بالایاء و الاشعار النعمان من القصور در کمال وضوح و ظہور  
و بالقطع فقدان تعارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تغایر و تنافر و اختلاف  
این حدیث با این جزاف صریح الاعتساف برابر با معان انصاف بخیر مستوفی  
زیرا کہ بدلول این حدیث حسب افادات علما شراح و مفسرین احادیث بسیار  
صریح است کہ ارواح در اوّل خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار  
موافقت در صفات مخالفت در ان مخلوق شدہ و اجساد این ارواح  
در دینا ایتلاف و اختلاف حاصل میکند بر حسب خلقت خود پس خیر  
و دوست میدار و اختیار را و شر را و شر را و شر را و این ہذا من القم

روایت نمائید و اینست تقدیم خلق ثلثه بر حضرت آدم  
علیه السلام بحديث ان الارواح جنود مجنده

۱۱۴

على خلق احكم من الانبياء والاوصياء فضلا عن التقدم على خلق اد جميع  
الرسال الا صفياء سوى خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله المجباء  
ما اتصل الروح بالغذاء شيخ عبد الحق در لمعات شرح مشكوة گفته قوله الارواح  
جنود مجنده فماتعارف منها يتلف وماتناكر اختلف الجنود جمع  
جند ومجندة مجمعة على نحو قناطير مقنطرة وفيه دليل على ان  
الارواح ليست باعراض على انما كانت موجودة قبل الاجسام ولا  
يلزم من ذلك قدما لكن يبطل القول بخلقها بعد تمام البدن تنويه  
الا ان يراد بخلقها قبل البدن تقديرها كذلك وهو مخالف الظاهر  
الحديث جذابل قد جاء في الحديث خلقت الارواح قبل الاجساد  
بالفي عام وعلى انما خلقت في قول خلقتي على قسعين من ايتلاف  
واختلاف باعتبار موافقة في الصفات ومخالفة في احوال  
الاجساد التي فيها الارواح تلتق في الدنيا فتتلف وتختلف على  
حسب ما خلقت عليه فالخير يجب الاختيار والشرير يجب الاشرار  
وان عرض عارض يقتضي خلاف ذلك فالما الى به فماتعارف  
منها قبل التعلق بالاجساد ايتلف بعد كمن فقد اليقه ثم اتصل  
به وماتناكر قبله اختلف بعد وهذا التعارف والتناكر الهامات  
من الله من غير اشعار مني هم بالسابقة پس عجب آنست كه مخاطب عبيد  
در اینجا تخرج وخروج از تقليد كايلى و حيد اختيار كرده محض دعوى تايد  
حديث تجنيد بر اى اين كذب غير سديده و اصدابر سر بيان وجه

صاحب  
باب المحب في اسرار

تائید و لو بالایمان والاشارة واضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و  
 بکف لسان عطف عنان از توضیح و بیان اجمعی من البکر المستورة فی الخد  
 و اجمعی من باقل المشهور بالعمی و القصص و الموصوم بالحصر و الحسو گردید  
 و ظاهر اغرض مخاطب این تائید نیست که ازین حدیث مشهور ثابت میشود که  
 ایتلاف عالم اشباح لیل تعارف در عالم ارواح است و تعارف ارواح  
 مستلزم نیست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثة عالمی تبار شعار  
 ایتلاف و تبار موافقت سرور اختیار صلی الله علیه و آله الاطهار در بر داشتند  
 لابد که ارواح ثلثة جلیل الالهیات عظیم الانشراح باروح جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله باهم باشند و هرگاه ارواح اینها باروح آنحضرت بهم باشد  
 لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان  
 و هوای و فطانت و بشاعت این وهم و خیال پر ظاهر است و صدور امثال  
 چنین بهفوات از مدعیان علم و تبحر بعید و از انجا که این تحقیق اینق مختص بفکر  
 دقیق مخاطب افین است متعالی عجب عجب و غایب می باشد پر ظاهر است که اگر جز در  
 ایتلاف با جناب رسالت صلی الله علیه و سلم در دنیا و لالت بر تقدم خلق  
 بر حضرت آدم و سایر انبیاء علی نبینا و آله علیهم السلام و همراه بودن شخص موقوف  
 با جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حجی قدس نماید لازم آید که جمیع حقایق  
 حتی جمیع عناصر الجانی و معاویة الشانی و مغیره الزانی که حسب افادات سنی  
 ایتلاف تمام با سرور انام صلی الله علیه و آله الکریم داشتند بلکه سایر مسلمین  
 و مومنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آنحضرت دارند قبل حضرت آدم

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب سالتم صلی الله علیه و آله  
 در بر حق نشنا جا گرفته و بطلان ظاهر عند اهل ایمان و الا یقین غنی  
 عن اقامة الشاهد البرهان الله الموفق وهو المستعان والصالح  
 من لای الا فیهام و عتاد الا ذهان و نیز ظاهراً است که اگر فظ غلیظ عدم تمام  
 و متناظر و ایشار متعارف متناظر در عالم ارواح بار و حشر و راخیار صلی الله  
 علیه و آله الا طهارتی شست و مثل آنحضرت معاذ الله نور می زانوار و صاحب  
 جبر قدس پروردگار میبود و هرگز در دنیا نبشت صداوت و مناوات  
 و نهایت عناد و معادات و اقصا کد و مخاشفت و مبادات با سر کارنا  
 علیه و آله آلاف التحیات و التسلیات و لو قبل الاسلام الظاهری نمی در زید و ان  
 غایت قاحت و جسارت و غایت جلالت و خسارت قهر و تقدیر غایت  
 سرور انبیا صلی الله علیه و آله با اختلاف النهر و اللیال و تکرار الغیا  
 و الاصال منکر و جالانکه این معنی بر روایات جهابذه حذاق و ما برین معنی  
 بالکمال فی الآفاق ثابت و محقق است و الیاجد مخاطب بر ازاله الخفا گفته  
 عن انس قال خرج عمر متقلداً بالسیف فلقیه رجل من بنی ذهرة  
 فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمداً قال کیف تأمین  
 بنی هاشم و بنی ذهرة فقال له عمر ما اراک الا قد صبت و ترکت دینک  
 قال افلا ادلک علی العجب ان اختک و ختنک قد صبا و ترکا دینک  
 فسمیتم اراختی اناهما و عندهما جاب فیما سمع حباب بن محسن عمر قوله  
 فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهینة التي سمعتم عنکم

روایتی که در این مقدمه خلق شده بر حضرت  
علیه السلام حدیث آن را در این جزوه مجتذبه ۳۴۶۷

وكانوا يقرون طه فقالوا ما عدا احدينا قد ثناب به قال فلعنكم الله  
فقال له ختنه يا عمران كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه  
فوطئه وطمأشدا يدا فجاءت اخته لتدفعه عن وجهها ففجها انقطة  
بيد فدمي وجهها ثم ونيز درازاته الخفا گفته عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب  
شد يدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق حتى دنا من  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم وجع بن جبيب بغدادى ركناب سمع  
در اخبار قریش تصنيف نموده و فقيره نسخه عتيقه آن در عديده وقت رجوع از حج  
بيت الله الحرام و زيارت سرور انام و ائمه يقيع عليه عليهم الاف التحية و السلام  
خرید نمودم گفته ابو اهيليم بن المندب بن عبد الله الحزامى قال حدثني  
عمر بن بكر الموصلى عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن  
عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث  
الحرب التي كانت بين عكر بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن  
خديفة بن غانم كان من رجال قریش في الجاهلية وكان يوازن  
عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيلة رسول الله صلى الله عليه  
وسلم و معاداته فاكرم الله عمر باكرمه من الاسلام واستجاب  
فيه دعوة نبيه عليه السلام واعتر به دينه و ابطا ابو الجهم  
عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الحرام و ابن هشام در سيرت خود كه مختصر  
سيرت ابن سحر است گفته قال ابن اسحاق وكان اسلام عمر فيما بلغني  
ان اخته فاطمة بنت الخطاب وكانت عند سعيد بن زيد بن

رواه أحمد بن حنبل في مسنده  
٤٥٥ عليه السلام في حديث الأرواح  
في الجنة

زيد بن عمرو بن نفيل كانت قد أسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد  
وهما تخفيان باسلامهما من عمرو كان نعيم بن عبد الله النخعي رجل  
من قومه من بني عبد بن كعب قد أسلم وكان أيضا يستخفي باسلامه  
من قومه كان خطاب بن كلاب يختلف إلى فاطمة بنت الخطاب فيرواها  
القرآن فخرج عمرو يومًا متوشحًا بسيفه يريد رسول الله صلى الله عليه  
عليه وسلم ورهطًا من أصحابه قد دخلوا له واليهم قد اجتمعوا  
في بيت عند الصفا وهم قريب من أربعين رجلًا يسألون  
ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم حمزة بن عبد المطلب  
وأبو بكر بن أبي قحافة الصديق وعلي بن أبي طالب في رجال من المسلمين  
من كان أقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة ولم يخرج  
فهم خرج إلى أرض الحبشة فلقبه نعيم بن عبد الله فقال ابن زيد  
يا عمر قال زيد محمد هذا الصابي الذي قُتِل امرؤ قريش وسقته  
أحلامها وعاب دينها وسب الهنأ فاقبله فقال له نعيم والله  
لقد غررتك نفسك من نفسك يا عمر ترى بني عبد مناف أكبر  
تمشي على الأرض قد قتلت محمدًا صلى الله عليه وسلم فلا ترحم  
إلى أهل بيتك فقيم أمرهم قال فأي أهل بيتي قال خنك وابن  
عمك سعيد بن زيد بن عمرو واختك فاطمة بنت الخطاب فقد  
والله أسلموا وتابوا محمدًا على دينه فعليك بها ونيزا بن هشام وشيرة  
نحوه وكفته قال ابن إسحاق فحدثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

رواه عائشة ورايت تقدم خلق ثلثة بر حضرت آدم  
عليه السلام بحديث الارواح جنود مجنونة  
٤٤

بن عباس بن ابي ببيعة عن عبد العزيز بن عامر بن ببيعة عن امه  
ام عبد الله بنت ابي حنيفة قالت والله انا لنترجل الى ارض الحبشة  
وقد اصب عامر في بعض حاجتنا اذا قبل عمر بن الخطاب حتى وقف على  
وهو على شركه قالت وكتنا نلق منه البلاء اذى لنا وشدة  
علينا قالت فقال انه الا نطلاق يا ام عبد الله قالت فقلت نعم  
والله لنخرجن في رضا لله اذيقونا وقهرتونا حتى يجعل الله لنا فرجاً  
قالت فقال سبحانه الله ورأيت له رقة لم اكن اراها ثم انصرف  
وقد احرزته فيما ارى ثم ورجا قالت فجاء عامر بحاجته تلك فقلت  
يا ابا عبد الله لو رأيت عمر انقا ورقته وحرزته علينا قال اطمعت  
في اسلامه قالت قلت نعم قال لا يسلم الله رأيت حتى يسلم حياً  
الخطاب قال يا سامنه لما كان يرى من غلظته وقسوته عن  
الاسلام پس در عقل کدام عاقل رست می آید که کسی در عالم ارواح جنت  
رسالت بآب صلی الله علیه و آله وسلم تعارف داشته تصدیق کند رست  
و نبوت آنجناب باشد و نیز باین مرتبه رفیع و فضیلت سفینه ممتاز باشد که  
قبیل خلق حضرت آدم بحجت اظهار کرامت و بزرگی او را پیدا کنند و یا چنان  
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در همین عرش مطهر جاد منهد  
مسلوٹ با وساخ منقذہ دینین مقدوشتان و کفر و عدوان گردو کہ مز  
اسوات ادب تلقیب آنحضرت شود و قصد قتل آنجناب نماید فلا حول ولا قوۃ  
الا بالله واستعید بالله من استهواء الشیطان علی قلب الانسان



وجعله اعمی یبصر و اصم کاسمع فیصیر مهتوما کالمختبط الجدران و لکن  
ما افاد فی الحج الباهرة فی جواب هذه الفقرة القصيدة القاصدة  
الصادرة من الخطاب الحاوی للفضائل الفاخرة و تحث الارواح  
جنود مجتدة الخ مطلقا تابیة و ابیت موضوعه مذکوره نمیکند چه اگر روح  
عمری اخوان او باری روح نبوی در عالم ارواح با هم قمار و فی ایشلاف شمشیر  
عمر بن الخطاب بعد بعثت آن حضرت صلی الله علیه و سلم شش سال و صد  
از راه و ایزاد آنحضرت علیه آله الصلوة و السلام مانند ابو جبریل از اقوان  
شقاوت اقتراں کوی سبقت نمی برد و چون خوف فحای بد آنجناب  
صلی الله علیه و آله و سلم در ظاهر بر بقیه اسلام داخل شده باز زبان  
بر اقوال و افعال انسرور علیه آله الصلوة و السلام نمیکشاد و در مضائق  
پیکار آن اخبار صلی الله علیه و آله و سلم تنها گذاشته عارفانه بر قرآنی  
نمیکردند این امور از و امثال او دلیل کمال مہابت و منافرت در آن  
حالم است انتہی قولہ و بعد اللہ و التي دلالت بر مطلوب ندارد و اقول  
کتابی عمدة الکبریا و وجود آنهم جور و جفا و مهاجرت انصاف و وفا و تارک کثیر  
و حیا و مخالفت و لا و صفا و ایشار تختر و تنطع و تعمق سرا یا خطا و ابداع  
غرائب مکبرات و مجازفات جالبه انواع طعن و استهزا جسارت بر منع دلالت  
این حدیث شریف بر مدعا نموده اکتفا بر محض قدح و جرح و معارضه آن باریست  
شافعیه غیر واقعیه و دعوی عدم حجاج بمثل این اخبار اگر چه ثابت هم شود  
فرموده لکن مخاطب عمدة الایمان و الحذائق بسبب ید انما کما بالنعم و غیر

در مخالفت شقاق و مخالفت و خفاق حتما و جزا نفی دلالت این حدیث شریف  
بر مدعیان می نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر کابری می پیماید بلا  
خوف و هراس از مواخذه و طعن و تشنیع محققین جلال است اساس بغرض اکتفا  
تخلیه و وسواس و ایتجاج اشباه ناس و اشتباه و التباس و ترویج روح اول  
من قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوت  
مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمیشود و برین تعلیل معطل معلول و نفی  
و ابطال بدخول وجه مذموم و مرفوع و اجترار اعتدای نامقبول و تعسف و  
نامقبول بنزل مستاصل اساس فضل یکار و فضول اکتفا نفرموده بلکه  
میشوینان ملازم است را درین مورد و امر جلیل القدر جمیل الفرائض شرکت حضرت  
امیر المومنین علیه السلام در نور نبوت و وجوب امامت آنحضرت بلا فصل بوجه  
که اخبار منع بران نشیند و بسبب مزید آنها که را انکار سراسر خسران اقتضای  
برائارت قنار و اخبار منع صریح البوار نفرموده بزمید مجانبست از عناد و ولد  
و عدم احتیاج از تشنیع نقاد و فرط شغف و له با بطلان فضل و صی سراسر انبیا  
احقاد صلی الله علیه و آله الی یوم القنادر لفظ مکرر صریح المیزر و دونه خراط  
القنادر که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه حواله قلم  
نمین رقم نموده بر زبان گهربار میروند و این کلمات اربعه مسوقه براتی روح و روح  
ثلثه و را بعمم معاویه الغاویة در کمال مهین و بطلان و نهایت رکاکت و فتن  
آن روشنی و حیان و دلالت حدیث شریف بر مدعیان است مستغنی و مستغنی  
از بیان و استلزام اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوت و نور امامت

استلزام و بقاء صفات

و رویت صحیح فخر جناب امیر المومنین  
علیه السلام در حدیث نور

۳۶۹

و جلال و جلاله حدیث نور  
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

انحضرت را بلا فصل باقصای مرتبه اصح و ظاهر و لایح و باهرست و بر ملازمتین  
الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهم قصد بر انگشتن آن و کسب حق  
سلسله انصاف و ایتقان بسبب آن نموده نمی نشیند و هیچ عاقلی متدین و  
منصفی متاثر و متدبری متخرج ریب و شبهه در آن نمیگزیند و هر کسی که نفحات  
متازجه اعتبار و استبصار بمشام او رسیده و از بهار فحش اخبار و آثار سرور  
اخیار ضلی الله علیه و آله الاطهار و مستسعاد بملاحظه و مطالعه افادات  
علما کبار و تحقیقین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا  
از اوضح جلیات و ابدین قطعنیات و اجلایدیهیات و اصرح اولیات  
و اظهر یقینیات می بیند و هر کسی که پاره از شرم و از رم و حیا و اندک خوف  
از خرمی و تحسار و اختضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد و آن  
برود و ابطال این دلالت صریحه البدهیه بیته الصراحه نمی چسبند و الله المجد  
و المنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حق بلا فصل بوجود سیده  
مسلمه اهل فضل و ادله ظاهره موجه قلوب اصحاب کبیر و محل برابین  
محکم موله صدور از باب عتساف ذل و شواهد حصیفه صریحه الاتقان  
و الجزل ظاهر و باهرست چه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف  
تصحیح مخالفت جناب امیر المومنین علیه السلام وارد شده این نص صحیح را  
اکابر ائمه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این  
حضرات اگر چه سابقا گذشته لکن درین مقام بهیات اجتماع مذکور می شود  
ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

ورود تصحيح خلافت جناب امير المؤمنين  
عليه السلام در حديث نور

۳۷۰

و در اول از وجوه دلالت حديث نور  
بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

امير المؤمنين عليه السلام گفته قوله عليه السلام كنت انا و علي نوراً بين  
يدي الله اخبرنا ابو غالب محمد بن محمد بن احمد بن سهل النخعي رحمه الله  
قال اخبرنا ابو الحسن علي بن منصور الحلبي الاخباري قال قال  
علي بن محمد العدوي السمساطي قال حدثنا الحسن بن علي بن زكريا  
بن احمد قال حدثنا المقدم العجلي قال حدثنا الفضيل بن عياض  
عن ثوبان بن يزيد عن خالد بن معدان عن اذان عن سلمان الفارسي  
قال سمعت جيبى محمداً صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا و علي  
نوراً بين يدي الله عز وجل بسبح الله ذلك النور وبقدره قبل  
ان يخلق الله آدم يا الف عام فلما خلق الله آدم ركب في ذلك النور  
في صلبه فلم نزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب  
ففي النبوة و في علي الخلافة و في غيره بن شهر دار و يلقي رفرود و من الاخبار  
فرموده عن سلمان الفارسي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
وسلم خلقت انا و علي من نور واحد قبل ان يخلق آدم باربعة  
الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ركب في ذلك النور في صلبه فلم  
نزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة و  
في علي الخلافة و في غيره بن شهر دار و يلقي رفرود و من الاخبار  
فرموده عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى  
عليه وسلم يقول خلقت انا و علي بن ابي طالب من نور عن محمد بن  
نسة

ابن احمد

ودر تفسیر صحیح خلافت امیر المومنین ۳۷۱ و جبرائیل از وجوه دلالت حدیث نور  
 علیه السلام در حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

عَشْرَ أَلْفِ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ نَقَلْنَا إِلَى صُلَاحِبِ الرِّجَالِ وَ  
 أَرْحَامِ النِّسَاءِ الطَّاهِرَاتِ ثُمَّ نَقَلْنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قِسْمَنَا  
 نَصْفَيْنِ فَجَعَلَ النِّصْفَ فِي صُلْبِنِي عَبْدَ اللَّهِ وَجَعَلَ النِّصْفَ فِي صُلْبِ  
 عَمِّي أَبِي طَالِبٍ فَخَلَقْتَ مِنْ لَدُنِّي النِّصْفَ خَلَقَ عَلِيٌّ مِنْ النِّصْفِ أَكْبَحِي  
 وَاشْتَقَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَسْمَائِهِ أَسْمَاءَ فَادَّةٍ عَزَّ وَجَلَّ الْمُجُودِ وَأَنَا مُحَمَّدٌ  
 الْأَعْلَى وَآخِي عَلِيٌّ وَابْنُ فَاطِمَةَ وَأَبْنَتِي فَاطِمَةُ وَأَبْنَةُ حَسَنِ وَابْنَايَ  
 الْحُسَيْنَ وَكَانَ اسْمِي فِي الرِّسَالَةِ وَالنَّبُوءَةِ وَكَانَ اسْمُهُ فِي الْخَلْقِ  
 وَالشَّجَاعَةِ فَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ اللَّهِ وَبِهِ عَلَى هِمْدَانِي شَيْخَانِي  
 وَالِدِي مُخَاطَبُ الثَّانِي وَرِكَابُ مَوَدَّةِ الْقُرْبَى مِيقَرَامَا يَدُ الْمَوَدَّةِ الثَّامِنَةِ فِي  
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيًّا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَفِيهَا  
 أُعْطِيَ عَلَى مِنَ الْخَصَائِلِ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَعْضُ  
 فَضَائِلِ الْخَضِرَتِ مِيقَرَامَا يَدُ سَلَامَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ  
 بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكِبَ فِي لَدُنِ النُّورِ فِي صُلْبِي  
 فَلَمْ يَزَلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَبِلَ النَّبِيُّ  
 وَفِي عَلَى الْخِلَافَةِ وَبِهِ عَلَى هِمْدَانِي وَرِكَابُ وَضْعَةِ الْفَرُوسِ كَقِسْمَةِ  
 الْبَابِ الثَّلَاثِ عَشَرَ مَارَوْي عَنْ سَلَامَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ  
 بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكِبَ فِي لَدُنِ النُّورِ فِي صُلْبِي

فلم یکن فی شیه و امیرالمومنین علیه السلام  
و فی علی الخلافة و صاحب فضل ممتاز و صاحب مقامات رفیعه و دراز  
و عارف حقائق راز و نیاز سید محمد گیسو راز تصریح را خلافت جناب  
امیرالمومنین بقطع و یقین ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآین عظاما  
اهل الانکار و الضلال نموده در کتاب اسرار در سیم و فساد و سیم گفتنیست  
چهارم بصل بصل و حیه کلبی از خبیث سول الله صلی الله علیه و سلم شایسته  
نمایم چنانچه بود که از صورت خود گشتی بدین صورت شد هر چه نه این بود که  
صورت بخیر بود اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است علی الاطلاق  
این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین بهم میگویی که  
جبرئیل عقل محمد است که صورتش مثل کردی و وضع اشیا مواضعها واقع  
بر چند اتحاد و خلاف عقل گفته اند اما نه عقلیست نفی فلک افلاک عقل  
کل اینجا باید شاید ترا ظفری بدان بود و نظری بران داری بسیار اسرار  
در فهم تواید همین که خلقت انا و علی من نور واحدیم اینجا که علی  
ان نبی است انی بین کل نوعین و کلین همین معنی است ففی النبوة و فی  
الخلافة همین اشارت کرد و ائت منی کمن من منی یعنی همین نقشه را  
حدیث میکند کلامنا اشاره و عند من فهم عبادة و احمد بر این  
در جواب انقائس علی با نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحدی قبل ان  
ینزل آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب له

در روز تشریح خلافت جناب امیر المومنین **علیه السلام** بر امامت جناب امیر المومنین **علیه السلام**  
در حدیث نور

فی صلیب و لم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلیب عبد الله فی  
النبوة فی علی الخلافة و شیخ محمد واعظ بهروی در کتاب یا ضل الفضائل  
الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه وسلم و کونه کرم الله  
وجهه من نور واحد و کونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه وسلم  
قال قال الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلیب آدم  
فماؤها حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلیب عبد الله و جزء فی  
صلیب طالوت فخرجنی نبیاً و اخرج علیاً و صیار و ایه ابوالحسن  
المغازلی الشافعی فی المناقب و عن سلمان قال سمعت حبیبی محمداً  
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نور ابین  
یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق الله  
ادم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلیب آدم  
فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلیب عبد المطلب فی النبوة و فی  
علی الخلافة و ایه ابوالحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول  
فی النبوة ای ختم النبوة و قوله و فی علی الخلافة ای ختم  
الخلافة كما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة کذلک کان  
کرم الله وجهه خاتم الخلافة و ظاهر است که تاویل بهرونی  
خلافت را بجمع خلافت بهر محض و سر از تحت است که تقدیر لفظی الاول  
محض تلمیح و تسویل است بآنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت  
بیواسطه بود و غیره نادر و زیرا که خلفای انبیاء سابقین که بیواسطه





و در توضیح بوسایت جناب امیرالمومنین  
 علیه السلام در حدیث نور  
 ۳۷۵ بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام  
 وجود دوم از وجه دلالت حدیث نور

قسمت ذلک فی وجعل ذلک جزئین فجاء انا و جزئ علی و زاد  
 کتاب الفردوس ثمراتنا حتی صدرنا فی عبدالمطلب و کان الذی  
 و لعلی الوصیة و بدیهی اولی است که مراد از لفظ وصایت حسب تبادر  
 وصایت عامه است که مرادف خلافت و امامت و تاویل آن بوصایت  
 جزئیه ناقصه مثل تاویل متعصبین اهل کتابت نصوص نبوت جناب  
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بامطلق ارتقاع و عاریت  
 ظاهر بانبوت خاصه عرب و چنانچه بطلان این تاویل  
 عللیل که محض اضلال و تسویلست ظاهرست بجمعین کمال  
 شناخت تاویل وصایت و صی برحق بوصایت جزئیه ناقصه  
 غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالت مآب  
 صلی الله علیه و آله و سلم وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام  
 بانبوت خود دلیل صریحت بر آنکه این وصایت عامه است که مرتب است  
 پس عظیم و نه از حق است نهایت تحیم و تالی رتبه نبوت است چنانچه نبوت  
 آنحضرت متفرعست بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت  
 آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام متفرعست  
 بر نور آنحضرت و تقدم خلق آن و ظاهرست که تفرع وصایت جزئیه ناقصه  
 بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن بانبوت  
 صلی الله علیه و آله الکرام نهایت رکیک و متبشعست پس هیچ عاقلی بحد  
 این تفرع و مقابله صریح ابا از التام محل وصایت و صفت عامه که مرادف

استدلال بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام  
بقدم شیخ و تقدیس نور آنحضرت بر شیخ  
سائر خلق از انبیا و غیر ایشان

۳۷۶

و چه سوم از وجوه دلالت حدیث نور  
بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

آنکه از ملاخطه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع و تطبیق آن واضح  
و ظاهر است که نور جناب امیرالمومنین علیه السلام در وقت استقامت آن بنو جناب  
رسالت آب صلی الله علیه و آله و سلم بودن آن پیش فدا می نمود و جل رحمت  
بشیخ و تقدیس و تمجید حق سبحانه و تعالیٰ مشغول بود و چنانچه در حدیث  
که ابن عباس علیه السلام روایت فرموده که در کوفت خلقت انا و علی بن ابی طالب  
نمود و احدی یسبح الله تعالی بنیة الحسن و در حدیثی که ابو حمزه ثمالی  
الغازی در کتاب المناقب با سند خود از حضرت سلمان روایت کرده  
که کوفت کنت انا و علی بن ابی طالب یسبح الله عن رجل یسبح الله  
ذالک النور و یقید سه و این روایت را محمدا و عطاء بن یحیی و ابن  
شاذان از ابن المغازی نقل نموده و در حدیثی که ابن المغازی از ابن  
زید روایت می فرماید که در کوفت کنت انا و علی بن ابی طالب یسبح الله  
یسبح الله ذالک النور و یقید سه و در روایتی که ابی حمزه ثمالی  
از ابن زید روایت کرده که در کوفت کنت انا و علی بن ابی طالب یسبح الله  
یسبح الله و یقید سه و در حدیثی که عاصم با سند خود از ابن عباس  
روایت نموده که کنت انا و علی بن ابی طالب یسبح الله و یقید سه  
یسبح الله عن رجل فی بنیة الحسن و در روایتی که در کتاب التخصیص  
آورده که کوفت کنت انا و علی بن ابی طالب یسبح الله و یقید سه  
یسبح الله و یقید سه و در روایتی که در کتاب المناقب

استدلال بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام  
مقدمه بر شرح و تفسیر نور انوار حضرت بروج  
ساز طایفه از اینها و غیر ایشان

۳۶۶

و بعد سوم از وجوه دلالت حدیث نور  
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

از احمد و شریک در کتاب اناه علی نور الدین بیان فرموده است که  
بسم الله ذلک النور و یقید سه و در حدیثی که ابن عساکر آنرا در  
تاریخ الشام علی ما نقل الکلبی روایت نموده ما ثور است کنت انا علی نور  
بین بدای الله مطیعاً بسم الله ذلک النور و یقید سه و در حدیثی  
که ابن اسحاق اندلسی آنرا در کتاب الشفا روایت کرده واقع است همانست  
انا و علی من نور واحد بسم الله علی متن العیون و این حدیث را  
ایرازم هم در کتاب الاکتفا و تفسیر در باب احسن القصص نقل  
نموده و در عالم در حدیثی که علی و فاطمه علیهما السلام را در میان  
شجره طیلم و در حدیثی که عوفی در کتاب السطین بیان فرموده حضرت سلمان روایت  
کرده و در دست قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول  
ما کنت انا و علی بن ابی طالب الا بسم نور من بین العیون بسم الله  
و یقید سه و نیز در روایتی که طبرانی در معجمه و حضرت سلمان آورده  
ما کنت انا و علی نور الدین بسم الله علی و علی مطیعاً  
بسم الله ذلک النور و یقید سه و در حدیثی که عوفی و علی  
در کتاب السطین آورده که ما کنت انا و علی نور الدین بسم الله  
علی و علی مطیعاً بسم الله ذلک النور و یقید سه و در روایتی که علی  
جهانی در روضه القروس آورده مذکور است کنت انا و علی بن  
بدای الله نوراً مطیعاً بسم الله ذلک النور و یقید سه و در حدیثی  
که عوفی آنرا با اشاره خود از ابوهریره روایت نموده و در دست طین الله

یا الله انما خلق فیہ من روحه التفتاد و عرینة العرش فاذا انوار  
 خمسة اشباح سجدا و ركعا و يرطابا و يست که این تقدیس و تجید قبل از  
 حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بعد از تسبیح و راز و ملوک که در تقدیر و شرافت  
 مختلفه در طرق حدیث وارد شده بوده پس این تسبیح تقدیس یا تقدیس  
 و تجید تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و شیعیان که من بعد از  
 وجود آمده اند گردیده و نوری که این تقدیس و تجید از او ظهور رسیده باشد  
 حدیث من من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم النشأة  
 مستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیسات رب بریات الى يوم القيام بوقوع خواهد  
 شده و ذلك فضيلة بالغة و جميلة سابعة و مرتبة رفيعة و منزل  
 منیعة و علاه سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام بعد ذکر احادیث  
 و آله برجیات انبیا علیهم السلام گفته و الکتاب العزیز بدل علی ذلك  
 ایضا قال الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا  
 بل احياء عند ربهم یرزقون و اذا ثبت ذلك فی الشہید یتثبت فی  
 حق النبی صلی الله علیه و سلم بوجوه احد هاتین هذرتبة شرفه  
 اعطیت للشہید کرامة له و لا رتبة اعلى من رتبة الانبیاء و لا  
 ان حال الانبیاء اعلى و اکمل من حال جمیع الشہداء فیستجیل ان  
 کمال الشہداء و لا یحصل للانبیاء کما سیمما هذا کمال لکن یوجب  
 زیادة القرب الزلفی و النعم و الانس بالعلی الاعلی و الثانی ان  
 هذه الرتبة حصلت للشہداء اجرا علی جهادهم و بذل انفسهم

انما تسبیح فی حقیقة  
 بیا علیهم الصلوة  
 السلام

سبب برخصيت برابرم بنين بدينه  
 فخره و قد برت برت برت  
 سار غلبه از اديا و نر حه الشان  
 ٢٩  
 بچهره و وجه دلالت بر ديش نور بر آقا  
 جنابا ميرالمومنين عليه السلام

لله تعالى والنبى صلى الله عليه وسلم هو الذى سن لنا ذلك  
 ودعانا اليه وهدانا له باذن الله تعالى وتوفيقه وقد قال  
 صلى الله عليه وسلم من سن سنة حسنة فله اجرها واجر  
 من عمل بها الى يوم القيامة ومن سن سنة سيئة فعليه  
 وزرها ووزر من عمل بها الى يوم القيامة وقال صلى الله عليه  
 وسلم من حال هكذا كان له من الاجر مثل اجر من يتبعه  
 لا ينقص ذلك من اجورهم شيئا ومن حال الى ضلالة كان عليه  
 من الاثر مثل اثار من يتبعه لا ينقص ذلك من اثارهم شيئا  
 والا حادىث الصحيحة فى ذلك كثيرة مشهورة فكل اجر حصل  
 للشريد حصل للنبى صلى الله عليه وسلم مثله والحياة  
 اجر فيحصل للنبى صلى الله عليه وسلم مثله زيادة على ماله  
 صلى الله عليه وسلم من الاجر الخاص من نفسه على هدايته  
 لا يشاركه وعلى ماله من الاجر على حسنة الخاصة من الاعمال  
 والمعارف والاحوال التى لا تفصل جميع الامم الى عرشه شرفا  
 ولا يبلغون معشار عشرها وهكذا نقول ان جميع سناتنا  
 واعمالنا الصالحة وعبادات كل مسلم مسطر في حياتنا  
 نبينا صلى الله عليه وسلم زيادة على ماله من الاجر يحصل  
 له صلى الله عليه وسلم من الاجر اضعاف مضاعفة  
 لا يحصرها الا الله تعالى ويقصر العقل عن ادراكها فان كان

وحيث لم لا يوجد ولا حد حيث لا يورثها  
جنايا المومنين عليه السلام

استدل بالبرافيد حيث جازى الله المومنين عليه السلام  
بقدر ما يستحقون من ثوابهم في الدنيا والآخرة  
ما لم يخلق الا بالهدى والنعيم والنعيم

شديد وعامل الى يوم القيمة يحصل له اجر ويجدد له شئنه في الهداية  
مثل ذلك الا اجره وشئنه مثله وللشيخ اربعة وللرايع ثمانية  
وهكذا يضعف في كل مرتبة الاجور الحاصلة الى ان تنقضي  
النبي صلى الله عليه وسلم فاذا فرضت المراتب عشرة بعد النبي  
صلى الله عليه وسلم من الاجور الف واربعة وعشرون فاذا اهدى  
بالعاشر حادي عشر صار اجر النبي صلى الله عليه وسلم الضيق  
وثمانية واربعين هكذا كلما ازداد واحد يتضاعف ما قبله ابدأ  
الى يوم القيمة وهذا امر لا يحصرها الا الله تعالى ويقصر العقل عن  
كنه حقيقته فكيف اذا اخذ مع كثرة الصحابة وكثرة التابعين  
وكثرة المسلمين في كل عصر فكل واحد من الصحابة يحصل له بعد  
الاجور التي يترتب على فعله الى يوم القيمة وكل ما يحصل لجميع  
الصحابة حاصل بجملة للنبي صلى الله عليه وسلم وهكذا يظهر  
رحمان السلف على الخلف فانه كلما ازداد الخلف ازداد اجرا  
ويتضاعف بالطريق الذي نمتنا عليه ومن تامل هذا المعنى  
ورنق التوفيق انبعثت همته الى التعليم ورغب في النشر ليتضاعف  
اجرة في حياته وبعد موته على الدوام وكيف عن احداث البعد  
والمظالم من المكوس وغيرها فانها يتضاعف عليه بالطريق التي  
ذكرناها مادام يعمل بها فيتا صل المسلم هذا المعنى وسعادة  
الهادي الى الخير وشقاوة الداعي الى الشر ازين عبارة من

الثالث

الحاج للنبي صلى الله عليه وسلم

وهذه

تقدیم استغفار و تقدیس نور آنحضرت بر سبج ۳۸۱ جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
سائر خلق از انبیا و غیر ایشان

بوضوح میرسد که بود امی حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجر  
واجز من عملها الى يوم القيامة و دیگر احادیث صحیحہ کثیرہ اجزہ  
شہد اربا احترام و صحابہ کرام جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
کہ سنت سنیه اعمال صالحہ و عبادات و حصول اجران از مکنون کائنات  
بسبب ولایت آنجناب است میرسد بکاینہمین وجه تین تمام حسنات صالح  
صالحہ و عبادات را بحدہ ہر مسلم در صحائف آنجناب مرقوم و مسطور است  
و چون نور جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بانور آنحضرت مستی بودہ است  
و تقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیہ السلام و دیگر انبیا  
و جمیع اہم میکرد و لا محالہ اجور تسبیح و تقدیس جمیع انام الی یوم القیامہ  
در جریدہ و حسنات آنجناب ہم ثبت خواہد و این بکرت رائعہ و شقیبت نامست  
کہ عقل از ادراک فضل آن قاصر و ذہن در بلوغ کند آن خاصر و سعید گارونی  
در متقی گفتہ عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
انہ قال کنت نوراً بین یدیک اللہ تعالی قبل ان یخلق اللہ عزوجل  
آدم یا عام تسبیح الملائکۃ بتسبیحہ فلما خلق اللہ تعالی آدم  
القد ذاک النور فی صلبہ فقال صلی اللہ علیہ وسلم  
فاہبط فی اللہ تعالی الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح  
وقد فنی فی صلب ابراہیم ثم یزل تعالی عن قلبی من الارض الی الکعبۃ  
والارحام الطاہرۃ حتی اخرجنی بین ابوی امر یتقبیا علی سفح قط  
و دیار بکر می در خمیس گفتہ عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم

الانین محمد بن موسی

عزق لای اللہ

جنا پامير المومنين عليه السلام

بہ قدم بسبح و تقدیس تو را شمع قدرت بر شمع  
سائر خلق از اینها و غیر ایشان

ادبه قال رحمه الله وعلين سيدنا الله قبل ان يخلق الله عز وجل آدم  
عام يسبح ذلك النور وسبح الملائكة ينسبونه فلما خلق الله آدم  
الفر ذلك النور في صلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فاهبطن الله الى الارض في صلب آدم وجعله في صلب نوح في السفينة  
وقد فقه في النار في صلب ابراهيم ثم لم ينزل به ثقل من الاصاب  
الكريمة والارحام الطاهرة حتى اخرجني من ابوي له بقاء على سفاح  
قطاير وايت لا لت وارز برانكه نور جناب سالتمابي صلى الله عليه وآله وسلم  
قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده وان نور تسبيح ميكرو بسبب  
تسبيح آن نور ملائكة تسبيح ميكروند وچون نور علوی با نور نبوی مقدر متصل  
بوده وانفصالی وانخیازی وانقسامی والفرازی نداشته نور جناب امیر مومنان  
عليه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال وتسبيح  
ملائکه برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم و هدایت کفر و قهر و او سخطها  
بعد بنیت من الله میراستاد ملائکه مقربین وسبب اصلی تسبیح رب العالمین  
روا باشد هل هذا الا جود شفییدا وعسف عنید وحیف بعید  
صدید و چه چهار هم آنگاه سابق شنیدی که جموعی ر فرایند السطین  
على ما نقل عنه باستاذ خود روایت کرده عن ابی هريرة عن النبي صلى  
عليه وسلم انه قال خلق الله تعا ابا البشر ونفع فيه من روحه  
النفت آدم بمئة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا وكبرا  
قال آدم يا رب هل خلقت احدا من طين قبل قال لا يا آدم

1

63



در چهارم از آنکه حضرت آدم علیه السلام  
جناب امیر المومنین علیه السلام

۳۸۳

استدلال بقول حق تعالی لولا هم ما خلقتک  
یعنی مثل آن عباد و تهریج با حدیث ثانی و در آیه  
توسل باب شانزده اشغال حضرت آدم علیه السلام

قال فمن هؤلاء الخمسة الذين اراهم في هبتي وصودق قال  
هوؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك هوؤلاء خمسة  
شقيقت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولا هم ما خلقت الجنة  
ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا  
الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا الحمد وهذا محمد وانا الله  
وهذا علي وانا الفاطم وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن  
وانا المحسن هذا الحسين البيت بعزتي الله لا ياتيني احد بمثل  
حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناري ولا ابا  
يا آدم هؤلاء صفوق بهم النجيم وجم اهلكهم فاذا كان لك اني  
حاجة فيهم لولا توسل فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن  
سفينة النجاة من تعلق بها نجى من خاد عنها هلك فمن  
كان له الى الله حاجة فليسال بنا اهل البيت ازين رواية  
سرا يا هدايت ظاهر وواضح است كه هرگاه حضرت آدم عليه السلام  
نيارت خمسة آل عبا عليهم الاف التحية والتناكه اشباح نور دين  
عرش بودند نمود و حق تعالی را سوال از ایشان كرد باری تعالی ارشاد  
فرمود هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك و در روایت  
نظری كه سابقا مذکور شد و در دست كه حضرت آدم هرگاه  
سوال فرمود كه آیا خلق کرده خلقی را كه او احب باشد بسوی تو  
از من حق تعالی بگو اب سوال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود نعم انا

ارشاد نمود حق تعالی  
عقاب حضرت آدم علیه السلام  
در حق مثل عباد و اولاد  
ما خلقتك فبقية آفقت  
اشباح نورانية الفاناز  
نيارت نمود سوال كرد  
حق تعالی را در ایشان

و چه چهارم از وجوه دلالت حدیث نورانی  
جناب امیرالمومنین علیه السلام  
۳۸۴  
و ستره دل بعول حق تعالی بولایم خلیفان  
حق خدای عباد و تفریح با صبیحان و امیر  
آدم علیه السلام بنو سلاله ایشان و ایشان خدایان

ما خلقتک پس معلوم شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل  
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت  
آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده و هذا غایت الشرف  
والعلاء و نهاية الفضل و السناء الذی یقصر عن ادراک کفه  
الا لباب الذکیة یحسها عن الوصول الی وائله فضلا عن  
اقاصیه الا فقام الذکیة و ظاهرست که حضرات ثلثه ازین مرتبت  
شامخه و منزلت بازخه بمرحل شاسعه و در وانه وصول این مجدبا  
و فخر زایه یقینا محروم و مجبور پس تقدیم شان بر آنحضرت ارفع ظلم و جور  
مختور نزد ارباب حدس و شعور هل یستوی الاعی و البصیر  
ام هل تستوی الظلمات و النور و نیز ازین روایت را و غیبهات  
اهل کجای و ضلالت و ضحیست که حق تعالی در حق خمسة  
اکل عبا علیهم السلام التحیة و التناغم موده هوکلاء صفوقی بجهرا یجیههم و بهم  
اهل که هر پس معلوم شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل جناب  
رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم صفوه خلایق و موجب نجات  
و سبب استخلاص شان از ممالک بوائق و شدائد مضائق و موجب  
ثبات و قیام شان در ساحض مزالتق بوده فکیف یجوز احد من  
اهل الا استصدار تقدم الثلثة الخائضین فی غمار الکفر برهة  
من الاعصار علی صفوة الخلق المبخی لهم من العطب و البوار المنقذ  
ایاهم من الشجب و التبار و الضائق عن اقتحامهم فی الودی و الخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا كان لك الى حاجة فهو لك  
توسل ظاهرست که حضرت آدم علیه السلام بامور بود باینکه  
توسل نماید بنحسب اطهار صلوات الله وسلامه عليهم  
مدی اختلاف الليل والنهار و در قضای حاجات و استعاضه  
بامولات پس افضلیت جناب امیر المومنین علیه  
السلام از حضرت آدم و دیگر انبیاء علیهم السلام  
بجمال و وضوح و ظهور مستحق شد فکیف یجوز تقدم  
الثلثة المتی الکین علی الهلاك والتباب علی من  
امر آدم علیه السلام بالتوسل الیه فی نجات المطالب  
و کشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حسب امر الهی  
نخمسہ نجباء علیهم الاف التحية و الثنا توسل بهم نموده و سوال  
قبول توبه بحق این حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لاف و امش  
گردید ابن المغازی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته  
قوله تعالی فتلق آدم من به کلمات اخبرنا احمد بن محمد بن  
عبد الوهاب جازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شاذان محمد  
بن عثمان قال حدثني محمد بن سليمان بن الحارث نا محمد بن علی بن  
خلف العطار نا الحسين الاشقر نا عمرو بن ابی المقدام عن ابيه عن سعيد  
بن جبیر قال سئل النبی صلی الله علیه و سلم عن الکلمات التي تلقى بها آدم من ربه  
فتاب علیه قال سئل بحق محمد و علی وفاطمة والحسن والحسين الا ثبت

استدلال بقول حق تعالی بولایم ما خلقک

ووجه چهارم از وجوه دلالت حدیث نور  
بر امامت خدایا بر المومنین علیه السلام

در حق جنس آل عبا و تصریح بصیبت شان و امر  
آدم علیه السلام بتوسل بایشان ایشان حضرت آدم این را

۳۸۶

عنه کتاب علیه و در روایت فطری که سابقا گذشت و در دست قلم  
اقتضای الخطیئة قال یارب اسألك محمد وعلی وفاطمة و الحسن  
والمحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا لما قال الله عز وجل فقل  
آدم من به کلمات کتاب علیه جلال الدین سیوطی در تفسیر و منشور آیه  
فقل آدم من به کلمات کتاب علیه انه هو التواب الرحیم گفته  
اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه كتاب  
عليه قال سأل الحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسين  
الا ثبت على كتاب عليه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجاة  
اخرج الدارقطني وابن النجار عن ابن عباس رضي الله عنه  
قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن  
الكلمات التي تلقاها آدم من ربه كتاب عليه قال  
سأل الحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسين الا ثبت  
على كتاب عليه و ملا معین در معارج النبوة در فصل  
دوم در بشاراتی که تعلق بکلامه و انبیا علیهم السلام دارد  
گفته واقعه ششم بشارت آدم صفت اسام  
جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فقل آدم  
من ربه کلمات می فرماید که آدم و حوا در جینی که بر سر  
جنت متکد بودند و از زندگانی بروفق کامران

در وجه اولی از وجوه دلالت حدیث نور  
بر امامت خدایا بر المومنین علیه السلام  
در حق جنس آل عبا و تصریح بصیبت شان و امر  
آدم علیه السلام بتوسل بایشان ایشان حضرت آدم این را  
اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه كتاب  
عليه قال سأل الحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسين  
الا ثبت على كتاب عليه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجاة  
اخرج الدارقطني وابن النجار عن ابن عباس رضي الله عنه  
قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن  
الكلمات التي تلقاها آدم من ربه كتاب عليه قال  
سأل الحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسين الا ثبت  
على كتاب عليه و ملا معین در معارج النبوة در فصل  
دوم در بشاراتی که تعلق بکلامه و انبیا علیهم السلام دارد  
گفته واقعه ششم بشارت آدم صفت اسام  
جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فقل آدم  
من ربه کلمات می فرماید که آدم و حوا در جینی که بر سر  
جنت متکد بودند و از زندگانی بروفق کامران

توسل خطاب حضرت آدم و انشال آن حضرت ۴۸۴ جناب امیر المومنین علیه السلام  
ابن امام رضا علیه السلام جناب امیر المومنین علیه السلام

خیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد  
تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصود درجات جنت  
سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی  
آورد که بنامی خشته از زبر و خشته از نقره بود و کنکها  
آن از زمراخضر درین قصه تخته بود از یاقوت اهر  
بنگاشته و بر بالای آن تخت قبت از نور برافراشته  
و در آن قبت بر بالای آن تخت صورتی و رعایت  
حسن و جمال ترتیب داده تاج از نور بر سر  
نهاد و دو گوشواره از لؤلؤ و در گوشش  
در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از  
غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت  
در دندان چسرت گرفته حسن و جمال خوار او  
جنب آن فراموش ساخت پرسید یاد بیا هله  
الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه  
زهرا است دختر محمد مصطفی و آن تاج نور  
بر سر او نمودار پدر بزرگوار او است علیه من الصلوة  
افضلها و آن قلاده نور در گردن او  
مثال شوهر علی مقدر او علی  
کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون

ظاهره کنایه از دو فرزند انار حجت فرمان برادر  
 رضوان الله علیهما بعد از ان بر بالاسی سر قش کرد  
 پنج دروید کشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مشیت  
 ساخت بر بالاسی یک در نوشته بود انا الحمد  
 و هذا محمد و بر سرق و وین دیگر قسم زده بود انا  
 الله الاعلی و بر کتابه نظر سیم این کتابت کرده بود  
 که انا الفاطره و هذا فاطمة و بر عصایه روزن دیگر این کلمه  
 مرقوم ساخته بود که انا الحسن و هذا الحسن و بر ایوان بنفذه پنج این  
 ترکیب ثبت فرموده بود که منی الاحسان و هذا حسین  
 علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی  
 گرامی را بخاطر میدار که روزی بتذکار این کلمات محتاج  
 گردی بعد از آنکه سید صد سال بخت ارتکاب زکات گریسته بود  
 بمقتضای ندای یا تف غیبی باین کلمات مستعد گشت تا گفت  
 یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطره و یا محسن یا منک الاحسان  
 یا محمد و علی و فاطمة و الحسن و حسین ان تغفر لی  
 و تقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا  
 وحی آمد که ای آدم اگر از من مجربان تمامی ذریت خود را  
 خودست میکردی برکت این پنج همه مغفور می ساختم  
 فلانك قوله فتلقى آدم من ربه كلمات فتا عليه

انا الحمد  
 انا الحسن  
 انا الحسين

والله اعلم  
عليه السلام

۸۸۹

ووجه پنجم از وجه دلالت حدیث نور  
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

ووجه پنجم آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد بر آنکه نور جناب امیر المومنین علیه السلام  
بالنور انور جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم با هم متقدم بر وجود  
حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طول بود زیرا که از دودست  
عبد الله بن احمد بن محمد بن جبل و ابن مردویه و ابی بصیر و ابی یوسف و ابی یحیی  
و دیلمی و عاصمی و نطنزی و شهر دار و بلخی و اخطب خوارزمی و ابن عساکر  
علی مار و ابی الکلیج و صاکحانی و مطرزی و صدر الافاضل خوارزمی  
و محبت طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم و صفا و محمد و اعظم هروی  
و محمد صدر عالم نقل از من بنو لاء الثمسته عن احمد و حموی و محمود طایبی  
در کزینی نقل از ابن الاخطب و زرنندی و سید علی همدانی و جمال الدین محمد  
و شیخ بن علی جعفری ظاهر است که این تقدم بخارده هزار سال بود و از روایات  
خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کجی آنرا نقل نموده واضح  
که این تقدم پچهل هزار سال بود پس افضلیت آنجناب از جمیع خلایق علی  
العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحق القیوم لهدایه  
کل جلول ظلوم و از حضرت آدم با خصوص ثابت و تحقیق گشت ظاهر  
که افضل تعیین است برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت بکفر نامتناهی  
نمی تواند شد چیرا نم که مخاطب چر ابا و صنف ظهور این ملازم است که اظهار  
شمس است و دریافت آن نتوانست و از هم اقا و این بطریق مقایله الله عز و جل  
اطیب حیق و اسکند من الجنان و رض نصیر انیق حیث قال  
قالی الحمد بعد نقل هذا الخبر و غیره و هذا الاخبار الواردة عن

دلالة تقدم نور جناب امير المؤمنين ۳۹۰ و حجج انوار و دلالت بر ائمه  
عليه السلام بر فضيلت اخضر  
بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

ابن عباس و الشافعي و غيره ان الامير المؤمنين هو نور  
بلا ادنياب فليظهر ذلك فيه كفاية و مقنع لمن تأمله بعين  
الانصاف بعد بيان الخلافة بيان المقصود كما من المقتضى كدليل  
يستفاد ولا علم يستزاد فمكونه معه عليه السلام نور ابدن  
يدى الله تعالى ان يخلق الله تعالى آدم باربعة عشر الف عام  
يستحان الله تعالى ما لا يقدر احد ان يدعى فيه عاثة او ملة  
و دلالت تقدم نور جناب امير المؤمنين عليه السلام با نور جناب سالتاب  
صلوات الله عليه وسلم بر فضيلت انجناب از انبيا و خير انبيا خود ظاهر است  
که در حد ضروریات داخل شده و بهمين جهت ابن الجوزي و ابن عربی و غيرهم  
و کما بلی دل به تصدیق این حدیث نداده اند و بعد تمام موضوع میگردد  
و بدیهی است که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
بر سایر خلق و جهی باید و آن نیست مگر فضیلت و اشرفیت انجناب  
و اگر با وصف فضیلت دیگران نور انجناب از قبل خلق شود و حجت  
برو تعالی بلکه علم او تعالی نشانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه قطعیات  
یقینیست که تقدم خلق نور جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم  
بر حضرت آدم علیه السلام دلالت بر فضیلت اخضر دارد و همچنین  
تقدم خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مساوات آن با نور نبوی  
که مقتضا تنصیف است دلالت صریح بر فضیلت حضرت آدم و دیگر انبيا  
علیهم السلام جمیع خلق سوا می جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم

انجناب از انبيا



خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالت  
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده معینها  
همان فضائل و محاسن و نبوت برای نفس رسول ثابت متحقق خواهد شد  
و چون محتمل است که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مراد کجای و نهایت  
مکاربه و مجادله و اعوجاج العیاض باشد در البطلال این فضیلت عظیمه نبویه  
که راس فضائل و مبعوج محاسن و مبدا آثار و مآخذ مکارم و اجل مناقب است  
بگویند و با عکار و ذلت آن علی تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبیین <sup>صلی</sup>  
علیه و آله چنین خرو شدند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف و  
وکاسات اقصا و قاحت و جسارت و صفاقت و جلاحت بنوشند و  
و اسلام ظاهری را بهر سبب ابتلا محبت ثلثه و تنقص از فضائل علویه خرو  
لهندانا چار در وجه آتیه تصریحات علما کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه  
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نههای معروفین بر سوین نهایت اعتماد  
و اعتبار و بدققین معروفین باقصای صدق اشتهار حواله خار حقائق نکاح  
بینمایم و چه ششم آنکه علامه شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد  
بن محمد بن عبد الله بن صنهاج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده  
در قصیده هزیه که این حجر گوی در مدح و ثناء و وصف اطراحتی لقب و در مدح  
میکه گفته و اجمع ما حوته قصیده من مآثره یعنی رسول الله صلی الله  
علیه و سلم و خصائصه و معجزاته و افصح ما اشارت الیه منظومه من  
بدایع کالانه ما صاغه صوغ الثبر الاحمر و نظمه نظم الدواجر

در قصیده هزیه از شیخ اندک  
نیکه این حجر است

استدلالاً بفضل جناب المومنين عليه السلام بسبب عدم نور خضرت  
 عبارات شرح قصيده هجرية تضمنه اثبات فضيلت جناب سالتاب  
 صلوات الله عليه وسلم اذ جمع انبيا بسبب تقدم نور انجذاب ٣٩٢  
 ووجه ششم از وجود دلالت حديث نور  
 بر امت جناب امير المومنين عليه السلام

الشيخ الامام العارف الكامل الهام المقنن المحقق البليغ الاديب الملقب  
 امام الشعراء واشهر العلماء وبلغ الفصحاء وافصح الحكماء الشيخ شرف  
 ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن بن عبد الله بن هاشم بن  
 هلال القهناجي كان احداً بويه من بوسيد الصعدي الاخر من خلاص  
 فوكت النسبة منها قليل الدلاصير ثم اشتهر بالبوسيد قليل ولعلها  
 بلداً بيه فخلبت عليه له سنة ثمان ستائة واخذ عن الامام ابو جعفر  
 والامام الجعفي ابو الفتح بن سيد الناس محقق عصره العز بن جماعة  
 وغيرهم وتوفي سنة ست اوسبع وتسعين ستائة على ما قاله  
 المقرري لكن هو شيخ الاسلام العسقلاني انه توفي سنة اربع وتسعين  
 وكان من عجائب الله هرق النظم والنثر ولولم يكن له الا قصيدة المشهورة  
 بالبردة التي تسبب نظمها عن وقوع فاج به اعيه الاطباء ففكر في  
 اعمال قصيدة يتشفع بها اليه صلى الله عليه وسلم وبه الى به  
 فانشاها وآه ما يحايد الكرمية عليه فعوفي لوقته ثم لما  
 خرج من بيته لقيه جل صا في فطلميند ساعها فحجب اذ لم يجدها احد  
 فقال سمعها البارحة تنشد بين يدي صلى الله عليه وسلم وضوياً  
 كتابل القضيبي اعطاه اياها و قيل انه اشتد عليه بعد نظمها  
 فواى النبي صلى الله عليه وسلم في النور فقرأ عليه شيئاً منها  
 فقل في عينيه فبرئ لوقته لكفاء ذلك شرفاً وتقدماً  
 كيف قد ازادت شهرتها الى ان صارت الناس  
 جزاء القول ولولم يكن له الا قصيدة المشهورة بالبردة

وحيث شتم ازوجه ذلك حيث نور  
برامت اجناس المومنين عليه السلام

استدل برسيت بغير سند  
بجارات شرح قصيده هزمية متضمنة اثبات فضيلته  
صلى الله عليه وآله وسلم اذ جميع انبياء بسبب تقدم نور انجذاب  
٣٩٣

يتلذذ سوغها في البيوت والمساجد كالقران وكان يُعاني صناعة الكتابة  
على الحاء وباشه بلبليس الشريفة ثم تراءى لك وصحب القطب بالعباس  
الموسى رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه  
ضادت عليه بركته وساعدا بحظه وهبته الى ان فاق اهل زمانه  
ورزقه الله من الشريعة والحظ ما لم يصل اليه احد من اقوانه فوجاه الله  
ورضى عنه من قصيداته الهزمية المشهورة العذبة الالفاظ الجارية  
المباني العجيبة الاوضاع البديعة المعاني العديدة النظير البديعة  
التحريز اذ لم ينسج احدا على منوالها ولا وصل الي حشها وكما لها حقه  
الامام البرهان القياطي المولود سنة ٦٠١ سنة ست وعشرين وسبع مائة  
والمات في سنة احدى وثمانين وسبع مائة فانه مع جلالة وتعلوه  
من العلوم النقلية والعقلية وتقدمه على اهل عصره في العلوم  
العربية والادبية لا سيما علم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعة  
وقييمه حلاوة من مروة ونهايته من بدايته اراد ان يحيا كهيافضاته  
السبب وانقطعت به الخيل عن ان يبلغ من معارضته ما ادنى ارب  
وذلك لطلاوة نظميها وحلاوة رسميها وبلاغة جمعها وبداية  
صنعها وامتلاء الخافقين بانوار جمالها وادحاض عاوي اهل  
الكتابين ببراهين جلالها فمح ونظائرها الاخذة بازمة  
العقول والجامعة بين المعقول والمنقول والحكاوية كثر المعجزات  
والحاكية للشمال الكريمة على سنن قطع اعناق افكار الشعراء

مختصين  
الى خارجه  
بالشام  
مع بلبليس  
الموصوفين  
اللام والتخنية  
منه على عشق  
ما نسخ من مصر  
بطريق الشام  
الى الخاف

بجاء





اسد بن سميت بن يونس بن سنان  
 بعبارة شرح قصيدته بتمتة اثبات فضيلته جليله  
 صلى الله عليه وسلم والجميع انبيا بسبب تقدمه في الحق ٩٩  
 وشمس ازوجة لالت حديث نور  
 برامت اجابته المومنين عليه السلام

كما هنا والمعرف المجموع نحو وكلهم اتية يوم القيمة فردا واجزاء المفرد  
 المعرف نحو يطبع الله على قلبك متكبر جبار باضافة القلب الى متكبر  
 اتي على كل جزائه وقراءة التنوين لعموم افراد القلوب ثم ان لم يكن  
 نعتا للنكرة ولا توكيدا للمعرفة بان تلاها العامل كما هنا جازت  
 الاضافة كما هنا وقطعها نحو وكل ضربا له الامثال واعلم انما  
 حيث اضيفت لنكرة وجب ضميرها مراعاة معناها نحو وكل شيء  
 فعلموه في الزبر وعلى كل ضامير ياتين او لمعرف جاز مراعاة لفظها في الاقوال  
 والتذكير ومراعاة معناها وكذا اذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته  
 وكل اتوه اخرين انها حيث وقعت في حيز النفي بان سبقها اداتة  
 او فعل منفعة نحو ما جاء كل القوم وكل الداهم لم اجد لم يتوجه  
 النفي الا لسلب شمولها فتم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدل  
 الدليل على خلافه فهو والله لا يجب كل فختال فخور مفهومه اثبات  
 المحبة لاحد الوصفين لكن لا تطرأ اليه للاجماع على ضمير الاحتيال  
 والفخر مطلقا وحيث وقع النفي في حيزها كقوله صلى الله عليه وسلم  
 في خبر ذي اليمين كل ذلك لم يكن توجه النفي الى كل فرد فردا  
 ذكره البيانين وانما اسقت هذا جميعا هنا لانه لفاسه و  
 كثرة الاحتياج اليه مما ينبغي ان يستفاد ويحفظ فضل وكماله  
 لغيرك في الوجود لانك الخليفة الاكبر المملاكل موجود وشاهدة  
 ما سمع في خبر آدم فمنع منه تحت لوائي وخبرنا انا قاسم الله

استدلال بر فضیلت جابر میر موسیٰ علیہ السلام  
نوراً غفرت عبارات شرح قصیده سیمیه مستفید از اشعار تفصیلات  
خواجه طاهر علی بن ابی طالب علیه السلام از جمیع انبیاء بسبب تقدیم نور انکتاب

۳۹۷

و چشم ششم از وجه دلالت حدیث نور  
بر امامت خواجه طاهر الرضی عنیه السلام

و خبر لو کان موسی حیاً ما وسعه الا اتباعی و خبر ان ابراهیم قال فما  
كنت خلیلاً من وراء وراء و اکثر التشبیه بالسراج علی القمرین کانه  
یقتبس منه الانوار بسیهولة و تخلفه فروعه فتبقى بعداً و وجه  
التشبیہ ان نوره صلّی الله علیه وسلم یظهر الاشیاء المعنویة کنور  
البصائر و نور السراج یظهر المحسوس کنور البصر و لا یدان المحسوس اظهر  
من المعقول من حیث هو معقول فلا تشبیه نوره صلّی الله علیه وسلم  
لکونه معقولاً بنور السراج لکونه محسوساً فلا ینافی ذلك ان السراج  
دونه صلّی الله علیه وسلم بل کالنسبة و یمکن ان یکون من التشبیہ المقایف  
کما فی قوله تعا افمن یخلق کمن لا یخلق و اذا تقررت ان کلمات غیره اشبهت  
بالاضواء مستفیده من کماله الذی هو الضوء الاعلی ف بسبب ذلك  
ما یصلد اى یدرز فی الوجود ضوء ینشأ عن ضوء احد مطلقاً  
الا ضوئک فانت المخصوص بانک الذی یدرز عن ضوئک الذی  
اکرمک الله الاضواء کلها من الایات والمعجزات و سائر المزايا  
والکرامات و ان تأخر وجودک عن جمیع الانبیاء علیهم السلام  
لان نور نبوتک متقدّم علیهم بل و علی جمیع المخلوقات و شاهد  
حدیث عبد الرزاق بسنداً عن جابر رضی الله عنه یا رسول  
الله اخبرنی عن اول شئ خلق الله قبل الاشیاء قال یا جابر ان الله  
خلق قبل الاشیاء نور نبيک من نور ف جعل ذلك النور یدر بالقدرة  
حیث شاء الله تعا و لم یمکن فی ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا حجة

بعبارة شرح قصيدة حمزة شافعية اثبات فضيلة جناب سالتاب  
 وجه ششم از وجوه دلالت حدیث نور  
 بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام  
 صلوات الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انجناب  
 ۳۹۸

ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنى ولا انس  
 فلما اراد الله تعالى ان يخلق قسم ذلك النور اربعة اجزاء فخلق من النور  
 الاول القلم ومن الثاني اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع  
 اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثاني الارضين ومن  
 الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول  
 نور ابصار المومنين ومن الثاني نور قلوبهم هي المعرفة بالله ومن الثالث  
 نور ايشيادهم وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث  
 وصح حديث اول ما خلق الله القلم وجاء باسنان متعددة ان  
 لم يخلق قبله شيء ولا ينفان ما في الاول في نور نبينا عليه السلام  
 لان الاولية في غيره نسبية وفيه حقيقة فلا تعارض في حد  
 عن ابن القطان كنت نورا بين يديك ربى قبل خلق آدم باربعة عشر  
 عام وفي الخبر لما خلق الله تعالى آدم جعل ذلك النور في ظهرك وكان يلمع  
 في جبينه فيغلب على سائر نورا الحديث از اين عبارت ظاهرست كه تقدم  
 خلق نور جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم بر جميع انبياء و ملائكة و تماثيل  
 مخلوقات قطعا و حتما ثابت و متحقق است و بسبب همين تقدم جميع اضواء  
 آيات و معجزات و انوار سائر مرزايا و كرامات صادرة از نور جناب سر كائنات  
 عليه آله و آله في التحيمات التسليماست و چون نور جناب امير المومنين عليه السلام  
 متحد با نور نبوى بوده نور انجناب هم مصدر جميع اضواء آيات و معجزات و  
 كل مرزايا و كرامات براين فوات قادات انبياء و مرسلين ب البريات باشد



وجه ششم از وجوه دلالت حدیث نور  
بر امامت خاتم النبیین علیه السلام

اسد من بر تعصبات جناب بر حقین علیه السلام بسبب عدم نور حق  
بجای آن شرح قصیده بنی بر متضمنه اثبات افضلیت خاتم النبیین  
صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور انجانب

در بیان امامت

پس چنانچه تقدم و محکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب  
رسالتنا صلی الله علیه و آله باطل و ناجائز است اگر چه آنکس از انبیا علیهم السلام  
بمجهنم تقدم و ریاست احدی از انبیا علیهم السلام بر جنابنا صلی الله علیه و آله  
و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشان است جائز نباشد و هر گاه تقدم  
و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بر ذات  
قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست  
تیمیه و عدویه و اموییه بر آنحضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان حمل در فتاوی  
احمدیه شرح قصیده بنی گفته قوله انت مصباح کل فضل ظاهر التوکید  
تشبیه النبی صلی الله علیه وسلم نفسه بالمصباح تشبیهی بالبلغا  
ای أنت کالمصباح و هو یخرج من حیث انه صلی الله علیه وسلم  
تستمد منه الکمال کما تستمد المصابیح من المصباح المراد بالفضل  
الکمال و الشرف الذی وجد فی غیره و اثر التشبیه بالسراج علی القمین  
لانه یقتبس منه الانوار بسبب و لة و تخلفه فروعہ فبقیه بعد فیه  
اشاره بلیغة الی ان خلفاءه صلی الله علیه وسلم المقتبسین من  
نوره باقیة بعد علیه السلام کما ان السراج الحقیقه قد یوخذ منه  
سراج غیره ثم ان السراج الاول یذهب و یبقى المصباح الذی انما  
باقیا بعد و ینتفع به و ان ذهب المصباح الذی او قد منه فکذا  
صلی الله علیه وسلم فان خلفاءه الذین استمدوا الانوار و المعاد  
منه بقوا بعد و حصل لهم الارتفاع الکل بعد هابیه صلی الله علیه

و الخیر

استدلال بر افضليت خباب امير المؤمنين عليه السلام بسبب عدم نور محض  
 لاجل استحضار قعوده بمنزلة مستغنى اشياء و فضيلت خباب  
 رسالت عليه السلام على غيره و ان جميع انبياء السنين تقدم نور انجاب

و جستن آن وجه دلالت حديث نور  
 بر امت خباب امير المؤمنين عليه السلام

و سلم الى ربه و يصح ان يكون المشبه بالمصباح نور المعنوي و يكون  
 الكلام تقدير اي نور المعنوي كالمصباح وجه التشبيه ان نور صلى الله  
 عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر و نور السراج يظهر الحسوسة  
 كنور البصر و لا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول  
 فلذا شبه نور صلى الله عليه وسلم لكونه معقولا كنور السراج لكونه  
 محسوسا فلا ينافي ذلك ان السراج دون نور صلى الله عليه وسلم بل لا  
 و اذا تردد ان كمالات غيره المشبهة بالاضواء مستمدة من كمال الله  
 هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقولنا فما يصدر الفاضلية  
 و ما انافية اي ما يبرز في الوجود ضوء اي كمال و شرفا لان يكون ناشئا  
 و صادرا عن ضوئك اي شرفك كمالك فانت المخصوص بانك الذي  
 يبرز عن ضوئك الذي اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات و المعجزات  
 و سائر المزايا و الكرامات و ان تاخر وجودك عن جميع الانبياء لان  
 نور نبوتك متقدما عليهم و يرفع على جميع المخلوقات و شاهد حديث  
 عبد الرزاق بسند عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله اخبرني  
 عن قول شئ خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى  
 خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يد بالقدرة  
 حيث شاء الله تعالى و لم يكن في ذلك الوقت لوح و لا قلم و لا حجة  
 و لا نارا و لا ملك و لا سماء و لا ارض و لا شمس و لا قمر و لا جن و لا انس  
 فلما اراد الله ان يخلق الخلق قسم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

و به چشم از وجوه دلالت حدیث نور  
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

۲۰۱

استدلال بر فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار  
بجارات شریع تصدیق و تخریج استغناء اثبات افضلیت جناب امیر المومنین  
صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انوار جناب

فقد علم ان المراد بضوئه كماله وصفاته بالاضواء كماله خيرة  
واطلاق الضوء على صفات الكمال المعنوية استعارة تصريحية  
بجامع ان كلا من الضوئين المعنوي والحسي يهدي الى المقصود وايضا  
الكلمات الدينية تنور الظاهر والباطن وجامع الارتفاع في كل  
من المشيئة والمشيئة به اذ كل فضيلة كالعلم حاله ضياء واشراق  
يوصل الى الحق ويفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك  
المطلوب بفصل بين الاشياء ودلالات اين عبارت مثل دلالت عبارت  
ابن حجر برطلو نجا هرت بعد ثبوت اتحاد نور علوي با نور نبوي فتح تقدم  
اختيار بنفس شمول مختار صلي الله عليه وآله الاطهار باقتراب ابن حجر كدريخ  
لكية گفته تنبأ له اى تتفخر بك اى بوجودك العبد اى لا ونبوة  
الطويلة من لدن آدم الى يوم القيمة وما بعد ذلك عصر يفخر على  
التي قبله لوجودك فيه بكمال على ما قبله ولو في ضمن ابائك لكن  
اعظمها افتخارا عصر يروى الى هذا العالم ثم عصر تشاك ثم  
عصر رضاك فشق بطنك فتعبدك بمر أو غيره ثم عصر نبوتك  
ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم  
عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم  
عصر سراياك وبعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس  
في دين الله افواجا ثم عصر حججك ثم عصر اتباعك على تفاوتهم  
الى يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور لا تزال طائفة من

عليه السلام

استدلال بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار

بعبارة شرح قصيدة نهرية منقولة تحت افضلية جناب امير المؤمنين عليه السلام

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انما بسبب تقدم نور انوار جناب

وجہ ششم از وجوہ دلالت حدیث نور

بر امامت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

فمنزایة تنزایدا فی کل عصر من عصا رحياته صلی اللہ علیہ وسلم علی  
ما قبله وبحسب ذلك یكون اقتخار ذلك العصر علی غیره وكذلك  
عصواته تبعه یتفاوت مراتبهم ومرتباتهم المستقيمة من منزایة واعمالهم  
المتضاعفة له تضاعفا فوق الحصر لان كل عامل متضاعف له  
صلی اللہ علیہ وسلم بحسب عمله كذلك كل واسطة بينه وبينه  
لان الله الدال للكل ورجل علی خیر فله مثل اجر فاعله فكل فاعل بكل  
حال تضاعف له بحسب تضاعف من بعده یتضاعف للنبی صلی اللہ  
علیه وسلم بحسب تضاعف الجميع وهذا شيء یقصر عن ادراك كنهه العقل  
ثم عصر مقام المحمود وشفاعته العظمی فی فصل القضاء ثم بقية  
شفاعاته ثم عصر حوضه ثم عصر وسیلته التي یعطاهما فی الجنة  
فما لا تدرك غایته ولا تحد نهايته فكل هذه العصور تتفرع به  
بحسب ما یقع فیها من محال لان الازمنة والامكنة تتشعب بشرف  
مرکب فیها وما یكون فیها من المزیایا والکمالات ولذا قال  
بعضهم ان ليلة مولد صلی اللہ علیہ وسلم افضل من ليلة القدر  
وهو صیح لولا النص علی خلافه علی ان ليلة القدر من خصوصیات  
تفضیلها انما هو لاجل ایزد وشمسوا یتعلو وترتفع من سموات سمیت  
کعلوت علیت بك ای تلیسها بك مرتبة علیاء تانیث اعلی  
بعدها فی الزمان العلوم مرتبة اخرى علیاء ای اعلی منها ای لك  
فی كل عصر من العصور المذكورة مرتبة اعلی مما قبلها واعلی منها

استدلال بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار  
بجاءت شرح قصیده حمزیه شمسیه ثبات افضلیت جناب امیر المومنین  
صلی الله علیه وآله وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور انوار

و چه ششم از بیهوده دلائل حدیث نور  
بر ما هست جناب امیر المومنین علیه السلام

ما بعد ها و هکذا الاما لانهایه له منها و دلیل تفاوت مراتبه  
کما ذکر قوله تعا و قل رب زدنی علما و لا شک ان علومه و معارفه  
متزاید و متفاوتة الاما لانهایه له و قوله صلی الله علیه و سلم ان  
لیغان علی قلبی فاستغفر الله قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلی  
هذا غین انوار لا غین اغیار ای که ته صلی الله علیه و سلم کان  
دائر الترقی فکان کلماتها انوار العلوم و المعارف علی قلبه  
ارتقی الی مرتبة اعلی فما هو فیهِ و رای ان ما قبلها و بعدها فیستغفر  
تواضعاً و طلباً لتزاید کماله و فی قول الناظم و تسعی الی آخره من المید  
ما لا یخفی عظیم وقعہ لانه جعل تلك المراتب هی التي یشعروا ترتفع  
بها و لم یجر علی ما هو المتبادر انه الذی یشعروا ترتفع بها لما هو الحق  
انه تعا خلقه فی عالم الامر علی کمال کمال ممکن ان یوجد المخلوق ثوابه  
فی عالم الخلق مستدرجاً فی تلك المراتب فتشرف به لا یشرف بها  
ما علمت انه کامل قبلها فتامل ذلک فانه هم دقیق غفل عنه  
الشارح ان یرین عبارت ظاہرست که اعصار تقدمه تفاخر میکرد بجناب امیر المومنین  
صلی الله علیه و سلم بسبب جود انحضرت در ضمن اباء انحضرت صلی الله  
علیه و سلم و چون ظاہرست که حسب حدیث نور نور علومی مستقر بالانوار  
بیهوده پس این اعصار تفاخر بجناب امیر المومنین علیه السلام هم کرده باو این  
هذا فلان فلان و فلان الممنون دهورا بالکفر و اطاعة الشیطان  
شیخ سلیمان جبل در فتوحات احمدیه گفته قوله تنبأهی بآء العصاوی

استدلال بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تقدم نور انوار  
 لاجبات شرح قصیده سیمرغیة منقوشة اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 صلی الله علیه و آله وسلم از جمیع انبیاء بسبب تقدم نور انجلیاب

و بیست و ششم از جوده دلالت حدیث نور  
 بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

تتفانح وجودك العصور ای لازم منه الطويلة من لدن آدم الى يوم القیمة  
 وما بعده فكل عصر یفتخر على العصر الذي قبله لوجودك فيه كمال  
 اعلى مما قبله ولو فی ضمن ابائك لكن اعظمها افتخارا عصر يدرك الى  
 هذا العالم ثم عصر نشأتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم  
 عصر تعبدك بحراؤه وهكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته  
 یفتخر كل متاخر منها على سابقه اذا المتأخر افضل مما قبله وكذلك  
 عصور امتته من الصحابة الى آخر الزمان تتباهى وتتفاخر لكن الشیخ  
 یفتخر على اللاحق لقرب السابق من عهده صلی الله علیه وسلم فكل  
 سابق افضل من المتأخر عنه وقوله وتسمواى تعلو وترفع وقوله  
 بك الباء سببیة ای بسبب تلبسها بك وقربها منك وقوله علیاء  
 فاعل تسمو وهو نعت لمخلف ای مرتبه علیاء وقوله بعدها  
 علیاء جملة اسمیة مستقلة نعت لعلیاء الاولی ای لك فى كل  
 عصر من العصور المذكورة رتبة اعلى مما قبلها واعلى منها ما بعده  
 وهكذا الى الصلابة له ودلیل تفاوت مراتبه كما ذكره الله  
 علیه وسلم انه لیغان على قلبی فاستغفر الله قال المعارف القطب  
 الشاذلى هذا غین انوار لا غین انوار لا لله صلی الله علیه وسلم  
 كاج اسم الترقى فكان كلما توالى انوار العلوم والمعارف على قلبه  
 ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فیها وراى ان ما قبلها دونها فاستغفر الله  
 تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا وطلب التزائد كماله

اسلام اور نبی صلی اللہ علیہ وسلم میں خلافت اسلام کی سبب سے ہم کو نور و عقیدت  
 عیار اور تشریح قصیدہ پر درہ متغنیہ انبیاء و ائمه علیہم السلام کی سبب سے ہم کو نور  
 و عقیدت عیار اور تشریح قصیدہ پر درہ متغنیہ انبیاء و ائمه علیہم السلام کی سبب سے ہم کو نور

و حرمه تقسم از وجود و لایست حدیث نور  
بر فضیلت خدایا بنیر المؤمنین علیه السلام

7-2

البوصيري رحمه الله بغيره في سبب انشاء هذه القصيدة  
 قال كنت قد اصابني خلط فالج ابطل نصفه فلم انتفع بنفسه ففوت  
 في ان اعمل قصيدة في مدح النبي صلى الله عليه وسلم استشفع بها  
 الى الله عز وجل فانشأت هذه القصيدة المباركة فمئت فرايت النبي  
 صلى الله عليه وسلم في المنام انه يمسح علي بیده المباركة ففوت  
 لوقتي فخرجت من بيتي اول النهار فلقيني بعض الفقهاء فقال  
 يا سيدي اريد ان تعطيني القصيدة التي مدحت بها النبي صلى الله  
 عليه وسلم ولو اكن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عند شيء منها  
 واني قصيدة تريد هافان مدحت النبي صلى الله عليه وسلم بقصائده  
 كثيرة فقال التي اولها امن تذكرك حيران بدى سلم فوالله لقد  
 سمعتي بالبارحة وهي تشد بين يدي من جنفتها فيه ورايته  
 يتمايل كتايل القضيبي اعطيته القصيدة فذهب ذكر ما جرى  
 بيني وبينه للناس فبلغت صاحب بقاء الدين المعروف بابن جلاء  
 وزير الملك الظاهر قصتي فاستنسخ القصيدة ونذر ان يسمعها  
 الا حافيا مكشوف الرأس وكان يحب سماعها كثيرا ويتبرك بها هو  
 واهل بيته وراوا من بركاتها امورا عظيمة في ديني وديارهم  
 ولقد اصاب سعد الدين الفارقي موقعه صاحب بقاء الدين  
 المذكور هذا مشرف على العمى فاشي في منامه قائلا اما النبي عليه  
 الصلوة والسلام او غيره يقول له امض الى صاحب بقاء الدين

استدلال بر فضیلت جناب پیرالمومنین علیه السلام بسبب تقدیم نور حضرت  
بعبارات مشرحه قصیده سیمیه مستفیده از اشعار فضیلت جناب کاتب  
صلوات علیه وآله وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدیم نور آن جناب

۴۰۸

و چه چشم از وجهه دلالت حدیث نور  
بر امامت جناب پیرالمومنین علیه السلام

وخذ منه البردة واجعلها على عينيك تفق باذن الله عز وجل  
قال ففحض من ساعته وجاء الى الصاحب فقال ما دأى في نومه  
فقال الصاحب ما عندك شئ يقال البردة وانا عندى مديح النبي  
صلی الله علیه وسلم انشاء البوصير ونحن نشف بها فاخرجهما  
ووضعها سعد الدين على عينيه وقوات عنده وهو جالس  
فخوف من الرصد لوقته ومن خصائصها انه ما احترق بيت  
فيه لا سرق متاع وهي في ضمنه ويستجاب الدعاء بعدها بذكر  
مدح بها عليه من الصلوات انماها فرحم الله ناظرها وقاويلها  
وستمعها وشارحها ونفع بها جميع المومنين والمومنات والمسلمين  
والمسلمات وصالی الله علیه محمد وآله الطيبين الطاهرين ملا ابراهيم  
بن ملا محمد بن عرب شاه اسفرايني در شرح قصیده برده گفته بدانکه ناظم این قصیده  
سعیده که چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در بر اعراس باعلی علیین سیده  
ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعد است که از کبار کتاب و زکار بوده  
و دستور کافیان هم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فاج گرفتار  
چنانچه نصف بدن او بجای از کار رفته و در ستعلاج او اسعادت یار و سخت  
بلند غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار صلح هر پیشان و زنگار  
عالم دارد دین شعار بلجا هر سعادت مندا از دشمن خدار محمد مختار که تحسین بی نهایت  
و در و پیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد صاقتاقب اللیل و النیاسار  
و آل و اصحابی که مقتدایان اخبار دین و راویان اخبار و آثار او و قصیده

مدح قصیده برده از شرح آن  
تصنیف ابوسید محمد بن  
عرب شاه اسفراینی



باید پرداخت و در شفا بدان وسیله شتافت از عالم غیب این غیب با و جانی  
روی نمود چون با تمام رسید آنحضرت علیه الصلوة و التحیة و السلام در  
بر و ظاهر شد و دست مبارک از قدم تارک بر بدن او مالیده فی الحال  
صحت تمام یافته هنوز اول صبح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب شتافت  
و این قصیده را چون از او طلب ده و گفت که قصیده که در مدح سید  
از اتم عدم بنام رسیده میخواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیار  
آدم را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اول آن این مصراع است  
امن تذکره چیران بکنم که لقا سمعته الباریحة و هی تلشد  
یدی البی صلی الله علیه و سلم یخایل غایل الاغصان و آثار این  
آن مقدار تکرار یافته که از اظفار استغنی است فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعدا شد  
از منکر و نکیر ابراهیم بن محمد بن عرشاه الاسفرائینی نجاه الله تعالی بركة  
هذه القصيدة من العبد الذی عالمی بقصد قتل او چون سین هر جانب  
روان بودند و بتو هم یافتن او به طرف روان او در نهایت بکسی غایب  
بی فریاد رسی متوکل حضرت متفضل و به نبی یاشمی متوسل در کجی مخفی و معتز  
که ناگاه این قصیده مضطربناه مساعت نموده بهدم او شد عزیز کی  
دستگاه فضل او اقبال ذلک فضل الله بود معاونت او با انواع باین  
در مانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجودی بگوید  
که عامه انافع باشد و ترا خاصه شافع بر مقتضای اشارت و تششام  
بشارت علی الفور بشارت نمودند این انوفج که از دهر کسی بنفعی تواند رسید

و هم میگویند از جمله دلالت حدیث نور  
 بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

و از لذت مقاصد او شمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و تحت شفیق  
 که شرحی در غرر و طرح شود ان شاء الله تعالی التوفیق ان شاء الله تعالی و هرگاه این همه دریافتی پس باینکه  
 بوسیله در قصیده برده می فرماید و کل آیه فی القرآن الکریم بها یخاطب  
 اتصلت من نوره بهیثم فاضل رومی در تاج الدر در شرح این بیت گفته  
 یقول کل معجز من المعجزات التي جاء بها المرسلون علیهم السلام  
 الی قواعدهم و سائر آیات الدلالة علی کمال فضلهم و صدق مقالهم  
 من العلم و الحکمة فیهم فانها ما اتصلت بهم و ما وصلت الیهم الا من  
 نوره الله هو اول کل نور صلی الله علیه و آله و سلم بقوله علیه الصلوة  
 و السلام اول ما خلق الله نوری و لا شک ان الانبیاء و الرسل علیهم  
 السلام کلهم مخلوقون من نور واحد و هو نور نبینا صلی الله علیه  
 و سلم فانوارهم شعب منه و فروع له و هو نور الانوار و شمس القماد  
 ازین عبارت ظاهرست که جمیع معجزات قاهره و سائر آیات باهیه که دلالت  
 بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیقت علم و حکمت انبیاء علیهم السلام می کرد  
 و آنرا بسوی قوم خود آورد و در باب ایشان اصل و حاصل نشد مگر از نور جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که این نور اول بر نور و سبب آن بود و حدیث  
 اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد و شیعی و پیروی درین معنی  
 که جمیع انبیاء و رسل علیهم السلام مخلوق از نور واحد که آن نور جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم است پس انوار ایشان شعب فروع این نور است و آن  
 نور الانوار و شمس القمادست و چون اتحاد نور جناب امیرالمومنین علیه السلام



CALL No. { ٢٦٤ (٤) } ACC. NO. ١٣٢٩١  
AUTHOR حامد حسين  
TITLE عبقاء الزار في ايامه الائمة الطهار



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

